

سپاروون

شماره سوم - زمستان ۱۳۸۸ - شماره ۱۸ - فصلی از انتشارات سپاروون
۱۳۸۹ - شماره ۱۹ - فصلی از انتشارات سپاروون



آواز دریا شعر عاصی

تعمیراتی با فرهنگ دریا و شعر عاصی

صفحه ۱۰۰

لکی فائیف



دہ دہ دہ

دعوتِ خیر
و شخصہ می فرمود کہ شیراز شہر ہمارا بلا پس ضرورت ہو گا درجی نماید سالہ
لکے فائیف ہمیشہ بلکہ شہر پار خاطرہ خواہد بود

۳۰۴۱۰ به استثنای روزهای تعطیل از ساعت ۱۱ تا ۱۲ پاد خدمت شما قرار دارد. آدرس: شهر نومقابل مسجد جامع شیراز. تلفون



علی کمریز

قرطاسیه و مجلات سیاهون . جوانان امروز و اخبار هفته را به فروش میرساند
قیمت های مناسب به مناد شعبه
ادرس: متعل کلینیک مرکزی

قرطاسیه فروشی جمشید

قرطاسیه فروش جمشید که تازه به فعالیت آغاز نموده مجلات و
قرطاسیه با انواع حلقه، سیاهون و سایر لوازم و مجلات
را به بهترین قیمت به مشتریان گرامی قرار میدهد.
ادرس: مارکیته خسراکشتاب
ایند الهیه من...

خوراکه فروشی انوش

خوراکه فروش انوش تازه به فعالیت آغاز نموده انواع خوراکه باب
را به قیمت های مناسب عرضه می نماید.
مشتریان دایم خوراکه فروش انوش باشند. همچنان مجلات
و جراید مورد علاقه تانرا ازین خوراکه فروش
درستگاه کرده می توانید.

آدرس: چوک قلع فتح ر...

تابش ویدیو کست

کست های موسیقی و بیرونی و نحوه تانرا از
آدرس: کست های موسیقی و بیرونی و نحوه تانرا از
آدرس: کست های موسیقی و بیرونی و نحوه تانرا از

خوراکه مورد
نیاز شمارا به
فروش میرساند
همچنان بلوزهای
بهاره هندیه و لباس -
چین از قبیل سیراهن، دامسک
چسهای بزانه، طفلانه و دخترانه
ساخت وطن را با قیمت های نازل به ستوس خیرا -
جمعین محبت قرار میدهد
شما می توانید مجلات و نشریه های مورد علاقه تانرا نیز دست آورید.

خوراکه فروشی سید احمد شاه

قرطاسیه فروشی سید احمد شاه
تعمیر کتب
و کتابچه، انواع قلم های
خودکار خود رنگ و ده حائلم
اجتناب از بکاربرد ضرورت تانرا به قیمت های مناسب
و رعایت بخش و شتاب نماید. آدرس: چوک اول فروشگاه بزرگ -
انعام - نمبر ۱۲۲۶

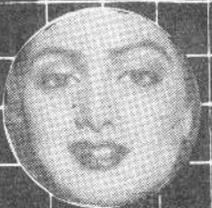
آدرس: کست های موسیقی و بیرونی و نحوه تانرا از
آدرس: کست های موسیقی و بیرونی و نحوه تانرا از

قرطاسیه فروشی اخبار

قرطاسیه فروشی اخبار
انواع قرطاسیه . جراید و مجلات و لوازم تانرا به قیمت های مناسب
میدارد. و هم فروش کردن هر نوع اسناد پذیرفته
میشود. به آدرس توجیه نماید.
میرساند آن جنوب تانرا به



صفحه ۱۱۶



صفحه ۱۰۱-۱۰۲

شعر عاصمی

صفحه ۱۱۰

په زره پوری

۱۲

چراغ خاطرات

۵۴

در آینه نور

۲۴

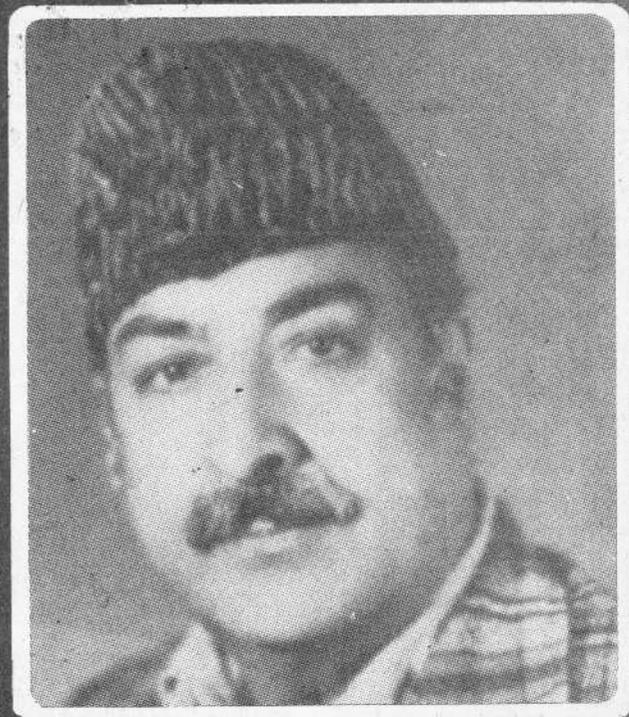
آواز دریا

تولوته

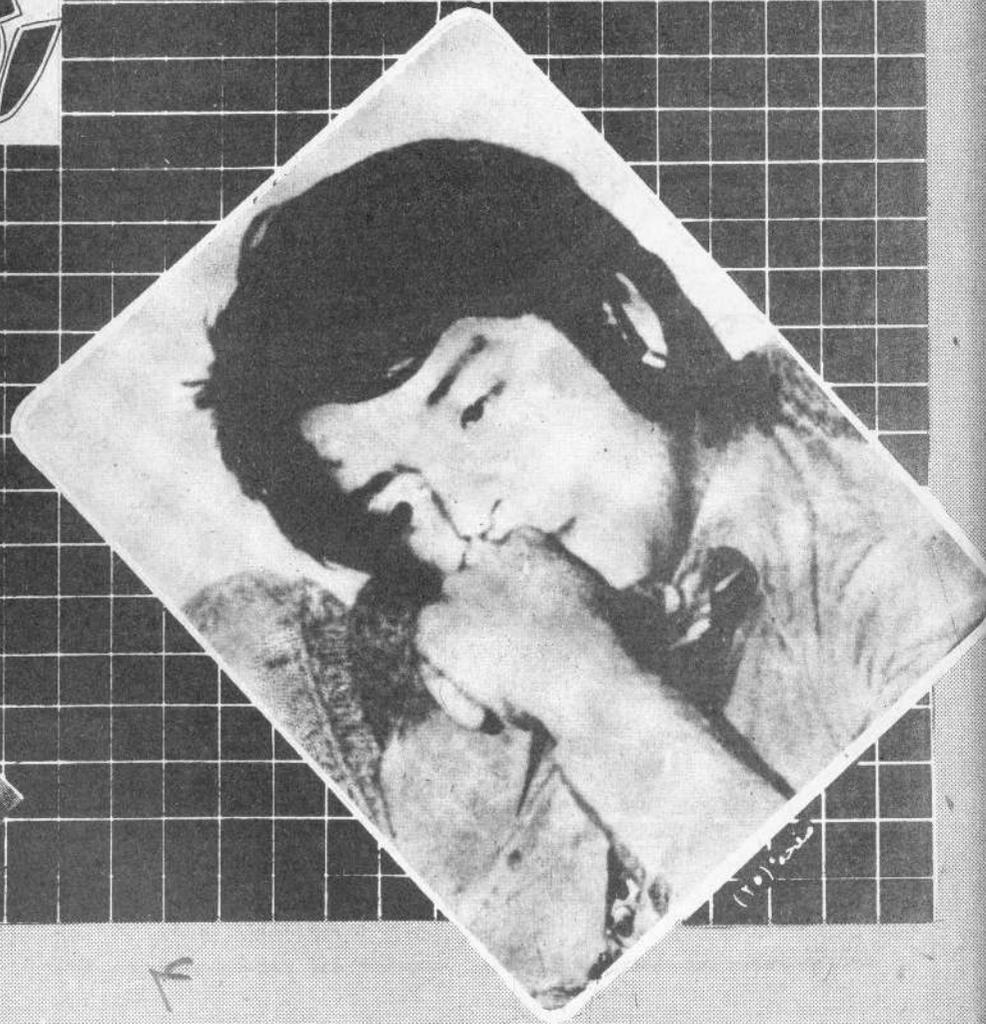
ارتقا لاب درغا

ناوی

۱۸



صفحه ۱۱۰



صفحه ۱۱۰



سپاوون

نمارة سوم ماه جوزا ۱۳۶۸ شمارة مسلسل
نشریه اتحادیه ژورنالیستان ج ۱۰

زیر نظر هیات تحریر:
بارق شفیع عاصمی
محمود حمید عاصمی
عبدالله شمس الدان
وہت شور و زریاب
شفیق وجدان

ادرس: مکرورون سم بلاک (۱۰۶)
مقابل تعمیر مطبعہ دولت عاصمی
حساب بانک (۱۰۲۳۳) نمبر ۸
د افغانستان بانک

مدیر مسئول: دکتور ظاہر مین
تلفون: ۶۱۶۵۱
معاون: آصف محروبی
تلفون: ۶۲۷۵۱
سوتیپورڈ: ۶۱۸۷۸
ارتباطی: ۶۱، ۶۸، ۶۶

خطاطی: کبیر امیر ویمی تانمسی
ارت و گرافیک: حمید حلیمی و حمید مسعود
تایپ: اسحق جلیلی واحد شاه نصیری
مہتمم: محمد گل

اداره مجله در تصحیح و تدقیق مطالب دست آزاد دارد، مضمین وارده در صورت نشر یا عدم نشر مسترد نمیگردد. نظریات ارایه شده صرفاً نظر نویسنده میباشد.

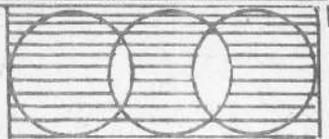


بالاحصار کابل در حدود سال ۱۸۷۰ عکاسی توسط جان بورك .

رازيکه در دل

شهر ما مدفون است

نوشته نظام



من در الاحصار قرار ام . گرچه اینجا سیمای گذشته را ندانم و از الاحصار باستانی اثری نیست اما نشانه هایی از پیشینه طولانی آن ناکون باقیست .

من بالاحصار رومی بینم باشکوه جاود انش که هزاران قصه در خود نهفته دارد . بالاحصاری را که شاهد سه جنگ افغانها علیه انگلیس های اشغالگر بود . و سلسله تفرکات بموی حوادث این جنگ ها کشیده می شود . بالاحصار این مکان قامت بالابا بسیاری از سالهای تاریخ کشور همراه بوده و سلسله حصارهایی آن هنوز ریشه های استوار پیشین خود را حفظ نموده است . بالاحصار در جنگ اول :

انگلیس ها با پلان از پیش ساخته شده تسخیر افغانستان مگر به بهانه به تخت نشاندن شاه شجاع راه افغانستان را در پیش گرفتند .

با آنکه شمار زیادی از مردم از اصل توپه انگلیس آگاهی نداشتند تنها حضور نیروهای مسلح بیگانه در کشور و آتش های فراوانی را موجب گردید . مردم سلاح پیدا دست گرفتند . آنها شاهد آغاز مقاومت همگانی و مخصوصا مقاومت بی مثال اهالی غزنی بودند . سرانجام ((مهمان ناخوانده)) به همراه شاه شجاع به تاریخ هفتم اگست ۱۸۳۹ به کابل رسیدند .

اهالی شهر و اطراف کابل برای دیدن شاه که تازه به کشور باز گشته بود در راه ها و ایالات دیوار ها در انتظار نشسته بودند و همینکه شاه در برابر صفوف مردم ظاهر شد در کنار او جنرال کین و در عقبش قشون انگلیس به نظر رسید .

گرمای کوچکی های کابل به سردی گرایید و هیچ صدایی و سلامی از هیچ یک از مستقبلین شنیده نشد

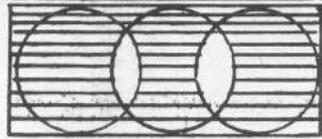
شاه شجاع همراه با قشون انگلیس مگر با یاسرو نامیدی داخل بالاحصار شد با تاشای پر خورده سرد مردم و مشاهده عمارت سلطنتی بالاحصار پس از سی سال سختی گریست .

انگلیس ها بینهزاره سکرشان را در شهر و الاحصار جا بجا نمودند . همینکه قشون انگلیس در کابل جا بجا گردید سران انگلیس ، در هند و انگلستان ، امر را با شادمانی استقبال کرده و در مقابل القاب رسمی بارون و سرتیپ اکلند سر جان مکناتن اعطا نمودند . انگلیس های جا بجا شده در کابل با آسوده حالی به تفریح و استراحت پرداختند .

بالاحصار شاهد بود که انگلیس ها چگونه پس از جا بجا سازی قوای شان در نقاط ستراتیژیک کشور چهره واقعی شان را ظاهر ساختند مکناتن عملاً به صدراعظم و نایب السلطنه افغانستان بدل شد . و موقف سیاسی شاه شجاع را ازین میتوان قیاس کرد . حتی برای برون شدن افاق تشیمن خود باید اجازه میگرفت . شاه در الاحصار از طرف گارد انگلیسی حفاظت می شد و کلیه آموزش تحت کنترل آنها قرار داشت .

مکناتن ، که دیگر در امور کشور مادت بازی پیدا کرده بود ، ملاشکورخان ، حاکم کابل ، را خلاف میل و رضایت شاه شجاع معزول کرد و سه عوض او محمد عثمان نظم الدوله را به این مقام منصوب کرد .

مکناتن با این کار خود ، در واقمیت امر ، خدمتی را به مردم ما انجام داد . اگر ملاعبد الشکور قبلاً انگلیس را دوست مردم افغانستان جلو داده و مهمانان موفقی کابل را نمود می کرد مگر محمد عثمان ، نظم الدوله



با نحوه امثالش نشان داد که شاه دمت انگلیس ها اسپر است . این مسأله در میدان مردم مسأله ت نموده و واریانت های محاسبات آنها را دقیق تر ساخت .

از آن زمان به بعد مردم با مشاهده اعمال انگلیس ها به نشاندن عکس العمل آغاز نمودند . نام شاه از خطبه انداخته شد .

شهر بالاحصار و اطراف کابل را جشنی فرا گرفت که بزودی در تمامی نقاط کشور سرایت کرد .

XXX

بالاحصار حادثه دیگری را نیز در خاطر ها جا داده است . امیر دوست محمد خان که از اسارت امیر بخارا فرار کرده بود در راس سپاه افغان ، که از کوهستان کاپیسا و پروان جانب کابل در حرکت بودند ، قرار گرفت . اما در حالیکه جنگ و مقام به با انگلیس ها ادامه داشت امیر بطور ناگهانی ناپدید شده و جانب کابل بتاخت روز چهارم ماه نوامبر هنگام عصر وارد دروازه بالاحصار شد . مکناتن با گاردش از هواخوری بازگشته بود ، سلطان محمد خان معتمد امیر دوست محمد ، از عقب به مکناتن گفت . ((امیر دوست محمد خان رسید)) این خبر برای مکناتن به اندازه بی غیر مترقیه بود که به تعجب اندر شد و پرسید ((بالشر)) سلطان محمد جواب داد که : ((نسی))

امیر دوست محمد پس از ملاقات با مکناتن شمشیرش را به او سپرد و موافقت کرد که به هندوستان برود . غایب شدن امیر از اردوی مبارزان کوه دامن بصورت غیر مترقیه و واجب و تسریس انجام گرفته بود . آرامش موفقی یکساله بالاحصار ، که در حاله بی از با هم کشیده شده بود ، ازین رفت

همه روزه به سران انگلیس و شاه شجاع اطلاعات ، نگران کننده می پیرامون آغاز قیام مردم مواصلت می کرد .

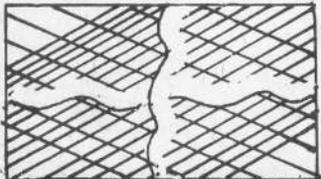
گرچه انگلیس ها از نظر نظامی و تسلیحاتی بر قیام کننده گان افغان برتری های زیادی داشتند ، اما آنها در برابر اراده مردم بی باخاسته دارای معنویات قوی قرار گرفته بودند .

هنگامی که شعله های قیام مردم زیانه کشیدن گرفت ، بیست هزاره سکر انگلیس در کابل ، بانزده هزار رکندهار پنج هزار در جلال آباد و ده هزار در غزنی ، قلات بامیان و دیگر نقاط کشور مستقر بود . تعداد مجموعی عساکر انگلیسی در افغانستان به پنجاه هزار می رسید که باتوپ هایسی مدرن آمرونی ، قوای سوار و توپچی صحرائی و کوهی و دیگر اسلحه های آتش زامجن بود .

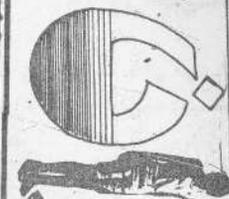
در حالیکه سلاح های افغانها را تشنگه های ((دهن پر)) سیلاره ، پیش قبض ، کارد ، تعداد اندکی از توپهای کوچک و شش پونده تشکیل میداد .

مواصلت اخبار نگران کننده به بالاحصار ادامه داشت . شدت حملات افغانها شاه شجاع را واداشت تا به پشتیانی از قیام مردم برخیزد . او در خفا با قیام کننده گان ارتباطاتی برقرار نمود .

رهبران قیام شب اول نوامبر ۱۸۴۱ نقشه جنگ و طرح دشمن را به تصویب رسانیدند . با آغاز قیام استقبال مردم به حدی بود که زنان به مصارف خلفوا و هائی خود نان تهیه کرده و در اختیار قیام کننده گان میگذاشتند . قیام مردم بتاریخ دوم نوامبر ۱۹۴۱ آغاز شد و باخبر آخرین فرد قشون آن از افغانستان به پایان رسید «بقیه در صفحه (۶۰)



چیه میگویند؟



کس و کس

و کس و کس



و کس و کس

موسیقی و وقت

تیموتی

الوان

COMS



زنده گی رادوست دارم

همامصل سال چار پوهنځی اقتصاد :
 زنده گی روڼدي است ازخوبی هاوزشتی ها، ازخوشی هاورنج های بیکران با این همه نسر از ونشیب بازم زنده گی رادوست میدان وخصوصاً آنوقت زندگی درنظر خیلی دوست داشتنی وزیاست که درزنده گی ام اشخاص غیر مد اخله ننمایند وازاشخاص غیبت گو و حسود دور باشم .
 به نظرم درخوشبختی یک خانواده اولاد رول عمد ندارد . من هم آرزو دارم در آینده صاحب پسرک قند ول باشم .
 - ازینکه پسرگفتید حتماً برایش نام هم انتخاب کرده اید ؟
 - درین باره برای شما خصوصی گفتم ، آنرا ننویسید ، هنوز خیلی وقت آشت ، شرعاً است اگر بیش از وقت در باره داشتن پسر ویا هم اسم آن چیزی برای نشر شدن بگویم .

تعبیه کند . رهمن



خانواده ها باید واقع بینانه بیاندیشند

ظاهره از کارته نوبکابل :
 به زنده گی علاقه مند پی وه عشق وفاداری را میسندم د دختران جوان درگزینش عشق شان باید روزگاران بس ازازدواج شان راد نظر داشته باشند باین معنی که مرد زنده گی شان راتغافل برای خوشبخت سازی زنده گی شان انتخاب کنند . البته برای این منظور باید همسر خود رامعیب دوست داشته وه عشق شان وفادار بمانند . خانواده ها باید در باره جوانان واقع بینانه بیاندیشند . به نظر من دختری شایسته همسری است که در بهترین زنده گی اش صرف برای مردی جای موجود باشد ، و زنی شایسته دوست داشتنی است که زنده گی اش را وقت دوستی شوهر و اطفالش میسازد .



من به عشق و آینه یاوردارم

عبد الاحد ثابت فارغ التحصیل لیسه عمرشعید (علا سرباز) :
 عشق مظهر زنده گی است ، عشق چون شعله سوزان آتش در زمستان دلید یرو چون نسیم بامداد بهاران دوست داشتنی است که بدون آن زنده گی تلخ و سوز و چون زمستان سرد و تاریک است .
 - می توانم بیورم که زنده گی خودتان زمستان سرد است یا بهار یوربار .
 - زنده گی خودم به فصل خد انضای شیرین و مطبوع دارد . من عاشق ام وه عشق و آینه خد اضمینان ویاور کامل دارم .



نامزدی یک آزمون است

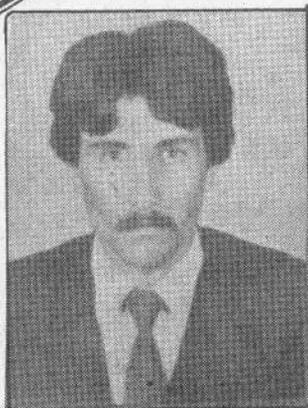
نفسه کار جوان تحصیل
تخنیک ساختمان و جیو دوجی :
عاشق شدن عیب نیست چون
طبیعی است و نیاز اما باید با
احتیاط لازم با آن برخورد کرد .
بخش عشق نه آنست از نامه ها
و دید نهایی نگاهی مانند
فلمهای هندي آغاز میشود .
عشق یعنی تعیین سرنوشت
عشق یعنی راه یابی به همسری
انسانیت است . و بهترین
راه بر آورده سازی این نیاز
ازدواج است و ازدواج مستلزم
یک آزمون است و به نظرم این
آزمون تعاوت نهاد رجرجان
نامزدی میتواند صورت گیرد و منی
خواهم تعصبی در دیدن است
آندن مفکوره منفی در این زمینه
وجود نداشته باشد .



پشیمانی از ازدواج بدم می آید

بروین شیرزی کارمند افغان
کارت .

خواست من از همه دختران
جوان آنست که قبل از رو آوردن
به ازدواج بایست برای تشکیل
خانواده صمیمی و سالم آماده گی
لازم بگیرند ، دختران جوان
باید شیوه برخورد و اجرای مسوول
لیت مردم زنده گی شان سرا
بیاموزند . و بیوسته بکوشند
تا طرف مقابل را درک نموده به
همه اصول زنده گی زناشویی
وفادار بوده تا بای جان به آن
حرمت بگیرند . بهترین دوره -
آموزش اصول زنده گی زناشویی
و تدبیر منزل روزگاران تجرد
است . از زمانیکه از ازدواج -
پشیمان میشوند بدم می آید .



از ازدواج میترسیم

غلام ذکریا انسر در توتی سف
انانیه :

از وقتیکه سروکار با متعین
وزنان هرزه است معتقد شده ام که
هرگز به ازدواج و عشق بایک زن
تن درند هم . اینجاست میله های
زندان زنانی دیده میشوند که
در ظاهر قیانه های شان معصوم
است ، مگر باطن شان از نساد
اخلاقی انباشته است که این امر
مرا از قدسیت زن مشکوک میسازد .
چنانچه یکی شوهرش را کشته
و دیگری بد زنی را ، دیگری د زدی
کرده و اندیگری روسی شده است .
من تلقین شده ام که هرگاه ازدواج
کم بگونه شماری از مردان ، که
بدست همسران شان کشته میشوند
به قتل خواهیم رسید . بنا بر ازدواج
هراس دانه .



عشق واقعی نه عشق مد روز

نیلمه نیر و محصل زبان و
ادبیات :
در مورد عشق و ازدواج به این
باور استم که در روزگاران تحصیل
باید این اندیشه هارا از سر بسوز
نگهداشت تا هنگام مطالعه کتابها
و نوشته های درسی مزاحمت ایجاد
نکنند . البته نوصت عشق فرزند
ازدواج کردن پس از ختم تحصیل
است بنا بران من بعد از تحصیل
خواهم شد .
- دوست دانه که دختران
همیشه در استفاده از مود حد و
معین معیار هارا در نظر گیرند



بزرگمردان زمانه‌ها

به یاد بابای موسیقی استاد سرآهنگ

نوشته: فرهاد دریا



برای حقیقت‌ساز از هنرمند همه زمانه‌ها و بزرگمرد این سرزمین نیابت فقط با ((مرد بزرگی بود)) گفتن بسنده کرد بلکه بیشترش باید شناخت و شخصیت چندین بعدی اش را با معیارها و بد و سیعتر و آگاهانه ای سبک و سنگین کرد . تنها شمار قله ای از نخبه های علم و هنر در زمان حیات خود توفیق آنرا یافته اند تا مورد پذیرش مردم و جامعه فرهنگی قرار گیرند و چه بسا بهترینانی که خیلی دیر حتی شاید بعد گذشت سالها و یا حتی قرن های از مرگ شان درک و کشف شده اند که استاد ما سرآهنگ استاد بهترین ما سرآهنگ ترنگستان نغمه های لاهوتی صحبت از شمار نخبه گانی این سرزمین بود . حتی امروز هم که ۸ سال از خاموشی اش میگذرد آنچنانکه حقیقت است او را شناخته اند و به شناخت جوهر اصلی هنر و آهنگش دست نیازیده اند . جواب این سوال که ((چرا زوایای اصلی شخصیت هنری استاد در زمان حیاتش برای اکثر مردم مسکون و متاریک ماند)) شاید زیاد مشکل نباشد زیرا استاد فریاد بود بلند تر از صداهای زمانه اش و انسان بود فراتر از همگانیش

زیرا استاد هنرمندی بود یگانه و راسته باز بود انش اصیل زیرا استاد بهتر از هر کسی د پرتی با زبان بجزایانی های ساز آشنایی داشت . زیرا استاد چنگه جا - د و گز و معجزه آفرین نواهای والا عزیز و شریف بود . در مورد استاد همه چیز از اینجا آغاز می باید که او را با بیست یک موزیسین خلاق به حساب آورد تا یک آواز خوان حرفه ای زیرا به ویژه گیهای مسلکی موسیقی کلاسیک چنان ورود کامل و حیرت انگیز داشت که هرگز عیب بینی را یارای انکار د انشا کاد میکش نبود . از آنجا که با تمام معیارهای بهتر و اساسات و ضوابط سنگین علمی موسیقی کلاسیک دقیقاً آشنایی داشت پس این آگاهی زمینه های اجرای متناسب و باحالات اشکال د پرت موسیقی را (هم از موسیقی های تعمیری - غزل - طرز و محلی) برایش هموار کرده بود . گوهری که استاد آنرا نه را پختانی بلکه پس از عمر هاریاضت و تحمل شاقه ترین تمرینات جسمی و روحی کامی کرده بود و جوهری که به خاطر رسیدن و دست یافتن بد آن سالها ن درازی زمین اخلاص و اراد تبوشیده و چنان چون مرید مؤمنی خدمت پیرو مراد به جا آورده بود نامش را سنگینی و طهارتی پس بزرگ بخشیده است . او همیشه قدمی فراتر از ذوق و پیش معمول موسیقی عصر خود شراه می سپرد و دستگیر بقیه در صفحه (۹۲)

تولونه په زره پوری دی

سید ایروى نڅاه وایى؟

د قونیه د جنازیم د د روزي له پاسه د مویو سماع ترسره کیزی هلته د خرخنده غارقانو اوز د ه لاسونه لیدل کیزی چی سمول شیان لکه کتابونه ، پانی او ان سنجاق ، دلستونی تنی اوقا - شق او هرڅه د مولانا په زنجیرونو ټنگلی شوی دی له دغوانخوونو نخه د ژوندانه راز په دې ډول - حکایت کوي :

بریز ده هغه څه چی نه وینو وین نه وینو . او هغه څه چی نه یی اوزو وایى نه اورو . او هغه څه چی نه غواړم یوه شم یوه نه شم . ای زما محبوبه زه یی ستالنه خبرو او سکوت سره جوړوم . میرمن بارد وانگلیسی لیکواله چی په ۱۸۲۶ م کی یی د بحر - خید ونکو درویشانو تکیه لیدلس لیکى :

((دوه واری یی د نڅاه معبد یا داروا دعوامو په قول د خرخنده درویشانو د معبد زیارت کړی دی . د تکی د ساجی لاره د یوی ټنگلی پاتی په ۸۴ مخ

زین من بشکست ویدرید ان رکاب مازحق رستم ، اول درجهان هم بد وواى . روم از انقلاب بانگ ماهچون جرسون رکاو ن یا جوړیدی وقت سیران سحاب وایى چی هرکال د سامبر په میاشت کی د مولانا ارادتمندان په قونیه کی په سماع کی گډون کوي اود هغه ورځ نمانځی .

د درویشانو په وړاندی حقیقیس درویش هیڅکله نه غمجن کیزی . لکه یوکارنه تکراروي . انسان همیشه د خپلی جابیریا ل په جابیز کوی . تیرکارنه اونقلونه تکراروي . هغه دام چی پخپله یی غورولی دی لجان په کی ټنگارکوي .

هغه رخت چی د ((هابیل)) ججهه یعنی د لومړی بنیاد م مری په خاوروکی کیشودل شو . انسان یوسپیڅلی شی خاورو ته وسپاره اود خپلی ازادی نقشه یی بنځه کسه .

د یوسف د لیدلو هڅه ، اودهغه د کمیس په بوی پوهیدل دی . سماع هغه رازدی ، چی د ټینو غارقانو په قول محمد (صلی الله علیه وسلم) ویلی دی .

((زه هغه وخت له خدایه سره م چی نه پرسته وی اونه ، بیغمبر))

سماع قلمی ادراک دی چی بریشی ورته لاره نه لري . د مولانایه وخت کی د سماع په باب زیاتى خبری وی . چی آسا حرامه ده یا حلال ؟ مولانا په دې باب وایى :

هیچ میدانى چه میگوید رساب زاشک چشم واز جگرهای کباب پوستی ام دورمانده من زگوشت چون تنالم در فراق ودر عذاب خوب هم گوید : بدم من شاخ سبز

مولانای بلخ د سماع خو تعریفونه وړاندی کوي : داس حالت دی چی په المی اسرارو باندي پوهیدنه د لاهوت له آسمانوونوخه لیدل کیزی . سماع له خانه سره جگره ده . د نیم بسمل مرغه د تیسید لویه خیسر چی په وینواو خاوروکی لوټ ووی .



خونگه چی بی شمیره ستوري
به لايتناهي فضاکی شته ، نوبه
دي ټول کولاي شوخيال وکسر و
چی د دي ټولو په منځ کی پوياس
خو په بشپړه توگه له هره بلسوه
د حکمي د غونډاړي په شان وي .
که د ارنگه وي اوپوه سپاره زمونډ
سياري په خير وجود ولري په
غوڅه توگه ژوند ي موجود ات هم
کيداي شي هلته مناعته راغلي وي
او وده ي کړي وي .

پوهان عقیده لري چی دمکرو-
بونو په خير ندره بينی موجود ات
د دي وس لري چی بشپړ روغ رست
له فضا څخه تير شي . نوبه دي-
ټول همدغه مسافرين د دي وس
لري چی ژوند لمبوي نقطی څخه
بلی نقطی ته پوس . همدارنگه
ناشونی نه ده نور موجود ات چی
په بشپړه توگه له موز سره
توپرولري له موز څخه په ميليونونو
کيلومتره لري . د ژوند اووي وس-
لري او ان کيداي شي فکروکس ي
اوگه موز غونډي همداهوانه تنفي
کوي او زمونډ په شان په خور و
بحان نه مړ وي ، بناي په بل ټول
سره ژوند تيرکاند ي .



آباد هستوگنی پوه بله نړی شته؟

پوهان عقیده لري چی دا-
رنگه کارناشونی نه دي . او گواکی
نور موجود ات وي چی د فکروکس-
نعمت څخه برخمن او نړی په بله
برخه کی ژوند وکړي . هغه توکونه
چی زمونډ وجود تري جوړ شوي دي ،
کيداي شي د فضا په پوه بله سبه
کی وي . له بلی خوا به پيدا شوي
نړی کی بی شمیره ستوري شته
چی کت مترلته ورته دي او پاید
په ميليونونو ستوري د پوبل غونډي
وي .

دهرات تاریخی کلا

زمونډ دگران هیواد افغا-
نستان له تاریخی اوارزینتاکو
یاد کارونو څخه پوهم د اختیارا -
لدین کلا یاد د هرات ارگ دي چی
د هرات ښار په شمالی برخه کی
موقعیت لري . دغه تاریخی کلا
زمونډ د پلرونو انیکونو اوارزینتسن
یاد کار دي چی د پیروکلونو اوارزید و
پیر پوله تیرید وسره سره هماغسی
جگه غاړه او په ځانگړي پویا او
برتم ولاړه ده او هر دیوال ،
هر بڼ او هر لوبه او پوه پسی
زمونډ د هیواد د تیر تاریخ حماسی
اویاړنی منعکسوي .
تاریخی شمیر ونکی عقیده لري
چی د هرات ارگ د ارتاکوانا د
ښار پاتی شونی دي او اوسنی
کلا د همدغه ښار په کډوالو جوړه
شوی ده چی وروسته یی دا ختیله

رالدین کلا په نامه شهرت مو-
ندلی دي . ویل کيږي چی دغه
کلا د ملک فخرالدین کرت له خوا
بیاله سره ترمیم شوه او نړی د لسی
برخی یی بیا جوړې شوې . خو
کله چی گوډ تیمور په هرات یرغل
راوړ او د ښکلی هرات پ پړی پر-
خی وړانی او ویجاړي کړي ټوډ
اختیارالدین کلا هم له دغه
وحشیانه یرغل څخه په امان کی
پاتی نه شوه . د گوډ تیمور په امر
د هرات د ښار اوسپنيزي د روازي
چی د غوري سلاطینو او امیرانو
نومونه اولقبونه پري کښل شوي

وه وایستل شوي او (شهرسبز)
ته پوړل شوي .
خو کله چی امیر شاهخ د -
سلطنت بر تخت کښیناست ، هڅه
یی وکړه چی د خپل پلار د -
استبداد او وحشیانه اعمالو ننسی
نښانی د خلکو له زړونو څخه
پاکي کړي او هغه ځایونه چی
د د ه په امر له خاوروسره خاوري

شوي او ویجاړ شوي و بیرته له
سره جوړ او ترمیم کړي . امیر
شاهخ د هرات د ښار د نورو تا -
پاتی په ۸۵ مخ

گفتگوی با مسعود امید

امید یا رز آینه گلشن ویرانه اش میخورد

رفعه در کبریا هنر گلشن میرزا

ساخته: کاتب



هرگاه میخواند میخواند بسته از
میاند که حدای نسیم در بهار
از لای لای شاخه های شکفته
میگذرد. آن وقت موجی از خوشی
در رگهای جان آدم میورد.
او همان گونه که مصومانه
میخواند با چهره مصومانه مقابل
خود می ایستد.
وقتی از او پرسید این چیست
که نمیخواند قدم به کلبه ویرانه
قلبت رنجه نرود آمد و جواب داد
می خندد. حال از نسیم چهره این
را می پوشاند میگوید: من آنرا
بعضی ها خوانده ام هدم کسی
نیده است.



دریا را به اساسات موسیقی آشنا ساخته است. زیرا قبلاً من عضو گروه باران بودم. شناخت ما از آنجا آغاز شد. در کوشش آموختن هر چه بیشتر استم.

— کی ها آهنگ های شما را میسازند ؟

— بیشتر آهنگ های را برادر من ابراهیم امید میسازد. خودم نیز میسازم.

— کمپوز ساختن مکتب مخصوص دارد آیا شما درین مورد تحصیل کرده اید ؟

— من کمپوز هایم را تحت نظر فرهنگ دریا میسازم، با او مشوره میکنم، او بود که مرا تشویق کرد تا به تلویزیون بیایم.

— فعلاً چه مصروفیت دارید ؟

— سرشار استم.

بقیه از صفحه (۸۸)

— پس چرا این چنین پرسوز

میخوانید ؟

— این فقط یک شعر بود از آن خوشم آمد و وقتی آهنگ پرسوز نباشد چی کیفی میتواند داشته باشد.

— این آهنگ اولی تان بود ؟

— نه آهنگ اولی ام (آغوش

گرم واکن) بود.

— کدام سال بود که یار را به

کلبه ویرانه تان دعوت کردید ؟

— سال ۱۳۶۰.

— تاکنون در لابلای چند

پارچه آهنگ، خواست قلبی تان را

گنجانیده اید ؟

— ۷ پارچه.

— خوب بالای اصل مطلب

بیایم موسیقی را چگونه شناختید

که به آن رو آوردید ؟

— چون در یک خانواد ه

هنرمند بید نیامدم. لذا همیشه

نوای موسیقی در گوشهایم طنین

داشت. همه وقت آنرا غمگین

زده میشنیدم و اینگونه وارد دنیای

هنر شدم، هنر موسیقی را تحت

نظریه ی استاد غلام علی (امید)

آموختم.

— آیا موسیقی را بصورت اساسی

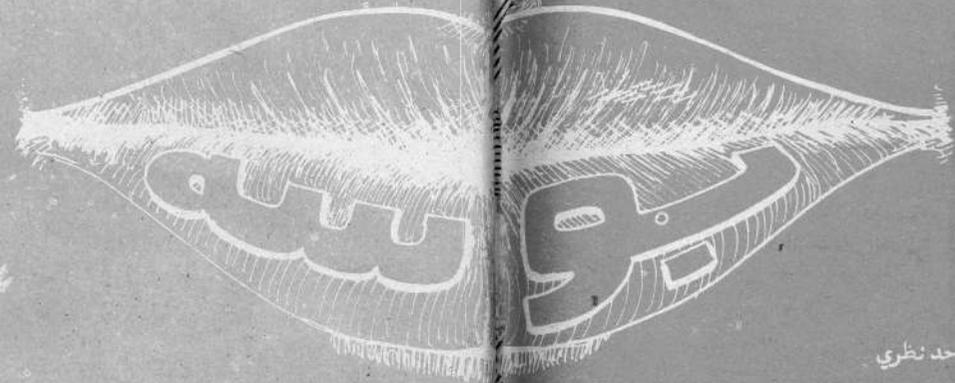
آموخته اید ؟

— در باره موسیقی هر قدر

آموخته شود باز هم کم است. من

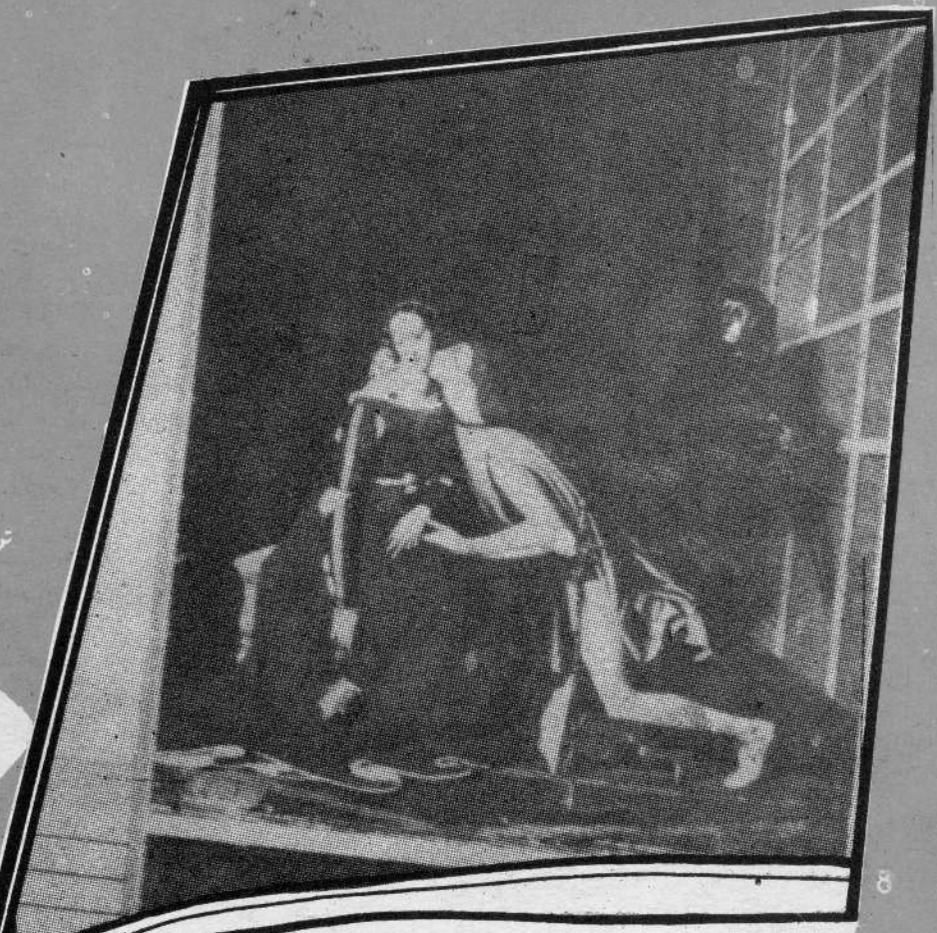
زیاد کوشیده ام که بیاموزم و فرهنگ





ترجمه واحد نظري

دانشنامه زیبایی

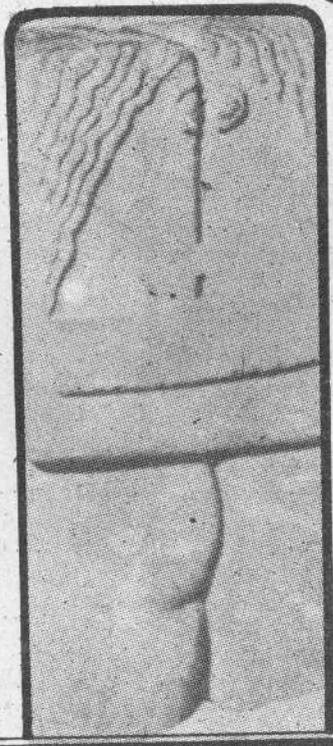


صاحب‌وفراتی که را میخوانیم، بوسه های آنها را حتی در جنت وصال میدهد. در جلوه برای همیشه باید بماند.

در دهه های ۷۰ و ۸۰ قرن گذشته، جای جفت های شاق - ادبی و خیالی را انسانهای کسره خاکی گرفتند. آثار بزرگ آرزوها و خواب و خیال آنها پیش گران خود را منعکس ساخت. توجه نقاشان، مجسمه سازان و سینماگران به سوی عشق های جلب گردید که مخلوط از تمایل فنیکی، هیجانانگیزی، حسادت، لذت جویی و آرزوهای ناچایز بود. در نقاشی و مجسمه سازی شاق چنان نشان داده شد که توسط بوسه با هم پیوند یافتند. بالاخره باید گفت که تصاویر بدبینانه با هم ناچایز بوسه، در آخرین تحلیل نمایانگر این اندیشه است که بوسه بُعد روانی دارد. بعدی که در کلمات هنرمندان انعکاس یافته است. (یک جسم و یک زندگی استیم...)

مردود اسطوره و انسانه میبند است ولی او به آسانی میتواند از آتش احساس سبشار باشد. بوسه های ونیره (زهره) و کوهپدون از دوره دوم باروک و نهمین اگستر نشاندهنده روابط است که نه مادرانه است و نه پسرانه. در سده های هفده و هجده بوسه عاشق و معشوق در آثار انیمیشن گران بزرگ دیده میشود و تم صده آثار آنها را تشکیل میدهد. ولی در قرن نوزدهم بوسه های مشهور شاق بگونه شمال لانسپلوت و کهنوا راه، توستان و اینزولدا، یا ولوفراتی که از ادبیات اروپایی سوره های بهار دلخواهی برای نقاشان میباشد. بوسه های آنها روانهای شان و زندگی شان را تا دم مرگ صس از آن هم در پیوند نگاهدارد. هنرمندان به توستان میگوید: «ملیک وجود یک زننده کی هستیم، تو و من هر دو برای همیشه یک آنیمش - جدایی ناپذیر استیم».

وقتی که قصه لانسپلوت و کهنوا

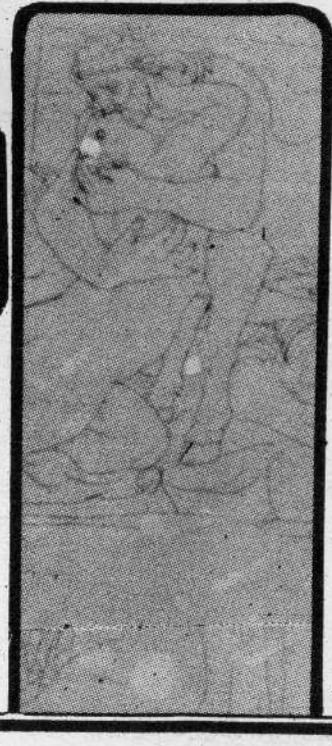


عشق همیشه بوسه تخیل میشود

است. در مقابل نقاشان رنسانس یک سیکتر رسمی از اشکال آنرا عمدتاً با الهام از اسطوره ها (میتولوژی) و قصه های انجیل به وجود آورده اند. با احساسات روتیک (عاشقانه) را بوجود آورده باشند و در همین زمان تا آنرا از تجربه مادی انسان ها مجسزا سازد. با آنهم بوسه سخت در

نکاح، نمایانگر ارتباط روح میباشد. همین ارزش سمبولیک در یک قانون روزگاران امپراطوری نیز آمده که بوسه بی کسر و یه نامزدش میداد. حقوق قانونی زن را واضح سازد و هم چنان تادیبه جرمه در صورتیکه مریض صورت نگرفت.

بوسه با وجود سمبولیک بودن آن، در هنر اوایل صصوت قرون وسطی کم تر تصویر گردیده



فرانسوای پول در «انترپوشت» چنینی ها از بوسه اروپایی، که دهان یکدیگر را میبوسند، و سخت زده بودند و آنرا یک نوع میل شیطانی می پنداشتند.

ولی در اروپا بوسه، تاریخ درازی دارد. به گفته پیرلا - یونانی های قدیم توسط بوسه نفس روح و روان را با هم یکسان میکردند. به نظر او شاید بوسه از جای آغاز یافته که نکر میشود توسط آن چشم را نیروی بخشیدند و ارواح باروان ها را با هم تبادل و هم مرتبط ساختند. بهر صورت اگر بخاطر قدیم بودن و معمول بودن نهاد بوسه آنرا صفت آنها دهنده روح و معمول آهوش دو وجود میدادیم باید گفته شود که بوسه یکی از مشهورترین اصطلاحات در ادبیات است. ارزش سمبولیک بوسه در آن نهفته است که نیروی پیوند دهنی روانها را دارد. به نظر پیرلا در میان شمعانات صصوی بوسه ضمنی صص مراسم

شان دادن بوسه در - هنرهای زیبای اروپایی صص معمولاً به کنجوری ارتباط میگردد که نمایانگر یگانگی معنوی و احساس فنیکی میباشد. کلمات یونانی *agape; Philia eros* و کلمات لاتینی *Amor Caritas, del caro* نشاندهنده کنش سه نوع عشق است که شکل ذیل باید ترجمه گردد: عشق فنیکی، صصت دوستانه و عشق خدایی. هر کدام این عشق ها توسط بوسه سمبولیزه میشود بوسه معمولاً نشاندهنده عشق میباشد که به هیچ صورت یک بعدی نمی باشد. به قول منتقد ادبی، نیکولاس ج. پیرلا در اجتماع - اروپا بوسه بختریک یک کار مادی قبول شده است. بوسه هم مقدس (آسانی) است و هم زمینی ولی برای مردم قرون اولی و هم چنان برای اکثر کلتورهای آسیایی نا آشنا بود که توسط اروپایی ها به آنجاها انتقال یافت.

در سال ۱۸۹۷ انترپولوک

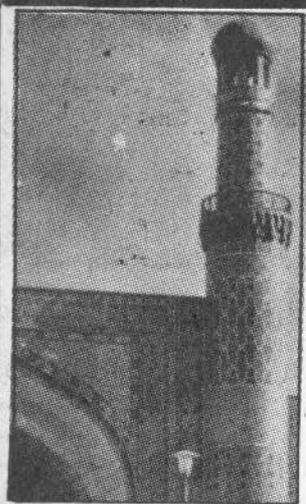


دخونې خاوري ليکنه

پس يوه ننگو او يوه ننگاره . د گلې د پرونه پسه
 تورو تېکړو کې مخانونه تاوکړي وو او ناوړې نجونې
 خوښوونکونه اچولي وو او په گونگوس گونگوس مخامخ
 کلاته روانې وې . خداي شته چې سونامې شوه .
 تېسه مې نېکبڼو کره او د دغو پېغمو خاوري کاوه چې
 چاکره روانې دي . پشان سره مې وويل نن خواخوږه
 چارښه هم نه ده چې زړې او ناوړې نجونې پسه
 د له چل گزي بايانه لارې شي . په همدې صبح کې دم
 چې پېغمې د لونگين ماماد کلاتيمونه وروژدې شوې او
 په کرار کرار يوه په بله پس د هغه کورته ننوتلې .
 لونگين ماماد وې مياشتې وړاندې ژوندې تېسه
 غم وړې وو او هلته مې څه خبره د گلې بازخان کا کا
 سره لاندې باندې کړه او شخړه مې وکړه . ستاسې
 نه به مې څه پېغم گونگين گل باز کا کاته پېغم وړکړي
 وچې په ماڅه ته د دومره بره بره کيږي که دوسره
 نواوېستون مې څه د زوي هلوکې دې راوره . چې
 چرته خداي خبر په کومه کنده کې يږد يوليانوارو -
 سپو وڅوړل . پېښتون خوڅيل مړ ږه بره يوطن کس
 نه برېږدي .
 د گل باز کا کا يکې يو او نازولې زوي سره خوله
 اوسپن فا بڼونه چې مازي به مې شونډه توره نسوي
 قد وې وه . چرته کې نامعلمې مخاي کې عسکروشې و .
 اوچې عسکروشې و له هماغې ورځې مې بيا دم پيا د
 ژوندې څه پته نه وه . گل بازخان کا کا پتي گسروکړ
 قلبه مې خرڅه کړه او پېسې مې توملاکړې . چرته به
 چې چارو ته کومه پټه وړکوه هلته به پس لار . پسته
 همدې زوي د کا سې د کونډې جارشاو د بولي پر ک
 ته کيناست خوڅيل عسکروزې مې ونه موند څه مود
 وروسته خبر شو چې تنکې زوي مې په ماره کې په سوپ
 الوتې اوچا مې ورته خاد راوڅپلې چې د جگر پسه
 وخت کې مې خپله په خاد رکې تاوې کړې وږاويل
 د گل بازخوار دده په يوازې خاد راوڅپلېو کله زړه
 شل کيده . بيا مې چرته قرص روان وکړ او هماغه پ
 ته لاره چې گيښې کم موي غوښه يا هډوکې به مې
 پاتې وې اوڅپل کلي ته به مې راورې . خو هلته مې د
 خپل زوي هېڅ نښه ونه مونده او تېس تابوت مې بېرته
 را وړ .

د خاوري ليکنه

دهرات جامع جومات



دهرات جامع جومات زمور دگران هیواد افغانستان له هغوسپیکه لومړی څخه دې چې اوز د تاریخ لري اود معماري د فن له پلوه یوسترشهار کاربلل کيږي . د پيروپير پورا هیسی د هرات مسلمان خلک به دغه سپیکلی معبد کی دلوي خداي په عبادت او لمانځني بوخت دي .

کله چې دعربو په خاوره کی د اسلام بخلنده لمر راوخوت او د جهالت اړنابوهی ، شرک او کفر توري تياری یی له منځه یوړي اوتیاره زړونه یی د ایمان او وحدانیت په بلوشوروشانه کرل .

نه موده زروسته زمور په سیمه کی هم د اسلام او اسلامیت رڼا خوره شوه . اورتونونه (ایستگاهها) یوه بل یسی په مسجدونو او عبادتخانو پیاوړتیل ، اوسمه شمانه وخت کی د هرات جومات اسلامي مبادتخای په حیث میژندل شوه او دادرب ویشتم جوري کال د پاتی په ۶۱ مخ کی

نولومړي به یی ورته په کرکه وکتل او د ژبی لاندې به یی ویل : پلار خونړي یی فتنه پت مری وکړ . په سپین زړه او جرګویی جان له مرګه وژغوره اود خونړي لور لا ژارې هم . کبرجنی په تانوجاڅه کړې دي چی خلک دې په جان راټول کړي اوته ورته سلګه وهې . خلک شرموي ، قام شرموي ، چوپ شه گیني خوله بهه د ریاندي ماته کړو .

نجلی به دغه خبرې په خپلو غوږونو اوږیدلی خسو مجبوره وه چی جان غلی ونیسی اوکله نه نوبیا کله به چی د پوره تنګه شوه نوبه زړه کی به یی تیرشو چی خدایه ته ولی د هغه جرم سزاچی مانګه ی کړي ماته راکړې . زه داخپل تور وپستان دلته د چایه نامه سپین کړم . د چایه طمع خپله بنګلی محوانی خاورې کړم خدایه

دلونګین کونډه به دغه ورځ میلنوته توده توده خوزیده . خو کله به یی چی سپرغی ته وکتل کله به یی په سترګوکی د یوې ترخی موسکا څرک وشو اوکله به یی هم دغومی اوغم اویسکی په سترګوکی د لسی د لوله شوې .

ماسره نولا اوس هم سوال د اود کلی د ماشومانو خبروچی : (بچو دلونګین کونډې ناوې راوستی نساوې) می په غوږونوکی انگازې کولی . کله به می یوه ته کتل اوکله بل ته ، اوکله هم سپرغی ته چی لایسکی یی پرمخ د اویبچه یی نه وه بیله ، کالی یی هم بنودی وو او د ناوینتوب نسی پکی همدونعلیدل کیدی . دلونګین ماماد بنهسی نه خوزه خبره وم چی همداسی ناوې کونډه شوې وه او هېڅ کوم اولاد یی لانه د ژبیز ولی . د دې سوچونوسره می سودانوره هم پریده . مالا په همدې چرتونوکی زنگل چی ناخایه خوته سپین زړی اومخوږ د حجری نه راغلل اوتعبو ته د ریدل ویی ویل : د بازگل کاکا زنانه ورته وواپی چی راووسی ، موز بخور ، او سپرغی ته هم وواپی چی بچی داستاخیل کوردی . ته مه خپه کیزه ستا حیا د دوې حیا ده . ته به د دوې پتساتی . دلونګین کونډه ستالکه مور داسی ده هو ، دوې نو هغه جرګه ماران د چی سپرغی یی دلته راوستې وه او اوس نو بیرته تلل .

زما زړه نور په جاوړید وشو د موره لویه خبره می هډوپه زړه کی چرته ایسارولی شوه . نویوې زړې - بنهسی ته می سرورنږدې کړ : ادې : دلونګین ماما کونډې دغه پیغله چاته راوستی د هغی خو کوم زوې ادې زما په خبره پوه شوه په داسی حال کی چی سترګوکی شاوخوا څارکاره نوبه د پیره عسادي لهجه یی راته وویل . بچی داد بښتو خبرې دي . د غیرت خبرې دي . سپرغی خواره یی په بدوکی راوستی اود یوې بنهسی د لور بیسی یی هم دلونګین ماما کونډې ته ورکړي دي .

نومایا خوله راچوړه کړه او ورته می وویل نو - چاته یی هغی بیاخبره زما له خولی واخسته او ویی ویل : دلونګین ماما کونډه شکر اومید واره ده خدای خولوي دی بچی ، که د زوې مورس نو بیا به ورته سپرغی نه نکاح کسري .

هو . نو د گل باز کاکا په غیرت دلونګین دغه پېغور داسی ولګید لکه د فرانسې توبک د زو د صبر کاسه یی نسکوره شوه . په ویرجنو سترګوکی یسی د اور بخري تاو راتاوشول . د جرندې ارم ته یی لاس کړ او لونګین ته یی په کزې داسی گداور کړ چی د یوه گدا سره یی خای په خای کړ . په جرند ه کسی ناستوکسانوگل باز کلک پلک ونیو . چونه ته یی خیر ورکړ . کوتوالیان له چونه نه راکته شول . گل باز کاکا ته یی اترک په پښو اولاسونوکی واچولی اوسیده . یی چونه ته جګه کړ .

ماته خود لونګین ماماد مری کیسه ټوله مالوسه وه . خواوسد هغه دم مری نه غوږې ورخی تیرې وې . خلو پښی یی هم تیره شوې وه . عذراود وایسی خلاصه وه . اختر هم نه د رافلی چی خلک به یی لومړي اختر ته په دواو فاتی تلل . اوکال یی هم نه د پوره . نو ځکه زما سودا ایسی د پوره شوه چی ولسی لونګین ماما کړه د موره بنهسی ورروانی دي . په همدې سوچ کی مې اوله خانه می پوښتی بیل کړې وې چی کله د غوږکیو اوږو د ماشومانو خبرې می ترغوزه شوې چی : بچو دلونګین ماما کونډې ناوې راوستی . یو - هیږی ناوې . چی کوم وړوکی به نوبې د لوی ته راغی بیا به د لوی کوم هلک ورته هماغه خبره تکرار کړه . بچی پوهیږي چی دلونګین ماما کونډې ناوې راوستی ناوې پیرته به ماشومان په لوبو سرشو . بل به بیا غز کس راغی هلوکی ناوې وگورو اود دې خبرې سره جوخت به یی ماما کونډې دلونګین ماما په انګر نوتل . هکله یکه پاتی م . د ماشومانو خبرې راتخوشی مسخرې ښکاریدې . خو سودا می لایسې پریده . زه هم یی واکه شم . غوچل می په نیما یی کی پریښوده . د سرو سوتونه می لاسونه وپنېدل خالکی می له سره ایسته کړ . د کوکی تباب ته می لاس کړو . خپل بنهسه گری د خاصې تیکری می تری راکش کړ . خند می واهه اوبه سر می کړ . خدای شته چی کلک تېروزک می واچاره چی خوک می هډورونه بیژنی چی د شیرخان نگر پروڼه ناوې وه . لاسونه او پښی می لاسره وو اوبیای یی له واره ستر مات کړو اود کلی ته به یی پردی کلا ته لاړه . خوزیا زړه تردی زیات بارنه شو اوختلای او تلوسه می وه نوځکه می شاوخوا وکتل . جان می په تورتیکر کی تاو راتا وکړ او نیخ به نیغه دلونګین ماما کلا ته ننوت .

دلونګین ماما کونډې په چوتره پغرغوی ولی د اود پغریه منغ کی یی یوه بر ستن خلوږ غبرګه اچولی وه اویوه نجلی بری ناسته وه . د نجلی په مخ پیکسې اوویبچه یی نه وه بیله . کله به یی خپلی معصومی - سترګی هاخوا د یخزا وار ولی اوکله به یی بیاد موره اویسکی توی کړې لکه د پسرلی باران . گرد چابیر ه ترې بنهسی ناستې وې . حیو بنهجو به ورته په دلا - سا یی ویل بچی ! لوري مه ژاړه . به دې حال هم شکر ویاسه . داخود پښتو خبرې دي . که داسی نه وای شوې نو خدای خبر نه چی اوس په دې د پلار په خاوره بوټی شته شوې وای . او حیو نور و بنهجو به ورته په غوصه غوصه کتل . سپرې ستنی به یی ورته ویلی . حیو بنهسی به چی هر بلوته تیرسد ی

مدون زوی فرخوهر سپید

می گذرد

ده سال از مرگ روز آوازخوان بی بدیل احمد ظاهر

معمود

اولین کسرتش گفتم . احمد ظاهر باید برای رفتن به روی ستیژ آماده میشد . گوینده برنامه با زیباترین و بالترین کلمات احمد ظاهر را به روی ستیژ فرا خواند و او آهنگش را سرود . سپس در کابل ننداری فضا و شور همه گرفت . معمولاً در کسرت های او از همان روز اول گروه علاقمند و گروه مخالف حضور میداشتند شفته گان آوازها را پیش کف میزدند ، فریاد می کشیدند تا مشرا فریاد می کردند و سخا ل فان اش در میان آهنگش میدادند و گار را تا جاهای می کشانند که احمد ظاهر تحمل رازدست میداد .

از احمد ظاهر قصه میکند که پس از کسرت ها پیش با اقتقاد خاصی به کلام مقدسی که همیشه در گردنش آویزان بود به آن کلام که قران کوچک بود مراجعه می کرد و بار بار آنرا می بوسید و مثل اینکه در دلش از آن کلام مدد میخواست تا موفق باشد . و این کارش همیشه تکرار میشد زیرا همیشه او تشویش داشت و همیشه دلهره پیش از کسرت ها پیش بر جسته بود .

احمد ظاهر از آن گاه که در دنیای موسیقی غرق شد چنان عاشقانه و صادقانه سرود و خواند که گاهی در آهنگ هایش غرق میشد و آنگاه برای کمی زودتر شروع می کرد . میخواند و میخواند و چی بساکه کلمات را فراموش میکرد . گاهی یکی از نوازنده گان در گوشش مبرع شعر را به یادش می آورد و گاهی هم آن را غلط اد می کرد و همین هم است که در چند آهنگش اشعار بقیه در صفحه (۸۱)

را درست نخواند و در آهنگهای کسرتی اش صراخ های از شمر باقی مانده است . بیشتر از دیوان رهی ، فرخ فرخزاد و مولانا شعر را بر وی گزید :
 - نه دل مفتون لبندی ، نه جان مد هوش دلخواهی (رهی)
 - میروم خسته و افسرده و زار . (فرخ)
 - ای قوم به حج رفته کجا بید کجا بید (مولانا)
 روزی احمد ظاهر برای بیایسی کسی آهنگ میخواند . نینوا از آهنگساز نامبردار آنوقت در پی خودی برای پیش گفت : احمد ظاهر هنرت را بلند تر نگاه کن ، ضعف تو عشق هایت است این عشق هاترا بر یاد میدهد . و دقیقاً همینطور شد ، احمد ظاهر به خاطر عشق هایش به زندان رفت و سرانجام جانفشرا از دست داد .

احمد ظاهر زنده می بسیار پیچیده و در هم و برهم داشت با آنکه دلش میخواست فضای خانه واداش آرایش داشته باشد و هنرش هنر همه پسند و آرام باشد اما زنده می برای او این اجازه راندا . همواره در جدال ها بود و در جنجال ها ، گاهی زندان میرفت و همینکه از زندان می برآمد آهنگ های میخواند که در آن بوی آزادی و وارستگی جاد داشت . حتی میگویند وقتی آهنگ لیلی لیلی جان را برای تلویزیون ثبت میکرد همانروز او را از زندان به تلویزیون بردند و شاید تصادفی نباشد که در یکی منظر این آهنگ سهیل آزادی بر میزند و برنده های دیروز است .



عکسهای احمد ظاهر هنرمند از ایشان اظهار سپاس مینمایم . مجله سپارون گذشته است

مرگ



به هر سو میروم ای آشناد رجستجوی ولی از تو سواقی نیست نه درینجانه در انجاسا ! بیادم بازی ای که میگفتی : من ازین استان غم سفر دم ولی باور نمیکردم بیاد بازی ای که میگفتی : برای ناله ام تنگ است این دنیا چرا بر ما سرود (بگذرد) اموختی رفتی و ما را از فروغ داغ حسرت سوختی رفتی

سرورت با هزاران نغمه هستی جهان را برد درستی شکوهت آسمان بود ولی ایندم ز تو جز نغمه و آوازیاتی نیست

بیاد بازی ای که میگفتی : مرا چون قطره اشک ز چشم انداختی رفتی

ولی ای ناجوان این را برای خودی پیش تعمت ساختی رفتی

شبی در خواب خواهد دیدم اگر گویی جواب مرا که تن تیا زادم ، باز اسندم

ولی جای تو اینجا در میان مردم ما خالی است و یادت تا ابد باقی است و باز ای

هرگز نمی آیی ، نمی آیی

نزد یکسری دوستان یکی از موثر ترین چهره های موسیقی مادر کار بعد از مرگش تهیه نموده بود . در ارد او نینوا از است قصه ها و خاطره های در مورد احمد ظاهر هنرمند همیشه جاوید ان موسیقی ماد ریافتیم این قصه ها را یکی از دوستان نزدیک او به ما حکایه کرد

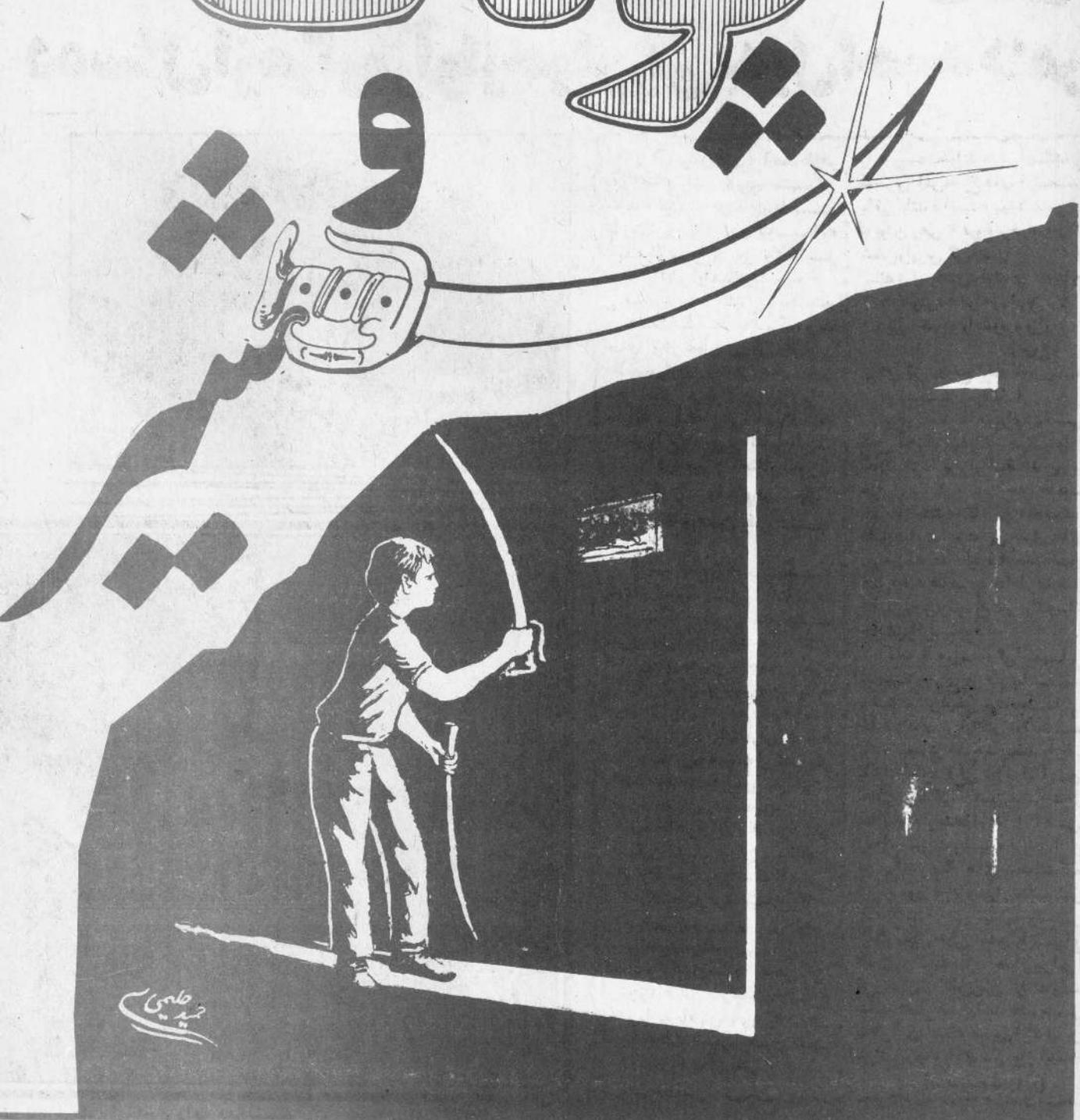
احمد ظاهر آن مرد پراوازه و خوش صدا که در منطقه از شهرت هنری بلندی برخوردار بود وقتی اولین کسرتش را اجرا می نمود پشت پرده ستیژ کابل نشانداری دلش به سختی می لرزید . بار بار از گوینده پروگرام تقاضای کرد ، تا او را در روی ستیژ همراهی کند و تنها پیش نگذارد چرا که احمد ظاهر حجب معصومانه دل داشت . آنچنانکه میخواند و هزاران تن را به شورش می میآورد به همان پیمان که مرود لهر بود . همیشه مخصوصاً در کسرت اولش اضطراب عجبی داشت که مبادا کسی استقبالش نکند ، مبادا کسی برای پیش کف نزنند مبادا کسی تمسخرش نکند چرا که احمد ظاهر تمام نام و شهرت از کوتاهی قدش نشیج می برد . و بسیار توجه داشت که کسی بر آن خرد نگذرد

داستان کوتاه

گودگود

نویسنده: روزه دینی

ترجمه: رضا سید حسینی



سید حسینی

است. قدرت کار کردن نداشته
اما ناچار بود در کارگاه همکارانش
به او گفتند:

تو بگذار برو.
وسر کارگر که پیرو مردی بود،
گفت:
وقتی که آدم نصف دلش
در خانه باشد، دیگر حال کار
کردن ندارد.

به این ترتیب، اکنون با چهره
نشوده از رنج و هذاب، در خانه
است. مادر در آشپزخانه منتظر
است. روی پای پاک پله ها،
همسایه های صدا می آهسته حرف
میزنند و دو بیچه کوچکتر را خاموش
میکنند.

فقط ((بی بی)) بیچه
بزرگتر، با پتلون کوتاهش، بایشان
پهن، موهای کمرنگ و قیافه
کودک جدی، همراه داکتر،
بی آن که دیده شود، روی اتاق
خزیده است. هر چند که از این
کار به شدت منعش کرده بودند!
هیچ سرو صدایی نکرده بود.
پس خانه بی میان جالی های
ماهیکری و سایبان های پنهان
شده است. میترسد، زیرا از لای
در، پدرش را میبیند که با چهره
گرفته خاموشی حرکت کرده
میکند. دو قطره اشک آهسته روی
گونه هایش میغلزد، بعد دو قطره
دیگر بعد دو قطره دیگر...

صدای بم و مهربان داکتر
را میشنود که میگوید:
شماره هستید! زن تانرا
آماده کنید، چون امشب می آیند
بیچه اش را ببرند.

خانه کارگری روی تپه،
امشب کودکی را در بردارد که
میبرد. پرهه رنگ و آرام، مانند
آدمک چینی بازیچه ها، در
بسترش دراز کشیده است. دیگر
به اسباب بازی هایش دست
نمیزند. برادر هایش سخت
مشاقق آن ها هستند اما پسر،
خشمگین است. ((این ها خیلی
گران تمام شده، اسباب بازی
های بیمار است!)) همه آن را
به آرزوی سلامت و نشاط بیچهره
لحاف چیده اند. یک اسب
چرخدار یک دلقک سخ و زره،
یک همون مخمل پوش، یک دست
اسلحه روسی با یک کلاه خود
واقعی، گل کبری با خورشید و -
زین و یک شمشیر کوچک.

تتاهیک بازی هنوز سرگرمش
میکند. گاهی وقتی که مادر هایش
لرزان به طرف او خم میشود
کودک بازاری میگوید: بدوز،
مامان، بدوز!

زن بیچاره با پر روی رکاب
میگذارد و چرخ خیاطی را آهسته
به کار میاندازد و چرخ خیاطی
برای سرگرم کردن کودک او مانند
حیوان وفاداری خرخر میکند.
پدر پشت سرداکتر وارد شده.

((بی بی)) به آشپزخانه
رفت. مثل این که مادر همه چیز را
شنیده بود. او بر روی فرش سیاه
خشتی، در میان تکه های هینز
پراکنده، زانو زده و سر اراده یک
قاشق چوبی را در ظرفی میچرخاند.
بیچه بزرگ خانوانه که قدش
از مادر زانو زده هم کوتاهتر بود،
دستها را دور گردن او حلقه
کرد و آهسته گفت:

مامان، چی کسی قرار است
بباید؟
آن گاه مادر قدری گریه کرد
تا تسکین یافت. و پسرش مانند
مرد بزرگی او را به طور جدی
بوسید. مادر گفت:

باید هر سه تان قدری عاقل
باشید و زود بخواهید. قرار
است یک آدم بد، خیلی بد،
بباید ((ممی)) کوچولو را ببرد.

((بی بی)) به اتاق دیگر
رفت. پدر، همان جاکار بنجره
نشسته است. آفتاب دم فروب
بر روی شیشه پنجره میخیزد.
از شاگان پرده که به طوزه گوش
بالاکشیده اند، تکه و سیمی
از شهر آبی رنگ، بر از خانه های
متعدد دیده میشود.

پدر، مانند کسانی که عادت
ندارند در جریان هفته، بیکار
باشند، نمیداند چی کار کند،
و با انگشتان خشن و سیاهش
باز بیچه هارا روی لحاف زیر
ونو که گل های قرمز دارد میچیند.
((بی بی)) نزد یک میشود، مدتی
منتظر میماند و سپس میگوید:

- پدر اجازه میدهی که شمشیر
کوچک را بردانم؟ آنرا خودت
به من داده بودی.
مرد که از چنین درخواستی
تکان خورده است، نگاه خشم
آلودی به پسرش میاندازد، -
چنان که گویی بیچه کفر گفته است
غرض می کند.
برو کم شو، دیگر چشم به
رویت نیفتد.

بعد، چون غذای شب هنوز
حاضر نیست، ساعتی است که
معمولاً کارگاه ها تعطیل میشوند،
مدتی کوتاه به میخانه پایین
می رود تا در باره بدبختی
با دوستانش صحبت کند.

بعد، شب فرار رسیده است.
خانه در خواب است و محله
تاریک کنار شهر نیز در آن به
خواب رفته است. اما پدر
و مادر، در دو سوی رختخواب
شب زنده داری میکنند، گویی
می خواهند که چو لوی شان
را از دستبرد آن دزد ناصری
که قرار است بباید، حفظ کنند.

و بیچاره ها که غم و اندوه خروشان
کرده است با چهره بی به رنگ
خاک با گوشه های آویزان دهن
مانند کسانی که گریه میکنند، بر -
روی چوکی ها خوابشان میبرد.

در همان لحظه است
که ((بی بی)) کوچولو، با پیراهنی
خواب بلندش و با پاهای پرهنگه
به طرف رختخواب میخزد. شعله
چراغ کم نوری می لرزد. هیچ کس
از جای خود تکان نمیخورد.

آنگاه کوچولو بی بی چاره دست

به مجموعه اسلحه میرسد، شمشیر
مورد نظرها از غلافش میکشد و می
برد ((بی بی)) با شمشیر فرار میکند
و شمشیر وقتی که از برابرجراغ می
گذرد، برق می زند. به سر هت
روی صدا به طرف وسایل خودش
می رود و مشغول لباس پوشیدن
میشود. اکنون با پیش بند و کلاه
برو و کفش های بنده بی صدا
آماده است.

تلفک چوبی دروازه اتاق
بسته است. روی چهار پایه پسر
می رود. روی پنجه های پای بند
میشود و خودش فشار می آورد و
شمشیر کوچک روی دستگیره رو از
میخزد و صد میکند.

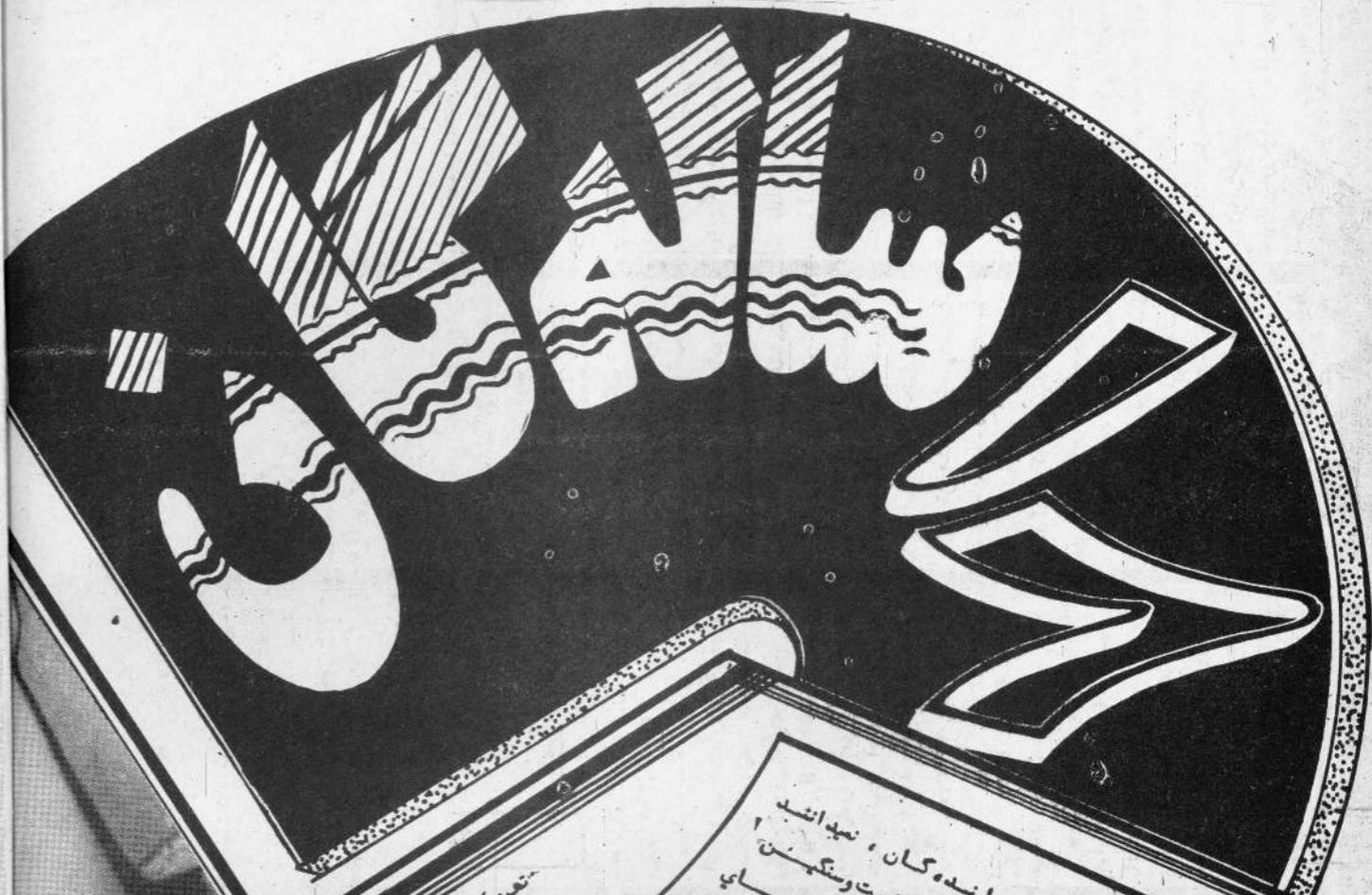
آن گاه، معلم نیست مادر زین
تا اثر چی احساس از خواب میبرد
و فریاد میزند:

- برو نگاه کن ببینم بیچه ها
رویشان را باز نکرده باشند! و ما -
تند دیوانه هابر میگرد و نمیرسد:
- زان! ((بی بی)) کجاست؟
در رختخوابش نیست!

و در مثل این که ضربه بی به
صورتش خورده باشد، از جا میپرد
و میگوید: بقیه در صفحه (۸۳)



بقیه در صفحه (۸۰)



صد جوانان مازید روماد ر خود
توقعاتی دارند ، به گونه مثال
هژده ساله گان لیسه عالی مریم
که یکی از مکاتب تقریباً در افتاده
از مرکز است و با نهاد اش است
اصالت های کهن که جز مفعنات
مانده اند ، به صورت عسوم
توقع دارند که برای شان در همه
امور ، آزادی های قایل شوند
پوهنتون تا شرایط درس و کار در
بیرون از خانه وغیره .

لین مکاتب و فابریک ها که در سه
وجود آوردن فضای کاملاً راحت
روانی بامن همکاری نمودند
سپاسگذاری نام . اینک نتیجه
گیری تست را میخوانیم :

از متعلم ، محصل ، دکاندار
کارگر اهل کسبه و منسوب عسکری
نمودم و آن چه برای ادامه کار
بیشتر ن وقظه ام مینمود ، صراحت
حت با سخای جوانان بود ، چه
آنان راهراسی از رویه رشدن
با یک روزنالیست پیچیده بود ، بل
که فکر میکردند با آینه شان رویه
رو حرف میزنند ، به جز اقلیت
محدود و آن هم در برابر چشمد
پزشک محدود که بعداً یاد آور
خواهم شد بولان میدانم از مسؤ

تست های روزنی به متابع
آینه تمام نمای اوضاع مسلط
روانی یک اجتماع بوده و همه
ساله در مالک مترقی جهان -
نتایج این تست ها به متابع
شواهد تاریخی ، درج روزگار
میگردند که با کمال تا سفد روطن
ما این زمینه ، شاهد کتر کارهای
بوده که خواستم با امکانات محدود
دست داشته ، روان جوانان روطن
خود را به معرض نتیجه گیری بگیرم
تا سرآغازی به همچوتست ها بوده
و هم بتواند بحثی بر روان جوانان
اجتماع ما باشد .
پازده پرسش همگن از یکصد و
ده جوان بین سن هفده و نوزده

از هر کجا

صبح به خیر! خوب هستید؟

واقعات ترافیک در آلمان غرب، فرانسه و انگلستان سال گذشته به مراتب بهتر بوده به این معنی که در کشورهای یاد شده شمار کشته شده گان در اثر تصادمات روی جاده چارمتره کم شده است. در اتحاد شوروی در سالهای اخیر حوادث ترافیکی رو به افزایش نهاده و در اکثر موارد راننده گان مقصر این رویدادها بوده اند.

در قبال همین حوادث شوروی عالی اتحاد شوروی دستور داد در قوانین آن کشور در رابطه با مسؤلیت تخطی از مقررات ترافیک جاده تغییراتی بیاید و موادی - ایجاد شود.

طبق این دستور تعداد تخطی هایی که شامل جریمه میشود به طور قابل ملاحظه محدود ساخته شده است. قابل یاد آورست که در یک سال پنج میلیون راننده در اتحاد شوروی جریمه شده بودند.

زیاده از سی و پنج میلیون نفر هر سال در شوروی به خاطر تخطی از مقررات ترافیک سزانش می شنند در حالیکه زیاد از نیم آنها مرتکب اشتباهات اندک شده بودند.

بسیاری از اشخاص مسن و سالخورده در ایالات متحد که تنها یک زنده می کنند صبحانه این جملات قبلا ثبت شده تیلفونی را از کمپیوتر میخوانند.

پول این مکالمات تیلفونی را - شعبه پولیس در هر ایالت آمریکا میبرد از کمپیوتر طور خود کار به هر مرد یازن مسن که به تنهایی زنده می کند، زنگ میزند و میگوید:

صبح بخیر! خوب هستید؟ اگر پاسخ مثبت شنید، نمره منزل دیگر میگیرد و اگر آواز بلند نشد، کمپیوتر به پولیس خبر میدهد.

این سیستم که توسط بیروس جانسن یک علاقه مند کمپیوتر اختراع شده است، یک مرد ۷۳ ساله را که در حالت کوما می ناشی از بیماری شکر رفته بود، از مرگ رها ساخت و نیز بیرون د پیری را که در ستانش روبریده بود کمک کرد.

در حدود ۴۷۰۰۰ نفر کشته و ۳۰۰۰۰۰ در تصادمات ترافیکی طی سال گذشته در اتحاد شوروی زخمی شده اند. این آمار رسمی با ارقام واعداد انشور شده در ایالات متحده آمریکا شاید در ادما

حیوانات را هم میدزدند

هشت ملیون حیوان قربانی این کاشعهای علمی می شود. به نظر وی باید در قانون فرانسه تغییراتی وارد شود که اجزای تجارب بالای حیوانات زنده را با روش های تحقیقی دیگری عمومی نمایند.

در حدود شصت دانشمند به شمول علمای کانادایی و آمریکایی روی این حیوانات دزدی شده به خاطر یافتن علل بیماری های مانند (ایدز) و حملات قلبی کار می کنند. سازماندهان این امور تحقیقاتی عمل دزدی را - ترویزم در برابر تحقیقات طبی میدانند و میگویند:

((این عملی برای حیوانات هم زیان آور است. زیرا آنها به مراقبت خاص نیاز دارند)) سازماندهان یاد شده میگویند: حیوانات شامل شادی ها، سگ ها، پشک و موشها شاید در کدام موتزلاری انتقال داده شده باشند.

در لیون فرانسه در حدود یکصد حیوانیکه به منظور تجارب تحقیقاتی و تشخیص بیماریها به شمول بیماری (ایدز) مورد استفاده بودند، توسط گروه طرفداران حقوق حیوانات از یک لابراتوار آن شهر دزدی شدند. این حمله بر انستیتوت تحقیقاتی طبی از سوی گروهی که بیشتر ناشناخته بودند، صورت گرفته است.

کارمندان لابراتوار میگویند: عجلاناً خطر پخش بیماری از این ناحیه وجود ندارد اما بعضی حیوانات مانند موش و شاد بی القوه خطرناکند.

خانمی که تیلفونی مسؤلیت دزدی این حیوانات را فاش ساخته، گفت: این گروه نتوانستند از راه قانونی مانع سوء استفاده های شوند که به نام تحقیقات در عرصه دانش علیه حیوانات صورت میگیرد. او میگوید، هر سال در حدود



حساسیت به پوست مادر یک

ایجاد میکند.

بسیاری وقتی در برابر وجود و حرکت مادر یک در خانه شان نوع واکنش روانی نشان میدهند چون عوامل حساسیت زاد پوست و موشهای دیگر جرد شده از بدن حشره قرار دارد. تنها گشتن آن کافی نیست بلکه تمام بقایای آن باید کاملاً از خانه بیرون انداخته شود. همچنین در باره ای از موارد تزریق پادکن مکس است در کا هتس واکنس حساسیت مؤثر باشد.

تحقیقات جدید در انگلیند کنگ از متخصصان مرکز طبی پوهنتون کشتگی به این نتیجه رسیده است که ۲۵ درصد افراد عادی و ۱۰ تا ۶۰ درصد مبتلایان به آسم و موشهای از این ایالت به پوست سخت مادر یک خانگی حساسیت دارند. بدن مواد دفعی حشره پس از مرگ تلاش و در هوا شناور میشود. تنفس این ذرات انگیزه حساسیت را

کارگر جوانی خود را آتش زد

یک کارگر صنایع کشتی سازی که فریاد میزد: ((زند و پساد کارگران)) خود را در جنس سره کوی در جنوب کوی آتش زد. پارک جین سنک ۲۲ ساله پس

از آنکه تیل خاک بر بدن خود پاشید و و دراد رصحن شرکت کشتی سازی صنایع تملیه آتش زد با وضع وخیم شامل بستن شفاخانه شد.

همکاران او گفتند پارک کمی شعاریند از زند و باد کارگران پیش از آن که به جان خود آتش زد خواستار ختم ((سرکوسی و اختیاق کارگران)) گردید. گفته میشود از او خواسته شده بود به دسته ((نجات کمپنی)) بپیوندد. این دسته به خاطر جلوگیری از اعتصاب کارگران که میخواستند دستمزدها شان ۵۰ درصد افزایش یابد تشکیل شده است.



برنامه ضد اعتیاد

اتحاد شوروی در پی آن بر سر آمده که یک برنامه ضد اعتیاد به سمکرت راهی سازد. این تصمیم در ارتباط با ریف فارغ از درد تنباکو که به تاریخ دوم جوزا مطابق نیمه سازمان محسی جهان برگزار شد، اتخاذ گردید. این برنامه شامل تحقیقات اساسی، پروگرام معالجه طبی و و تاه به برتر میباشند که کنیا پس تربیت و آموزش و معالجه نمودن افکار عمومی را نیز همراه خواهد بود. در برنامه مذکور اطباء دانشمندان سم میگردند. یکی از پیشنهادها این است که پزشکان در تمام نخصت غمسود، سمکرت را ترک گویند.

توجه بیشتر به پرانم زنیان سمکرت کش معطوف خواهد شد. طبق آمار سازمان صحت جهان، سمکرت سبب مرگ بیش از ۱۰۰ هزار میلیون انسان در هر سال میشود که مخصوصاً برای زنان و اطفال شان خیلی هانان آور است. مواردی وجود دارد که اطفال هنگامیکه والدین شان سمکرت میکشد، اندک دچار بیماری سرطان شده اند. در اتحاد شوروی تعداد زنان سمکرت کش، روز افزون است به ویژه دختران مکش این مواد خراب را اختیار میکنند. بانسوده در صد زنان در سن سالیکیه برای به وجود آوردن اطفال مساعدترین وقت است، سمکرت میکشد.



از مردم سال منشی

باستان شناسان امریکایی و ویتنامی ثابت ساخته اند در مناطقیکه امروز متعلق به شمال ویتنام است ۴۰۰۰۰ سال پیش حیوانات زیست داشته اند. در جریان حفیات در ۱۵۰ کیلومتری جنوب هانوی، آنها به طیفه ضخیم گارین برخوردند که در آن دندان دوانسان مختلف که فکر میشود کوچک و بسیار جوان بودند حفظ شده است. دانشمندان به این یافته ها ارزش فراوان قایل اند زیرا موجودیت انسانهای را ثابت میسازد که بقایای آنان تا انسان امروزی در ویتنام و تمامی منطقه جنوب شرق آسیا میرسد.

تکنولوژی خنثی سازی

یک شرکت کوچک امریکایی موسوم به "تکنولوژی های خنثی سازی سروصدا" برای نخستین باره یک پردازنده "علام" ضد سروصدا ساخته است. شرکت مذکور از یک اصل قدیمی فیزیک برای کنترل سروصدا و ارتعاش استفاده کرده است. کارشناسان این شرکت از یک سیستم ریز کامپیوتری استفاده کرده اند که از راه تزریق "ضد سروصدا" به دستگاه های مانند ماشین های دیسک و ماشین آلات کارخانه ای سروصدا را کاهش میدهد. "ضد سروصدا" یک موج صوتی است که قدرتش به اندازه قدرت موج سروصدا است اما ۱۸۰ درجه با راه تزریق "ضد سروصدا" به دستگاه های مانند ماشین های دیسک و ماشین آلات کارخانه ای سروصدا را کاهش میدهد. "ضد سروصدا" یک موج صوتی است که قدرتش به اندازه قدرت موج سروصدا است اما ۱۸۰ درجه با

از همگونی

تهیه کننده: حسن نهر



مباحثه از حساب حافظ

علم پسران محمد شکسته بند کارپدر را ادامه هند مید



ج: گاهی موثریت کار با بیشتر از طب معاصر است زیرا بعضی از مریضانی دیده شده که بعد از تدای طولانی نزد کشوران نتیجه درست نگرفته نزد ما مراجعه نمودند و تدای ما موثر واقع گردیده و مریض شفا یافته.

س: آیا شفاخانه ها از شما تقاضای همکاری را گاهی نمودند؟

ج: سالها قبل از بدین چنین تقاضا بعمل آمده بود و معاش خوبی برایش تعیین شده بود اما ازین چنین تقاضا تاکنون به عمل نیامده.

س: به نظر شما آیا ضرور است که شکسته بندی علموی را گسترش دهیم؟ پیشنهادات شما در زمین چی است؟

ج: در شرایط کنونی چگون و اقدامات شکسته می زیاد است باید روز تا روز این حرفه تقویت و گسترش یافته و همزمان با همکاری و کمک طب معاصر رشد بیشتر را نصیب گردد.

س: میخواستم در مورد مشکلات و کمبودی های که در کارتان در وقت است از زبان خودتان بشنوم.

ج: مشکلات در کار ما کمتر بود و زمانی مشکل خلق میگردد که از وقوع حادثه مدتی سپری شده باشد و گاهی اتفاق می افتد که مریضان بعد از اینکه استخوان سیاه شده باشد نزد ما مراجعه مینمایند که بقیه در صفحه (۶۰)

کمر استخوان مراجعه میکنند به همان - چانه تدای شان زودتر و موثریت آن زیاد تر است و لکن در حالاتیکه از واقعه مدتی سپری نگردد استخوان جوش کرده هم در کار ما وهم در طبابت معاصر مشکلات پیش میشود.

س: آیا جهت تدای آزاد وسیه معاصر استفاده مینمایید یا از ادویه یونانی؟

ج: ما مباحثه شکسته می را با یک نوع مواد که از تیل شترنود ادویه یونانی ترکیب یافته است ما ساز میدهم بعد از همان ناحیه را جی دست باشد یا با زعفران یا راست خود جا بجا کرده بعد از زردی تخم را در ناحیه مذکور میگذاریم و بعد از آن یکسوه سوختانده شده بالای آن میگذاریم سپس با کافور قطعه بی محل شکسته می را استوار نگه داشته با بند از می بندیم.

س: این مدت تدای چند روز را دربر میگیرد؟

ج: اگر من مریض پیشرفته نیا شد یعنی طفل باشد ۴ الی ۵ روز و برای بزرگسالان مدت ۱۰ روز را دربر میگیرد.

س: برای تدای چند افغانستانی افغانی اجرت میگیرید؟

ج: به اساس توان مالی مریض هر قدر که خودشان لازم بینند.

س: به نظر شما تدای طب معاصر موثر است یا از شما؟

از سیارون آمده ام تا حرف و سخنش را برای مجله بنویسم بنا صمیمیت مرا فرامیخواند و بعد از ختم کارش به صحبت آغاز نموده و میگوید:

پدرم محمد علم در شهر کابل یکی از مشهورترین و معروفترین شکسته بند ها بود اما فعلا خیلی ناتوان شده و از عهده این کار بجهون آمده نمیتواند ولی من و برادر محمد اسلم که فعلا ما مور وزارت مخابرات است از ۲۰ سال بدینسو حرفه پدری را پیش میرسیم.

س: میسر است که شما چگونه تشخیص مینمایید که شکسته می چگونه و در کدام مباحثه است زیرا در طب معاصر از روی عکس شکسته می را تشخیص مینمایند؟

ج: ما به طور علموی در اکثر امساکردن ناحیه بندیده و با درم شده را جستجو مینماییم که البته نه تنها شکسته می را بلکه حالات برآمده می استخوان را نیز میتوانیم هرگاه ناحیه شکسته می را تشخیص نتوانیم مریض را به گرفتن عکس توصیه مینماییم خصوصا شکسته می قسمی سینه و لگن خاصره را و از تدای استخوان طویل ران عاجز استم زیرا بالنظر تسلاوی مینماییم.

س: تدای تان معمولا چی گونه است آیا قناعت بخش است؟

ج: مریضانیکه زودتر در حالات

درد نیای طبابت معاصر و طبابت قدیم مسایلی است که بعضی یکی بود بگر از لحاظ روش رجحان پیدا می کند مثلا شکسته بندی یکی از مواردی است که بعضا طب معاصر به شیوه های شکسته بندی محلی نیز معتقد است و اکثر موثریت کار شکسته بند ها به تراز کار تخنیک طب مدرن میباشد اما مسایل را در مورد ارتوپدی و شکسته بندی و معنویت استخوانها اینها و اینها خوانندیم روش های تازه ای که در ارتوپدی و طبابت معاصر است می بیند دادن معنویت استخوانها طول ساختن و ضخیم ساختن آن و سرانجام نموی استخوان تجارب جدیدی را به دست آورده است و در اکثر موسسه روزگ از افغانستان در اکثر موسسه و در از افغانستان در زمین زمین ها تجارب جدید را برضه داشته اند اما در نوشته علمی شکسته بندی معمول در کشور حرف های دارم با محمد شمیم پسر محمد علم شکسته بند معروف کشور به محل کارش رفتیم در کار مینماییم به زود تدای در کار به یک عطاری مشابه است برخوردیم انواع ادویه های یونانی در قطعی ها جیده شده و مریضانی زیاد ی انتظار میکنند در داخل دکان دود و دوشک برای مریضان اختصاص یافته و شکسته بند لیا من مخصوص به نیند آمدن برای میگویم

روزگار بیچاره جسور



سازمدها شوق میکند، به شد و هم مردم چی قدر او را دوست دارند که حتی در آن بیچارگی که در جای (مادر اولادها) خودش به خرید برود، کسی بیازد کچالو و میوه میخورد و میخواهد خانه رفته به اصطلاح بوز بد هد که ببینید چشم بازا را آورده ام - سواد را گرفته، برای رسیدن به خانهاش (که در مسجد اتفاق شاه شهید است) به سرویسی سوار میشود. سود را با باد شواری بالا میکند - جایی هم نمی یابد، چوکی ها بر است، نه هلیکوپتر بر است و حتی بالای شانه های مردم هم جایی نیست.

جسور، عرقریزان و نفس زنان وارد بر می شود و خود را در گوشه های جامیکند، مرد خیر خواهی که در چوکی نشسته باد شواری را از نزدش طور کدک میگیرد. او هم زیاد خوشحال میشود که هم بارش سبک میگردد.

عظیم جسور هنرمند سابقه دار راهه ماوشما میثنا سم، هم از او را هم تصویرش را، آوازش از روی پارچه های طنزی میزاقم به گوشه های ما آگناست و تصویر آورد فلما و تیا ترهای تلویزیونی زیاد به تماشا نشسته ام.

جسور اکنون مدیور برنامه های نمایشی را در یوفاغانستان است. مرد بیست آرام، متواضع و کم حرف با استعداد و خوش برخورد.



در خبرهای

عادله ادیم یک بگششی

را گم کرد



عادله ادیم هنرمند شناخته شده سینمای ماکه محمصل پوهنتون کابل است، با استقامت از یک بورس برای مدتی عازم مسکو و صوفیه گردید.

وی برای این سفر آماده گسی کامل گرفته بود و چندین روز بختی از آن در شهر نو و کوه مندی کابل دیده میشد که هم خیره میکرد و دیکس لباس برای خود و تحفه برای دوستانش در آنجا تهیه دید.

بکس را گرفته نزدیک دروازده خوی میدان گردید، آن را گذاشته دوباره برگشت تا بکس در پی را ببورد که متوجه میشود از آن بکس خبری نیست.

آخرین میگویم به دل و گرده عادله ادیم که نه اشکی زینخت و نه داند و نغان را راه انداخت این سووان سو را خوب دید، فکر کرد شاید یکی از دوستانش یا وی شوخی میکند اما چنین نبود.

سرانجام، عادله ادیم بایک بکس خود را گرفته، سوش را پایبند انداخت و روانه سالون میدان هوایی گردید.

ماه عادله ادیم سفر خوشی میخواهم و منتظر برگشتش هستم.

روز پرواز فرا رسید و او در یک - کسی بیار خود را انداخته به میدان هوایی بین المللی کابل شتافت. کسی هردیکس را باین نمود و عادله ادیم بیک



ماجرای شیرین گل پرسوز و حاجی کامران



حاجی کامران

حمید عبدالله هنرمند خوب و با استعداد که در جمع هواداران هنرش به نام (شیرین گل پرسوز) معرفی شده است، اکنون مصروف تهیه سریال راد پرسی شیرین گل و شیره آقا با حاجی محمد کامران کمدین معروف ما و با جمعی دیگر از هنرمندان مسامیاشند.

چندی پیش سریال تلویزیونی آن که مشتمل به بیست و شش بخش است به پایان رسید و سه روزی بیست و شش بخش دیگر آن برای تلویزیون آماده خواهد شد.

معمولاً در نمایشنامه های که این دو هنرمند خوب با نقش مقابل یکدیگر بازی میکنند، حمید عبدالله (پرسوز) عادت دارد تا اگر سلیبی بی درکار باشد، واقعا سلیبی آبداری نتار بناگوش حاجی



بقیه در صفحه ۸۳

اطراف افی از اطراف روغن خرید



تا اینکه متوجه شدم که فروشنده متکرر به جای روغن کچالو در پیک انداخته، کچالوی جوش داده شده پاک را...

اطراف مظلم، دووان دووان خود را به بازار جدید می رساند و سراغ آن فروشنده ظالم را میگیرد اما نمی یابد زیرا فروشنده کانی نداشت و در کارسوک روغن وارد می فروخت.

سرانجام، اطراف دو دست در از ترازد و با به منزل بر میگردد و فردایش این حکایت را به من میگوید و میافزاید:

به کی نالم...
بگشتم...
به خدا اوس...

آن زنده می میکند و در رشد رکمی باشد. تلا به دارد که کد و کسر آن هرگز اصلاح نشد.

حکیم اطراف شنیده بود که هر یک تانک تیل لوگر بیوست (بالاحصار) بازاری ایجاد شده که آرد روغن را از ترازینخ مند وی کابل به فروش می رساند. پولیرا که باد شواری به دست آورده بود، به جای آن که با آن دارو - برای تسکین درد قلبی خود بخرد

حکیم اطراف کمدین خوب ما که با در بیخ از مدت چند سال به این طرف، به بیماری قلبی دچار است. با آن هم با بیستگاروتلاش بیشتر به کارهای هنری خود ادامه میدهد و بیشتر نمایشنامه های کوتاهی را که در آن نقش می داشته باشد، خود شرمینویسند. آواز همه زیاد تراز کوجه بی که در

حالا که پرسیدید پس بخوانید

بقه هنوز هم جریان دارد و مرفها کتر تخم میگذارند.

عبدالله ضمیم از شهر نو کابل:

س: چندین بار شکم را عملیات نمودند، اما هنوز هم تکلیف بر طرف نشده و باز میخواستند برای بار سوم شکم بچه چاره را بپاره کرده و باز به زور شکم جی کار کنم؟

ج: برای دکتر صالح تان بگویند در شکم تان یک (زنجیر) نصب نماید که به آسانی باز

بقیه در صفحه ۸۲

شاهم خبر شوید

ما خبر شوید

انبهسه محمل پوهنتون کابل:

س: چرا قیمت های پیماز و کچالو گاهی باین و گاهی پالا می رود؟

ج: به خاطر یکم نغ در الر نیز، متاوب است!

س: چرا در بازار، تخم مرغ کم یافت میشود اگر هم یافت میشود به قیمت ۲۰ تا ۳۰ افغانیست؟

ج: به خاطر یکم پر جواوی



نوشته کامله (حبیب)

قصه از سن ۲

مادری میگردم زنی منجر فامی

هاله بی از درون جهره
 معتابی دختر را در بر کشید
 بود زیرا در آرزو بهاران زندگش
 بزرگ سپه کاری در زمین دست
 ناخورد و تشنه گناه کشت
 کرده و گیاهان هرزه آب خورد
 از هوس در وجب کشتزار بفر
 ریشه دوانیده بود بهوشان
 سیاه دل با اطفای آتش نفس
 آماره خود کشتزار نرسته او را
 آتش کشیده بودند آثار این آتش
 سوزنده در سراپای وجودش
 مشهور و یازتاب نفرت زنی در
 دید گانش ملموس می نمود
 سوزان این از گون بخت عبرت
 انگیز تر از کشتزار سوخته پاریسه
 است.

هنوز هم جهره اش هتایی
 وزیا بود و بد گانش جاد
 جاد و کند و داشت و خرمن زلفان
 سخن سایش بر نشانه های مرمی
 می ریخت به گونه گل آفتاب سوزده
 باد به سوزانی بزمرد می نمود
 پیراهن سر به بی گذاره تن
 داشت و دستمال سبز کان
 پیشانی اش بسته بود که زیبای اش
 را در بالای ساخت.

هنگام صحبت با سرانگشتان
 موهای آبریشمی را بر پستان
 میگردید زیرا نمیدانست چگونه و از
 کجا بیافازد زیاد کوشید مرموم
 نگه دارد اما کجا رهایش میگرد
 تشنه شنیدن حرف هایش بودم
 بعد به نگاهش پیش مقدمه گفتم
 تونمیدانی وقتی همه امیدها
 میمیرند وقتی ازوها بر باد
 میروند آدم چی میشوید؟ یک زمین
 شوهر زاری حاصل و یک کشتزار
 صاعقه زده.

... و من همان کشتزار صاعقه
 زده و سوخته ام زیاد تلاش کردم
 تا نجاتم بخیشم ولی نتوانستم که
 به زنده می آبروشد آن بازگردم
 تا آنکه دود ستود و باد راجس
 غرق بشدم
 امروز میخواهم دیوار سکوت را
 بشکم میخواهم برای کیسی
 درد دل کم میخواهم اقل یک نفر
 غم مرا بداند آخر مرز بی بدنام و
 زنی تن فروشی شناسند زنی که

به تن فروشی همه روزه وادارش
 ساختند گناه دل میخواستند
 خودم بنویسم بزرگترین تلخترین
 و تکاندهنده ترین داستان زندگش
 یک زن تن فروش را زنی که یکسره
 اخت گناه هوس و شغفوت را
 تحمل میکرد.

بگذر از شروع همه چیز را بگویم
 از آغاز بگویم از آغاز بدنامی
 بیخ از شانزده ساله انداشتم
 و در صنف ده هم یکی از لیسه
 های شعر درس میخواندم از
 زیبای بهره کافی داشتم این
 زیبای با پای و معمومیت همراه
 بود نگاه های ستایشگر همش
 گرد پهاونگاه های دنیالگر ما برین
 بازگو کننده این واقعیت بود
 البته دادگاه آینه بران معسر
 تا بید میزد من و مادر بس از برگ
 پدرم هیچکس دیگری را درین دنیا
 نداشتم با مرگ از نشانی تنها
 ماندیم هنوز دو سال پوره از برگ
 پدرم نماندنت که جوانی بیسن
 سنین ۲۰ تا ۲۵ در خانه مارا هفت
 را باز کردن نمیدانم چرا از دیدن
 او اینچاره من دست میداد هر
 باری که پایه اندرون میگذاشت
 نفرتی به سنگینی جهان بر قلبم
 من نشستم مگر به عکس من مادرم
 خیلی به سر وضع خود میرسید و یا
 پوشیدن پیراهن سخن باز زیباترین
 قسمت اندامش را در برابر دیدگان
 دریده او قرار میداد
 دیری از آشنای او ایام
 نماندنت که روزی مقامات نامزدی
 ام باالوجیده شد با وجود گریه و
 زاری من که در دل سنگ مادرم
 هیچگونه اثری بر جانگذاشت
 حلقه نامزدی به انگشتم انداخته
 شد.

از آن پس از او از نگاه های
 گناه آلودش فرار میکردم تا آنکه
 شنیدم آن حادثه اتفاق افتاد
 نیمه های یک شب که عطشم
 واداشت تا فرض گرفتن آب از اتاق
 بدرش و وقتی از کار اتاق مادرم
 میگذشتم صدای صحبت مردی را
 با او شنیدم حسن کجکوی ام
 سخت تهنیر کردید خود را با
 آهسته گی با سر بنجه با عقب

در آرزو رساننده چشم به سوراخ
 کلید گداشتم ایگاش اینکار هرگز
 صورتش بد برفت زیر نور
 لرزان شمع دیدم که مردی با
 مادر در دستر گناه آوریده و تن
 لغت هوس انگیز مادر جوان زنی با
 را به آغوش خود میفشرد و لباس
 گرسته اش را بر لبان مادرم می
 مایید متن گرم مادر چسبون
 موس در قالب بدستان او شکل
 میگرفت از نشانی این صحنه
 مویز اندام راست شد و کویس در
 در ریای غوطه ام داده باشنند
 بر خود لرزیدم.

اتاق از نفس گرم هوس و گناه
 پر بود نور شمع چون رنگین کمان
 بر تن برهنه مادرم نشسته بود
 چشمان مردوی آنان در روشنی
 شمع میدرخشید و من به چشمانم
 یاور نداشتم و چنان میزنیدم
 که دندانهایم به هم میخوردند
 صدای ضربان قلبم رامیشدیم
 امواج بیهم اشکهایم را از کرانه
 های دیده گانم بایست دست
 پاک میکردم.

اگر شباهه حای من بودید چس
 میگردید؟ ایگاش من توانستید
 یکبار خود را به حای من فرار
 بدید تا تلخ شرمگسی را کهن
 با کام جانم احساس میگردم اندازه
 من توانستید چه آخزان مسرد
 نامزدم و همخواه اش مادرم بود
 آنشب خوابم از دید گانم پریده
 بود حالت بدی داشتم و سر
 از شدت درد میترکید جانم
 در آتش تب میسوخت در هفت تلخ
 بود مثل آن بود که همه زهر
 دنیا را در گهای جانم ریخته
 اند.

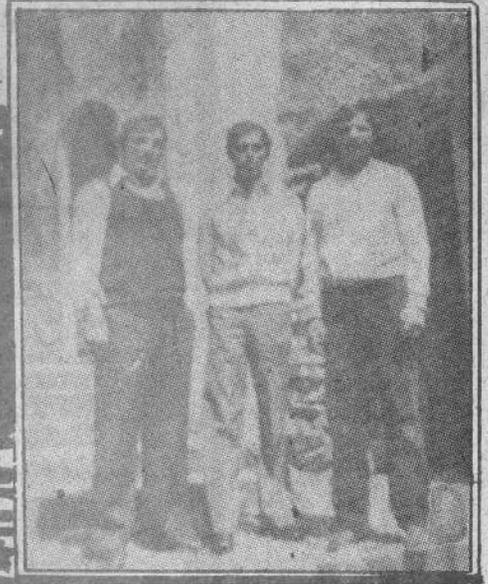
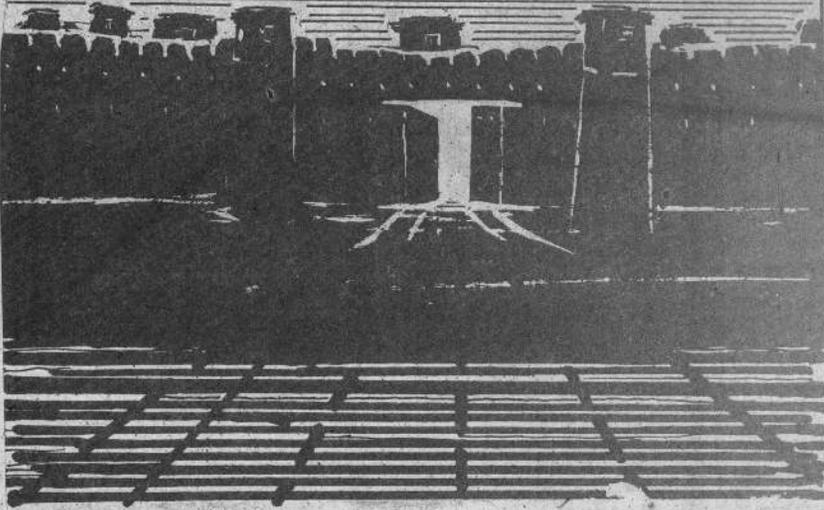
... و آنشب از مادر متفکر
 شدم آنشب چیزی در من تولد
 شد و آن چیز نفرت بود نفرت
 از مادر
 این صحنه بهما شبها میگرد
 در آرزو نگاه های کجکویم تکرار
 میگردید هر باری که نگاه من با
 نگاه نامزدم گره میخورد چیزی شبیه
 خار در قلبم فرو میشد چه خاطر
 فراموش ناشدن آنشب در ذهن
 زنده میشد و کسی قلبم را در

شده های میفشد

یک وقت قسم گرفتم تا از زندگش
 را از نامزدم جدا کنم من هم
 به سان هر دختر دیگر با تن مسرد
 آندهایم را در سر میبندیدم
 مردی که برابه خاطر عشق
 بخواهد آفت به یاری دوستی
 که چون خواهری به من نزد یک
 بود از راه یک روان محکمه
 گردیدم ساعتی بعد نامزدم
 احضار کردید و در برابر قاضی
 زبانه بازی آنرا نداشتم که ما در
 را در دزد خوش های معرین گم
 غیرت قربانت نگذاشته بودم مادرم
 زن فایده نگذرد با دست چه بزنم
 من دختر یک مادر هرزه هم هرزه
 تلقی میشد و با هم آن داشتم که
 میادا آن مرد و مادر دست بدست
 هم داده و بار گناه شامو پیاده
 دوش من بیاندازند بنا بر آن
 تنها همینقدر رگم من قصد
 عروسی با او ندارم و میخواهم
 تحصیل را به پایان برسانم در
 این وقت آن رویه بکار چهره
 حق بجانب گرفته در هاله بی از
 معصومیت رویه قاضی نبود و گفت
 اینکه کین نیست هرگاه میل عروسی
 نداشته باشد منم امرواری نخو
 اهم نبود من هم از روند با
 کردن گرهی به دندان نیست که
 میشود با انگشتم باز گردن این
 موضوع است که باید بد و این
 اعلا لزور از جانب من و طبیعتا
 رضایت جانب مقابل در خانه
 حل و فصل گردد.

سخنان نامزدم قاضی را
 مجد و بد ساخت بود بسیار محکم
 کوتاهی عرفه و نگاه های با لای
 میز خود را زبرد نمود جانب
 من نگاهش انگشته گفت با دست
 پیگردی اعتراضت یکبار دیگر با هم
 بنشینید و قسم قاضی اتخاذ کنید
 هرگاه تعجبتان به فتح نامزدی
 قرار گرفت در آرزو محکمه به روی
 تان باز است من از ساد دل
 یاور کرده بودم که نامزدم واقعا
 آماده جستجوی راه حلی است
 از محکمه با او یکبار بیرون رفته
 اضطرار او سوار موترش گردیدم تا
 راسا به خانه مارفته برای جلسه
 بقیه در صفحه (۷۶)

قلعه افغانی در سوئیس



در این قلعه همچنان مدلهایی از ((خارخانه)) برای ایام تابستان و ((صندلی)) برای ایام زمستان موجود است. در صحن حویلی ((حوضچه)) ذخیره گاه هم وجود دارد. و در قستی از آن چاه آب و چرخ چاه به شکل طبیعی معلوم میشود، مدل های واقع تورخانه برای پخت و پز و ((دیگ انهای گلی)) موجود است.

فاسیل این دو افغان میگزین در این قلعه زنده گسی دارند و همه روزه عده زیادی از سیاحان بایرادت بول بسه دیدن این قلعه میروند در حالیکه آهنگ های ((دوتا رو دایره)) را می شنوند. از نقاط مختلف آن باز دید میکنند.

بوده. عقید رواجه ((تمبه)) چوسی به نظر می رسد. ((صنه)) بزگی در قسمت دهلیز ورودی به چشم می خورد که ((گلد انهای تمکری)) اطراف آنرا پر نموده، در داخل قلعه دهلیز کوچکی است که چند اتاق ((توشخانه)) و ((پس خانه)) از آن بدر آمده و راه زینسه که باروزه ها نوراند از کورچسک روشن شده و چند ((ارکین)) در آن آویخته شده به منزل دوم که اتاقهای کلان سطح با چوب های دستک است، و به درو دیوار، کلمات مذهبی، شمیرها و خشک های ((حقیقی)) و ((دهن پر)) و ((چره بی)) اما کمر بنسند و کارتوسها آویخته شده است. اتفاقاً با کلمه های قدیمی و ((دو شکها)) فرش گردیده.

استهزا گرفت. اما به اثر یافتاری انهارتو- چه اهالی آنجا اجازه تعمیر یک قلعه افغانی از دولت سوئیس اخذ گردید. افغانها با راه اندازی کار گروهی به کار تعمیر یک قلعه افغانی در قطعه زمین خریدگی آغاز نمودند. کار ساختمان قلعه بصورت ((پخسه بی)) و ((دستک بندی)) آغاز شد، در ورودی - قلعه از چوب های جنگلی بسیار کلان ساخته شد در زاویه های دیوارهای بلند قلعه، سرج های بلند با تیرکشی ها مهار شده و قتی انسان از دروازه گام بداخل بگذارد، کرد های گل و ترکاری آنطرفتر ((طوبله)) و ((خور)) گاو و بز خر جلب توجه میکنند. صحن حویلی همه خامه کاری

زنده گی فلکور افغانی از سالیان متبادی مورد توجه و دلچسپی اروپاییان بوده است. سالهای قبل سویی از سیاحان به خاطر بازدید از کلتور، عتقا و مناسبات ویژه افغانها، به کشور میامند و با قبول هزار زحمات راه نقاط باستانی کشور ماراد - پیش میگزینند. ابراهیم واسمعیل دو افغانی که متوجه این علاقه مندی ((خارج بی)) هاشدند در سال ۱۳۵۵ بعد از مسافرت تیان به شهر نیویورک تصمیم گرفتند تا مدل واقعی یک قلعه افغانی را با تمام ویژه گی های آن طرح ریزی کنند، در اول شهر نیویورک این اقدام شان نه تنها اجازه نداد بلکه اثر بیهوده

پسر ششی کیور در کابل



پسر ششی کیور در کابل. پستو دیگرش در هند.

یک قصه واقعی

خواننده گان گرامی که با نغمه‌های هنری هندي اشنای دارند میدانند که بیشتر آن هابیانگر تصادفات غیر قابل باور و گسر بر انگیزنده میباشند. چنان چه کم شدن کودکان و باز پیدایی آنها در فاصله های یکی دو دهه از تصادفات حتی آن هابیانگر پیدا شده میشود. البته آن چه را که در فم های تماشای نشینند، نه رویداد های واقعی بلکه معضلات اجتماعی قالب شده در تیپ های پروریده و تخیل نویسنده میباشند. برای این که این گونه رویداد هاراکاملاً ذهنی تلقی نمایند يك رویداد عینی آن، که ماجرای واقعی زنده گی یکی از ستاره های مشهور سینمای هندي و وجود واقعی فرآورده این ماجرا در افغانستان می باشد، باز بیان خاصه مورد حکایت قرار میگیرد.

هند و پسر، کرکتر مرکزی این نوشته، سرگذشت زنده گیش را این گونه باز گوینماید:

خواهران پر خاشی نمودم، مرا از خانه بیرون رانده و اادای کلمه ((توحرامی استی، تو هند واستی برو پیش جگنداس، دیگره رایسن جا برای توجایی نیست)) سلسله تعلق خانه واده گی را از من کسبختند. وجودم و زنده گی من دیگر برایم شکل معمای پیدا کرد و برای حل این معما تصمیم گرفتم تا به خانه کاکا جگنداس بروم.

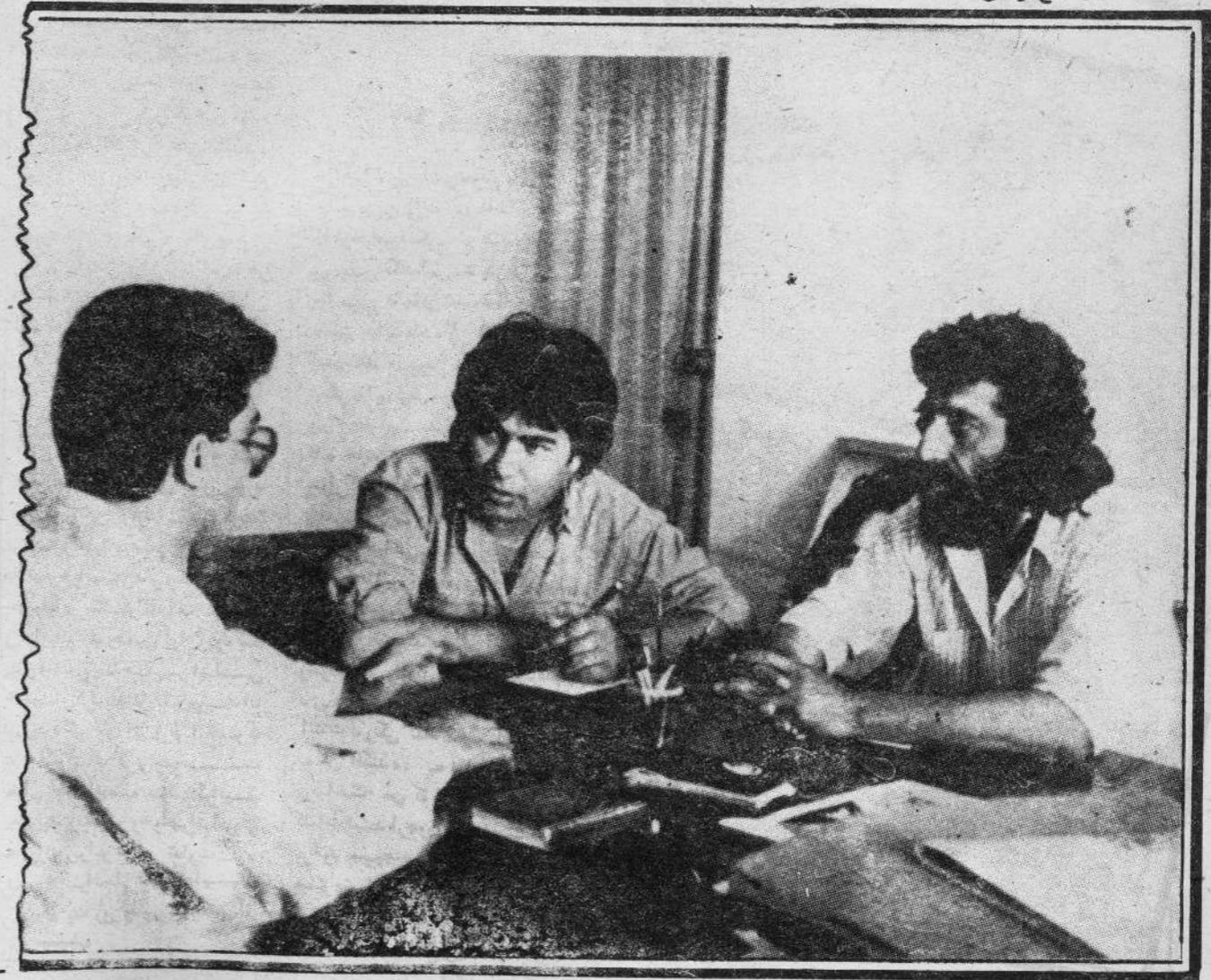
سوار گادی کرده راه خان بابا در رادیش گرفتم. هنگامی که با چهره عیسو و حواسی پرت وارد منزل کاکا جگنداس گردیدم، او یکسره خورده، جوپای حقیقت ماجرا کردید. وقتی گفته های مادر و خواهران را به او تکرار کردم، در بحراندیشه فرو رفت و پس از اندک درنگی نگاه محبت آمیزی به من انگنده، به دلان هم پرداخت. من که از یاد آوری آن کلمات نشیند ار چون مار زخمی بر خود میچیدم و در آتش دلهره میسوختم از خواستار گردیدم که به من حال سازد که چنانچه در صفحه (۸۱)



سینما باید آزاد باشد

و باید با تصویر کنند

مصاحبه از صباح رهش



و این باز بزم برای سینما مینویسیم ، وقتی از ماهی میگوئیم ، باید از آب بگویم ، جلا سخنانی از سینماگری دارم و نقش آفرینی که هر دو جایشان در عرصه کار سینما والا و درخور ستایش است ، سلام سنگی بابای پیش در فلما هنرمندانه نقش بازی کردند و همایون مروت در نخستین خط های کارش در عرصه کارگردانی به مثابه یک کارگردان و فلانما نویسنده مستعد از کار پرآزموده است .

مروت برای آموزش کارهای سینمایی همین اکنون برای بدست آوردن دکتورا در خارج مصروف تحصیلی است و آرزو می رود که با ختم تحصیلاتی سلکس یک سینماگر جوان و سرور - فشنل در صنف دیگر سینماگران افزود گردد و اما اوتاحالی هم دستاوردهای دارد ، فلماهای ((آرزو ، پور تریته و خواب (طلائی)) از کارهای نخستین اوست و در یکی از کارهای بعدی - پیش فلکی دارد به نام ((سرودی (از شرق)) ، گفت و گوی ماد رخانه سلام سنگی صورت میگیرد .

از همایون مروت میپرسم : شما وقتی میخواهید به آفرینش دست بزنید ، ترجیح میدهید آن چه رامینید به تصویر آورید یا آن چه رانی بینید و تصور میکنید ؟ پاسخ میگوید : چی قدر عالی

خواهد بود اگر این هر دو واصل را در نظر گرفته و در یک برنامه علمی تحویل جامعه بدهم . این جا حرف بر سر بدین و ندیدن نیست ، حرف بر سر احساس هنری و عاطفه است ، بگذار با شقیس بودن و این امر که دیده های زشت مثل بدیده های خوب در محیط مأمور است ، آن چه رامینیم و آن چه را احساس میکنیم تصویر نماییم .

سنگی میگوید : چی خوب بود اگر برش دیدن و ندیدن را عوض میکردیم و بگفتیم (هست) و باید باشد) مترجم میشدیم یعنی این که هنرمند صاحب اثر باید دود بداند - برابر مردم به نمایش گذارند نخست این که آن چه را که هست باید بنمایانند ، دم این که آن چه را که باید باشد ، آشکار سازند .

خوشبختانه در نخستین کارهای مروت این منطق وجود دارد ، صرف نظر از این که مروت تازه امپراتوری تراز دیگران عقب هدایت یونت کار ظاهر میشود ، میتوانم امید و ایشام که در آثارش این منطق به یک استنتاج عالی عاطفی و اجتماعی رسیده است بیابید فلم های آرزو - ((خواب طلائی)) این را در نظر

بگویم : در فلم ((آرزو)) از آغاز - مردمی بروان بیننده تاثیر میکند ، حتی از آغاز نام ((آرزو)) و این همان بدیده بست که هنرمند خلاق میخواهد آن چه را که باید باشد تصویر دهد . آرزو برای نقش زن در کار خیره و اجتماعی و باز صحنه های ازبودن در این آرزو نهفته است ، این که وضع ترانسپورت شهری وقت آور است ، در این جا مروت آنچه را که هست و آنچه را که باید باشد ، بهلی هم گذاشته و از روش جوانه (بودن) میزند . منطقی که در فلم ((خواب طلائی)) این نیز است با این تفاوت که کارگردان زیر تا تیر منطقی سوز این زیاد تر و غالباً برای آن چه است و آن چه در گذشته بوده تکیه زده است .

مروت میگوید :

من همیشه از این موضوع در خارج کشور رنج میم که وقتی قرار باشد تصویری از زمین مایه هند ، تصاویری از بریادی ، کثافت و ویرانی ربه برده میکشند ، کشور ما با همه کمبودهای سرانجام یک کشور است ، و مردم ما بدیده اند که دوستش داشته باشند ، مظل - هری از مدنیست هم در آن است .

بقیه در صفحه (۹۲)



بوی بدن را مطبوع سازید



ترجمه ستانک

یکی از برابلهاییکه خیلی زیاد ایجاد مزاحمت میکند واکثر مردان و زنان با آن روبه رو اند عبارتست از بوی بد بدن. روزی یکدانه سبب داکتر را از شما دور نگه میدارد ولی بوی بدن در هر موقع روز میتواند هرکسی را از شما دور سازد. درباره بوی بدن مانند بوی بد دهن کسانی آزادانه صحبت نمیشود. دوستان همکاران و عاشقان از آنانی کسی خیلی زیاد عرق میکنند و بوی بد دارند. با شستن و حتی دوش گرفتن این مسأله غالباً واکش زنجیری دارد چون در فرآیند دارای بوی بد بدن عقده حقارت ایجاد میشود و از زنده گی اجتماعی خارج میگردد. بوی بسیدن را میتوان تا حدود قابل ملاحظه با استفاده درست مواد ضد عفونی و سبزی های ضد عرق و سایر مراعات حفظ الصبحه فردی کاهش داد.

اگر نتوان مطبوع بود، این دوستان، همکاران و عاشقان شما اند که با شرمندگی از شما دوری میگزینند

صابون‌ها و سپرهای ضد عرق باید بدرستی مورد استفاده قرار گیرند

در این جا آن چه برای دانستن مواد ضد عفونی و سپری های ضد عرق لازمست خدمت شما تقدیم میشود تا بوی بدن را در فصل تابستان و در واقعیت امور در طول دوران زندگی از بین ببرد.

چگونه می‌توانیم بوی بدن را بشویم

پوست بزرگترین عضو بدن انسان است و در یک مقطع پوستی تعداد زیاد غدوات عرق به مشاهده می‌رسد. هر غده عرقی از لوله های مارپیچ حجرات قسمت خارجی جلد تشکیل شده است. این لوله به مجرای عرق منتهی شده و از آن طریق روی جلد ظاهر میشود. از هر انسان بالغ بین سه تا چهار لیتر تا یک لیتر عرق روزانه خارج میشود و این به ذات خود رطوبت زیاد است. شکر خدا که همه این عرق تبخیر میشود.

در حدود (۱۹۰) درصد تمام عرق بدن از غدوات اکرایین Eccrine که هرگز قشر پوست وجود دارد ترشح می‌شود و شنا نباید در باره آن تشویشی به خود راه دهید. این عرق خویست و به مشابیه سیستم سرد کننده بدن فعالیت میکند و بوی نهد. در درصد متبانی عرق از غدوات اپوکرایین Apocrine ترشح میشود و این عرقیست که باید در باره آن اندیشید. بیشتر غدوات اپوکرایین در زیر بغل و ماهیجه ها یا کشاله رانها موقعیت دارند. عرق غدوات اپوکرایین حاوی ماده عضویست که در نتیجه یکجاشدن با باکتریای جلد موجب تولید بوی بدن میگردد.

بوی بدن بیشترینه در فصل تابستان مشهود است. البته

دوران دو بار استحمام در فصل تابستان در مناطق گرمسیر مطلقاً ضروریست

صابون ضد میکروب‌ها استفاده کرد.

مواد ضد عفونی و سپری های ضد عرق علاوه استحمام، مواد ضد عفونی سپری های ضد عرق در راه مبارزه با بوی بدن شما کمک زیادی خواهد کرد. برای این کار در راه وجود دارد: میتوانست با استعمال مواد ضد عفونی، بوی بدن را به سادگی بیوشانید و یا این که قدمی فراتر میگذارید و واقعاً جریان عرق را با استعمال سپری ضد عرق متوقف میسازید.

زیرا این گونه سپری موجب انقباض منفذ های عرق میگردد. برخلاف عقیده معمول این کار خطری به دنبال ندارد (این قصه پیروزان است که میگویند نباید مانع عرق شدن) عرق یاد پتوگونی مسیور رکام جای دیگری در تان وارد غدوات اکرایین میگردد. انتخاب روش ضد عفونی اساساً وابسته به مقدار عرق است. هرگاه صرف کسی عرق میکشد، ضد عفونی ساده کافیست. ولی اگر عرق بیشتری داشته باشید، در آن صورت به سپری های ضد عرق نیاز دارید.

یک فایده ماده ضد عفونی است که آنرا کارمید هد و میتوانید بعد از گرفتن حمام یادوش در هنگام صبح یا شب از آن استفاده کنید.

اکثر مردم از ماده ضد عفونی تنها روزی یکبار استفاده میکنند. هر چند در صورتیکه خواسته باشید میتوانید روزی چند بار از آن استفاده کنید، سپری ضد عرق برای آن که مؤثریت اعظمی داشته باشد، استفاده از آن، روز جزا بار لازم است، ولی آن را نباید درست پس از گرفتن شاور به کار برد. بعد از گرفتن شاور منفذ های که به مجاری عرق

منتهی میگردد بسته میشوند و بدین ترتیب مواد کیمیاوی ضد عرق نمیتواند به داخل راه یابد و کاری را از پیش ببرد. پس از گرفتن شاور رطوبت نیز مواد ضد عرق را مشبوع میسازد. ضرورت نیست از مواد ضد عرق هر روز استفاده کرد مگر این که نیازمندی های خود را در سنت تشخیص بدید. بهتر است بیشتر استفاده کنید، نه کمتر.

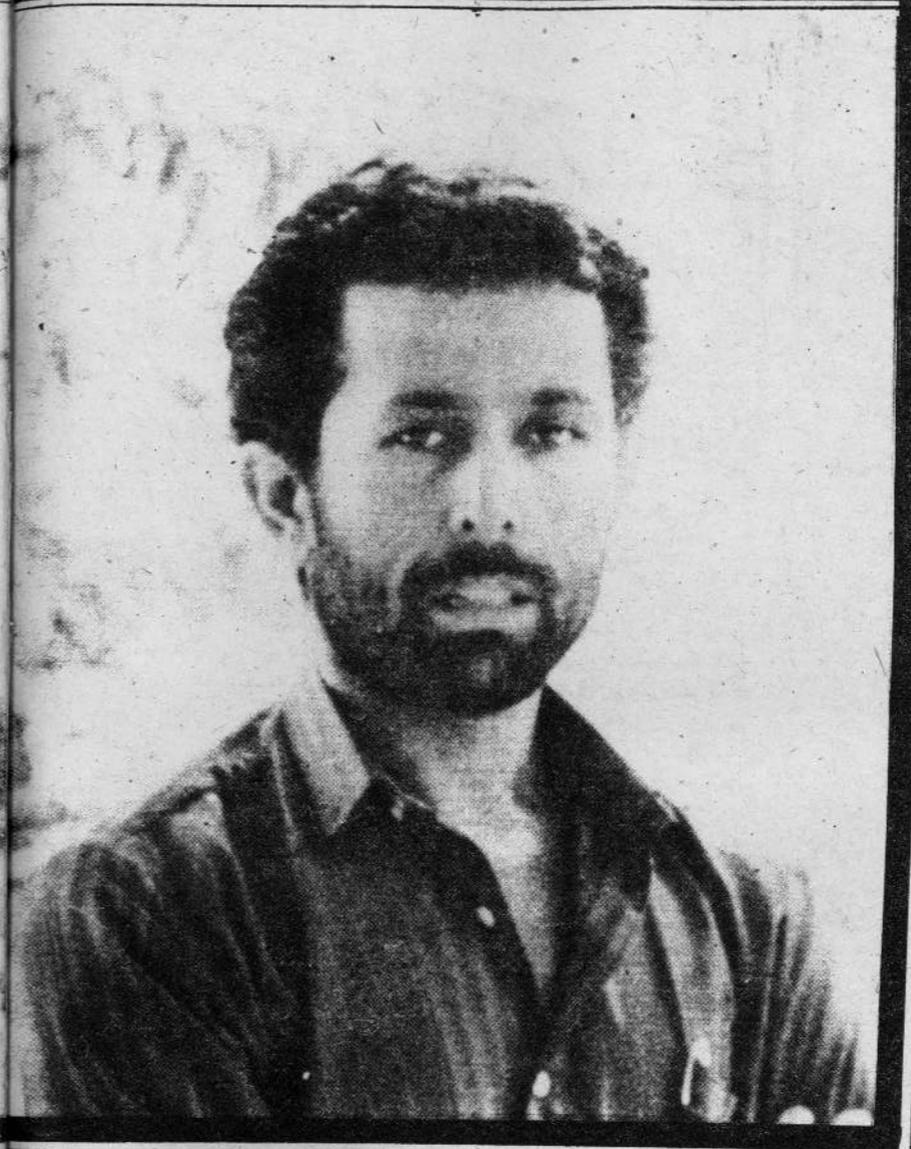
لیاسفا

نیلین، ابریشم و تنگ های ساخته شده از مواد ترکیبی، بدترین لباس فصل تابستان است زیرا اینها از تبخیر عرق جلوگیری میکنند و نمیکند از جلودان (تنفس) کند و در نتیجه موجب بوی بدن میگردد. کتان، بهترین لباس فصل تابستان میباشد. کتان سرد، سبک و منفذ دار است. لباسهای تنگ را نباید پوشید. لباسهای آزاد و راحت کتان تبخیر عرق روی جلد را سریع میسازد. لباسها باید رنگ سرد و یا مشابیه آبی کرم داشته باشند. پوشیدن لباسهای تاریک، تنگ و سفید اشتباه محض خواهد بود. لباسها را باید در فصل تابستان زود زود تبدیل کرد.

صابون

انتخاب صابون مناسب کار بستن اهمیت مهم در زخور توجه صابون های ضد جراثیم ضد عفونی را می توان در بازار یافت. برای شستن آن قسمت های بدن که قابل دسترس نیستند از سر سمن حمام استفاده کنید. به ناحیه های عرق مانند زیر بغل، ماهیجه های ران پشت و پاها باید توجه بیشتر کرد.

بقیه در صفحه ۸۷

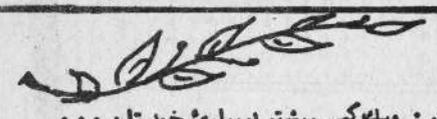


در ارتباط به شعر و موسیقی -
 نام شهادت و نفراز همدگر جدا نیست
 شعر عاصی را هنگام دریا اغلباً یکجا
 بوده و در طول زمان از شما شناخت
 مشترکی بوجود آمده است -
 من تکریمی کم که سوال اول خود را
 از کارهای مشترک فرهاد عاصی
 شروع بکنم - به عنوان دود و ستود
 د و همکار و کسانیکه در عرصه فرهنگ
 و هنر شهرت مییابند -
 در کارهای مشترک تا چه نوع
 رابطه وجود دارد ؟
 عاصی : تشکر و دست محترم -
 گرچه بارها توسط خود در این
 مسأله روشن گردیده است ، باز
 هم قابل یادآوری میدانم که
 رابطه من و فرهاد دریا بالاتر از
 مسائلی شخصی بوده است - این
 مسأله طوری است که فرهاد
 همیشه اولین شنونده شعر بوده
 با شعرهای از او به خانه میبرد -
 ای کرده ام و شعرهای بیگانه بل
 ارتباط دوستی و رفاهت من و ایشان
 میباشند - روی آن عده از اشعارم
 که زیاد ترغز لواره ها و ترانه هایم را
 بر بر میگردد آهنگ ساخته اند و
 آنرا خوانده اند - گرچه آهنگهای
 را که روی شعرهای بلندم ساخته
 اند کمتر به شنونده های رسیدند
 و کمتر به علاقمندان شعر رسیدند
 مثلاً باد هامی آیند و بگذرند
 تا شاکمش - به همین گونه من
 اولین شنونده آهنگهای آقای
 دریا می باشم چه بروی شعرهای
 خودم و چه بروی اشعار دیگران
 و به بعضی آهنگهای که طرف توجه
 و ذوق و سلیقه خودم واقع شده
 تصنیفهای هم ساخته ام مانند
 آهنگ (خلوتی کوکه خیالات تو
 آنجا بزم) و یا (پاراگرسه ویر
 انه مازند) و یا آهنگ خود شما
 بنام ((دریا)) را تصنیف کرده ام -
 یعنی که در قالب آهنگ مفاهیم و
 عبارات و جملات را گنجانده ام -
 علاوه بر فرهاد ام جیسوی است
 در عرصه هنر و عرصه کارش ، از
 شما شنیده ام از آوازهای عشقش
 از دوست داشتنش خوش می آید
 و به نظم فرهنگی اصلی است
 و هنرمند با حوصله و پرکار است
 در عرصه آهنگسازی و طوریکه به
 ما و شما معلوم است که علاوه از

گفتگویی با فرهاد دریا و قهار عاصی

آواز دریا شعر عاصی

خودش شهرت بسیاری از آواز -
 خوانان ما از روی سفره آهنگهای
 او بر داشته شده است - تا کیست
 می کم که دریا بیشتر از لحاظ یک
 آهنگساز خیلی هنرمند تر برایم
 مطرح است تا آوازخوان و هر دو
 ما از یک منبع از یک آفتاب از یک نور
 بهره میگیریم چیزی که من میگویم
 شعری سراج چیزیکه ایشان
 میگویند آهنگ میمانند - من -
 برای شعر نامی گرفته نمیتوانم
 اما او آهنگش را فرشته میخواند
 من به شعر نامی گذارده نمی
 توانم ایشان آهنگش را لیلی
 می خوانند و همچنان او آهنگش
 را چیز دیگر خواهد خواند - را -
 بطه من و دریا ازین قرار می باشد -
 سیاوون : و شما فرهاد جان
 چی گفتی دارید ؟
 دریا : چیزی را که من باید
 اضافه کنم در همین مجله در شمار
 های گذشته گفته ام و آنچه را که
 اینجا می کرد عاصی محسوس و
 شریف گفتند -
 سیاوون : گپ های عاصی را
 اینچنین هم میتوانم تعبیر کنیم
 که وقتی ((یک آفتاب مشترک)) به
 هر دو پتان می تابد - یعنی یک
 فکر مشترک هر دو می تان را متحد
 می کند - و شاید هم اصول این
 ((فکر)) را عاصی در گپهای خود
 نوربولندی کرده باشد -
 عاصی : اینجا اصولی مطرح
 نمیشود ، منتها منبع الهامی برای
 هنرمند طایفه ، یکی است -
 دریا : بالاخره اشتراک اند -
 پشه داریم ، و این بیوند را نباید
 دست کم گرفت -
 سیاوون : این اند پشه را تعریف
 میکنید ، در یک جمله ؟
 عاصی : بالنده شدن فرهنگ و
 هنر و اجتماع مان -
 سیاوون : بسیار خوب ! قبول
 می کنیم -
 سیاوون : خواننده ما میخواهد
 بفهمد که شما چند ساله استید
 از دوایج کرده اید نکرده اید -
 که ام فاکولته را خوانده اید و در
 کجا زاده شده اید -
 فرهاد : من یک شخصی
 مجرد الاصل استم }



سیاؤون : ویلک کسی بیشتر درباره خودتان ...
 دریا : ۲۹ ساله است ، از بوهنسی زبان و ادبیات در رشته زبان انگلیسی فارغ شده ام ، در کابل تولد شده ام ولی ۱۸ سال رادر کد زنده می کرده ام .
 سیاؤون : وشما آقای عاصی ؟
 عاصی : اینجانب ۲۲ سال پیش در قریه ملیه حصه دم پنجشیر زاده شده ام ولیمانی خود را از فاکولته زراعت در رشته علم نباتی در سال ۱۳۶۲ اخذ نموده ام .
 سیاؤون : شروع صحبت ما بسیار خوب بود خواننده های ما از شخصیت شما آشناخت دارند و معلومات فعلی هم کمک بیشتر خواهد کرد تا شما را بیشتر بشناسیم ، وارد بحث می شوم .



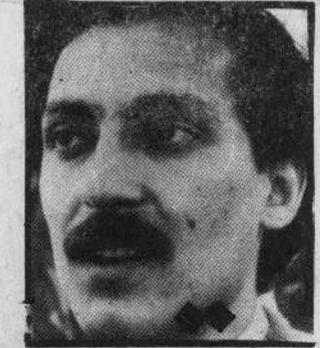
سیاؤون : اگر فرهاد دریا موافق باشد بحث خود را از یک انزبایی موسیقی دهه اخیر در افغانستان آغاز می کنیم .
 دریا : با اجازه در آغاز میخواهم بگویم که زنده می ماورنده می مدت ما رنگ سیاسی را به خود گرفته و از هر دری که صحبت کنیم نمیتوانیم از گریبان سیاست بیرون نشویم و اگر صحبت آتشش کن تند باشد فکر میکنم که ناگرم و شاید راه دیگری وجود نداشته باشد .
 سیاؤون : مهم اینست که آتش صحبتتان ما را گرم کند ، نه اینکه بسوزاند .

دریا : موسیقی ده سال اخیر را ، به عقیده خود میخواهم به دو کت گوری صریح تقسیم کنم ؛ یکی موسیقی که هنر با تبلیغات و خواسته های سیستم حاکم برجامعه ماست ، دوم موسیقی صرفا فنی و بدون داشتن این یا آن درونمایه اند پشوی .
 آغاز این دهه با یک تحول سیاسی همراه بود ، و تغییر سیستم

جامعه را درسی داشت و سیستم جدید حاکم خود فرمقررات و مقرراتی را معین کرد ، در تمام شئون زندگی ملت وارد ساخت و در زنده گسی مجموعی معیارهایی را وضع کرد که فرهنگ هم بالاخره در همان چوکات قرار گرفت و در نتیجه فقط برای دو تیپ هنرمند در جامعه میدان کار معیاشند ، یکی آنکه مثل خود سیستم می اندیشد ، دوم آنکه نمیتوانست یا نمیتوانست با سیستم باشد و طبق معمول شروع کرد به بی با دوی بخارخوانی و یا اگر درست بگویم به یاره سرایی - بدون داشتن بار اند پشوی در کارش ، اما هنرمندان خارج ازین دو کت گوری نیز داریم که تا سر بلند کرده اند ، بنا بر موجودیت یک بالیسی نشراتی معین نتوانستند یا نخواهند با سیستم سازگاری داشته باشند و درست از پنجا فرار هنرمند آغاز گشت ، و من مقدم بر همه عوامل ، علت اصلی فرار هنرمند را از کشور تضاد اند پشوی فکری می گویم ، بود ر قدم دوم مساله نا

امنیتی ، جنگ ، توهین شدن ها ، پاسکری و غیره مسایل مایه پد -
 دیگری هم در موسیقی خود داریم که بنام موسیقی فریت یاد می کنیم یعنی فریت تحصیل شده بالای مردم و نمیخواهم سر اصطلاح تحصیل شده - پیچس یعنی موسیقی در خارج از مرز و همه می فهمیم که تعنه فریت هموا دی - بی ریشه شدن و دور ماندن یک نسل از اصلش میباشد .
 بنا موسیقی فریت ما چیزی بیشتر از تکرار مکرر نیست گرچه برای شان زمینه های استفاده از تکنیک بهتر و بیشتر ترمیم بر است و همچنین در زمینه آموزشی امکانات وجود داشته ولی کسی به آن نپرداخته است .

ولی درد اخل کشور کسانی نیز بودند و تا هنوز استند که برای رسیدن به طرح یا راه سوسی مبارزه می کنند که خاک فرهاد دریا از آن جمله



آواز دریا نسلی که فد بلند

می باشد در آخرین تحلیل برداشت خاص خودم را دارم ... که شاید با من موافق نباشید ، من موسیقی ده سال را به نام ((موسیقی)) می نامم .

سیاؤون : بطور کامل ؟ و منظورتان اینست که دهه آخر هیچگونه دست آوردی نداشته ؟
 فرهاد : قطعا راد رجوع سیر در مساله مطالعه میکنم ، سوال من بیشتر روی رشد مجموعی جامعه فرهنگی است تا بالنده گی های فردی .

سیاؤون : ولی من با اعتقادات شما اینطور هم مواجه شده ام که در دهه آخر میدان فراخی برای کار بوجود آمده است ...
 فرهاد : چنانکه تا حال آمدیم فکر نمی کنم چنین صراحتی در گفته هایم سراغ شود دست آورد های ده سال متذکره گریبان تمام مردم ما را گرفته و تمام جوانب زنده گی ما را احتوا کرده است .

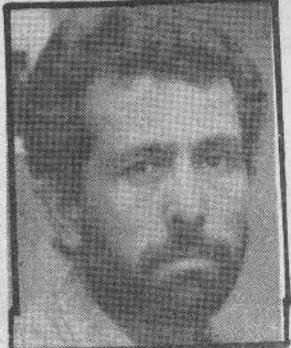
سیاؤون : در ده سال اخیر بزرگترین مصیبت برای ما جنگ است او بسیار طبیعی است که هیچ عرصه نمیتواند از تاثیرات جنگ فارغ باشد . من موافق که علاوه بر اینکه ممکن است در طرح سیاست های هنری اشتباهاتی هم رخ داده باشد که موجب محدودیت شده و یا شاید تطبیق این سیاست هم در موارد زیادی با تعصبات و کلیشه گرای ها و برخورد های غیر عملی توأم بوده باشد ، اما همزمان فراموشی نباید کرد که دهه آخر دستاوردهای بزرگ دارد ، مثلا شما که خود محصول دهه آخر استید .

فرهاد : در سطح نشرات رسمی که برای ملت کارهای من برآید ، هنوز بانیه ، دیگرین آشنانیتند و فرهاد دریا واقعی هنوز تمام قامت عرض وجود نکرده است .
 جوهر اصلی فرهاد دریا در نیمه پست که هنوز ظهور نکرده است . هنوز من آغاز نشده ام و طبیعا هر مقطعی خاص زمانی ابتداء و تعالی خود تیرا در عرصه هنر میداشته باشد .

سیاؤون : امید وارم مردم بانیه ، دیگران نیز آشنا شوند و اما موسیقی را شما صرف در چوکات سیاست توضیح ندهید ...
 فرهاد : من همه جوانبش را گفتم چه در اخل وجه در خارج کشور و آناتیک تازه جوانه زده اند و نظر به عوامل سیاسی میدان وسیع ممکن برایشان میسر نیست .

سیاؤون : به نظر شما کدام نقاط سیاست فرهنگی غلط بوده است که در حالی واقعیت اینست که سیاست فرهنگی ما طی دهه اخیر یکمدا د عناصر مهم به مشاهده می رسد ، مانند توجه به رشد موسیقی های

شعر عاصی نسلی که میکنند



فولکلوری و یا موسیقی ملیت های مختلف ، دروازه های موسیقی به روی هنرمندان بسته نبوده و دولت از فنانی استعداد ها و چهره های هنر موسیقی پشتیبانی نموده و زمینه را مساعد ساخته است ...

فرهاد : بسیار صریح عرض می کنم ؛ در اینجا دو کت گوری یکی هموا با سیاست فرهنگی سیستم حاکم و دیگری یا وسرا ها که بار اند پشوی در کار هایشان سراغ نمی شود وجود دارند و من نمیخواهم که یاره سرایی کنم و نمیخواهم که یک مبلغ سیاسی و یک فرهنگی چوکا بشود ، باشم و بر عکس آرزو دارم فراتر از اینها چیز دیگری باشم ، میدان بیشتر برای خود داشته باشم و تمام آنچه را که منحیث یک هنرمند احساس میکنم و به من الهام میشود با در نظر گرفتن ایانت لازم به مردم برسانم .

سیاؤون : شما میخواهید که آزادانه به هنر بپردازید ؟
 فرهاد : مطلقا بلی !
 سیاؤون : بحیث یک هنرمند در چنین موقعیت به چه چیزهای خود را متعهد میدانید ؟

فرهاد : باز هم میخواهم کلی تر بگویم شاید مساله راحل کشف مساله حزیبت به صورت خاص در ارتباط با تعلق به یک حزب سیاسی مطرح میشود و مساله حزیبت به صورت عامش در مساله هنر و فرهنگ نیز مطرح است .

حزبیت در ارتباط با سیاست کاملا روشن است ، با خطوط و مبزها ی جدا کننده از دیگر اندیشه ها اما بر عکس ، حزیبت در هنر تعلق داشتن به جوهر هنر را میسرمانده که من دوس را بیشتر می پذیرم .
 سیاؤون : یعنی یک تعهد اجتماعی ؟
 فرهاد : در نهایتش بلی !

سیاؤون : از نظر شما تعهد اجتماعی برای هنرمند امروز چگونه میتواند مطرح گردد ؟
 فرهاد : شاید شما بگوید سوال های وطن ، صلح ، آرامش ، رفاه ، هنگامی و شمار دیگر ، ولی شاید همراهم موافق باشید که هر کدام از این سوالها برای هر کدام ما انتباه جداگانه دارد ، شماره حل رفاه و آرامش را از یک طریق پیشنهاد می کنید ، من از طریق دیگری ، شاید اصلا با هم موافق نباشیم شاید هم موافق باشیم .

سیاؤون : در اصل قضیه تغییر وارد نمی کند ، اختلاف در شیوه های دستیابی به هدف نباید اهداف مشترک را ضربه بزند ، من فکر میکنم هر افغان هرجایی که است امروز میتواند در مورد منافع وطن در مورد صلح و قطع جنگ و در مورد پیشرفت اهداف مشترک داشته باشد ولی وقتی که



از تعهد در هنر کم بزنم در اینجا نیز اهداف مشترک بلی مطرح خواهد شد .

فرهاد : فقط یک جانب را من بیشتر و بهتر تراج میگذارم ، ملت افغانستان با تمام ارزش های که به آن تعلق دارد .
 سیاؤون : بهر حال از بیایی شما از موسیقی دهه اخیر چی است ؟ لطف نموده بگوید که موسیقی ما طی دهه اخیر چگونه از بیایی شده میتواند ؟

فرهاد : در سطح رسمی قبلا عرض کردم و تا شما را ((موسیقی)) گذاشته روی سیاهی روی سیدی اثر مربوط به حزب دموکراتیک خلق افغانستان یا مجاهد نمی گردد ، در مجموع موسیقی رسمی را موسیقی میدانم ، ولی جنبش های دیگری هم ایجاد شده است که سربالنده دارند و تا هنوز مجال برای نفس کشیدن نیافته اند .

سیاؤون : به صورت مشخص کدام رنگ ها ؟
 فرهاد : استند آزاد اندیشانی که میتوانند آغاز جنبش باشند . در اینجا پهلوهای تخنیک کار مطرح نیست بلکه وزنه های اند پشوی آن مسود نظر نیست .
 سیاؤون : منظور شما از نسلی شاید باشد که همراه با چهره های مانند فرهاد دریا قد بلند خواهد کرد ؟

فرهاد : بلی .
 سیاؤون : وشما بیشتر متوجه موسیقی اما تورا استید ؟
 فرهاد : نه ! منظور من موسیقی پست که رنگ تمام انواع موسیقی کشور را داشته باشد ، تقریبا موسیقی آمیخته از تمام انواع و اشکال موسیقی است .

سیاؤون : در ده سال اخیر نقطه نظر تا نراد رومرد سیاست گذاری هنری بگوید که کدام ابعاد ی را از نظر شما داشته است ؟
 فرهاد : سیاست فرهنگی همیشه فقط روی کاغذ مانده است و این به آن معنی نیست که چون کاغذ هاد رست اند پس آنچه که انجام یافته هم مطلوب است ولی از فیصله های کاغذین تا جاییکه عملی شده بسیار تفاوت داشته است .

سیاؤون : یعنی یای عمل لنگیده ؟
 فرهاد : بلی - و باز هم اندیشه یک حزب یا نظر حاکم نمیتواند کامل و جامع باشد ، میخواهم به اندیشه ست بیایم که چوکات شده و محدود نباشد و به این توفیق بیشتر در یک پدید ده ، هنری نمیتوان نایل آمد .

سیاؤون : روی سوالات ما اکنون به طرف قهار عاصیت وایشان لطف کنند و بگویند که شعر و شاعر امروز چه شرایطی احاطه کرده است ؟
 عاصی : شرایط حاکم بر اوضاع یعنی شرایط جنگ ، گرسنگی ، قحطی - مرگ ، آواره گی - برادر کشی - جامعه گرسنه مثل جامعه من و فقر اقتصاد ی جامعه ، من فقر معنوی را بار آورده است ، انسان جامعه امروزی من یا آواره است یا شهید یا هم در جنگ است ، در چنین جامعه که هیچ یک از اعضای بیکرش در جای معینش موقعیت ندارد و زمان ظاهر لمانه ترین شلاقها را بر گردن هایش فرود آورده معیارها ارزشها و ضابطه های شعری هنر جنگزده اند ، در جریان جنگ اند ، اینکه شعر را چگونه باید ارزیابی کرد و هنر را ، با چه ضوابطی اعتبار بخشید ، دقت خاص و بیبر در کار است شاعر در چنین جامعه هر چیزی را جنگزده خوشنت بارو مطلق درمی یابد و به خاطر هویت بخشیدن د دقیق شعر نیو غ شاعرانه در کار است تا شعر این جامعه تدوین شود و سروده شود .

نوقها - سلیقه ها - زیبایی شناسی مردم نقد و هنگامه است برد - آوار است ، تم است ، پرمایه گیت ، فقر و بیسواد است و دست رسا در کار است تا جریبان معنویت سوگوار را که برجامعه مصلط است

چند ماه پیش متن مصاحبه گوی مارچوک رئیس آکادمی علوم شوروی را از مطبوعات انگلوسوریه دست آوردیم که با در نظر داشت مسائل دلچسپ مطروحه در آن به نلسران السدام میگویم

انقلاب در علم

چند ماه است که فرهنگستان (آکادمی) علم شوروی دستخوش اصلاحاتی عمیق شده است و به تعبیری پانویس بازاری می تابد. انگیزه های این اصلاحات کدام است؟ علم همیشه در شوروی به منزله نیروی محرک اصلی پیشرفت اقتصادی تلقی شده است. پس از ۱۹۸۵، میخائیل گورباچف بارها بر نیروی بالقوه علمی عظیم شوروی تأکید کرده است و مصراً از ملاحظاته است این نیرو را هر چه کار آمد ترسانیم تا توانی، کنده و خلاصه در جای زدن سیستمی که هر روز ناکارآمدتر می شد دیگر برایمان تحمل پذیر نبود. یکی از هدفهای بازاری، بسج زاستین علم و تکنولوژی است در خدمت پیشرفت جامعه شوروی. همچنان که می دانید فرهنگستان علم تقریباً مسوول کل پژوهشهای بنیادی اتحاد شوروی است. فرهنگستان علم نفوذ بسیار دارد و سازماندهی دوباره آن، باید در تلاش گسترده استقرار دموکراسی در سرتاسر کشور، الگو قرار گیرد، البته این را نیز نباید هرگز از یاد برد که روند استقرار دموکراسی نمیتواند در سطح ادیان و انکار محدود بماند، بلکه باید به دست آوردن های مشخصی بینجامد.

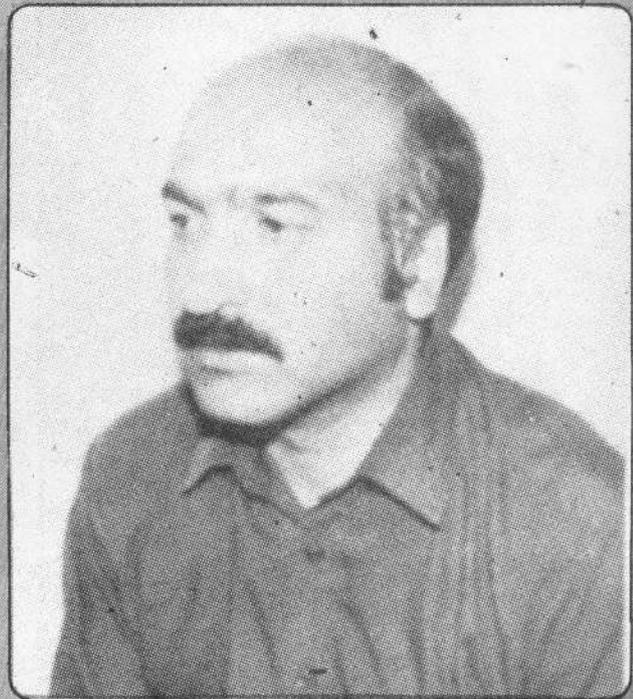
معتبرترین تدبیرهای نمایان سازماندهی پژوهش از چه قرار است؟ تصمیم گرفته ایم در همه سطوح و در هر کجا که لازم تشخیص ستها و ضرورت انتصابهای جدید مطن است، نظام رای گیری راستنفر کنیم. بدین سان بود که چند نفر تازه به عضویت فرهنگستان انتخاب شدند. در این مورد گفتنی است که گاه برای یک سمت تا چهار نفر نامزد بودند. وسط سن اعضای جدید، بیست سال با اینترنا سالی است. بسیاری از این اعضا، کمتر از ۶۰ سال دارند. از این جمله اند: گونچارا ۵۸ ساله که به جای بولگولویوف ۷۸ ساله انتخاب شد، یا اسکرینسکی ۵۲ ساله و میرزا بیکوف ۵۰ ساله که به ترتیب شانزین مارکوف ۸۰ ساله و یایف ۸۴ ساله شدند. هدف دیگر ما کاهش اختیارات مدیران انستیتوت های پژوهشی است، چه از جنبه اداری و چه نسبت به مسوولان بخشهای علمی. در نظام پیشین، چه بسا افرادی استخدام می شدند که در صلاحیت علمی آنان جای حرف بود. از این رو آزمونهای در همه سطوح برگزار گردید، تا از صلاحیت علمی کارکنان مطمئن شویم. از کارکنان مان ۸ درصد امتحان نداده استعفا دادند و ۲ درصد پس از امتحان برکنار شدند. گذشته از این تصمیم که ۸ درصد مدیران، بی خود مدبر شده بودند چون فاقد عنوان دکتران دلم بودند. این اقدامات طرماً باید موجب کاهش اعضای هیئتهای علمی شده باشند. این کاهش به چه میزان بود؟ درست است، و یوای نمونه بگویم که تنها در انستیتوت های فرهنگستان

انقلاب در تکنولوژی

دموکراسی از غیب نمی آید باید وضع آزادی بیان از حیه قرار

راجع به مدیران انستیتوت تصمیم بگیرد و مدیران راجع به روشهای واحد و همین ورتا آخره البته همیشه توانی حکومت نمی کنده و اگر نشود بر شالوده عایی علمی به توانی رسید، هنوز هیئت رئیسه در حالت می کند. اما عجایباً که وضع زیاد هم خراب نیست برای نمونه ۱۱۴ نفر جدید به مدیریت انستیتوتها انتخاب شده اند و فقط در مورد ۶ نفرشان درگیری پیش آمده است. ما، در این درگیریها مداخله کردیم تا دانشمندان بهترین راه ممکن را برای رسیدن به توانی انتخاب کنند. اما نکته بی که وجود دارد این است که در صورت ادامه عدم توانی، ما برای تصمیم گیری هر چه سریعتر، هیچ فشاری نمی آوریم. البته کار ما در این سادگیها نیست، اما همه تلاش ما این است که بیزم درگیرها، به تدریج امیر را بهبود ببخشیم. برای نمونه مسوولان علم را تشویق کنیم عرگاه که ۶۵ سالشان شده، باز نشسته بشوند. آنان پس از باز نشستی می توانند به عنوان مسوولانستیتوت های پژوهشی در آن کار میکنند فعالیت خود را ادامه دهند و حقوقشان را به طور کامل بگیرند. بدین سان بعضی از مدیران آکادمی که بین ۷۰ سال داشتند، از مدیریت انستیتوتها کناره گرفته اند. سابقاً سفر به خارج برای بسیاری از دانشمندان دشوار بود. حالا وضع چگونه است؟ گذشته گذشته است. امروزه همای فرهنگستان به سفر به گوشه های مختلف جهان تشویق می شوند. البته هنوز دو مورد استثنا هست که امید داریم به زودی رفع شود. ساختار و به تازه گسی

با اکثریت وسیع آراء به عضویت هیئت رئیسه فرهنگستان انتخاب شده و اجازه سفر به خارج گرفته است. اولین سفری هم به ایالات متحده بود. وضع آزادی بیان از چه قرار است؟ متفرک داشته ایم در هر یک از نشریه های تخصصی فرهنگستان یعنی در حدود ۲۰۰ نشریه ای که فرهنگستان منتشر می کند. چند صفحه را به بحث آزاد اختصاص دهیم و مباحثه هایدون همی. سانسور منقشر شود. و آنکمی حتی سمت مدیریت مسوول را نیز تابع قرار کرده ایم که قبلاً گفتم: همی کن نمی تواند بین از ۱۰ سال مدیریت مسوول یک نشریه باقی بماند. یکی دیگر از هدفهای ما، از بین بردن اسطوره اسناد محرمانه یا (داستویا) است. امروزه فقط چند درصد قلیل از اسنادی که در اتحاد شوروی منتشر می شود در دسترس هم گذاشته نمی شوند. ما، در های ارتیف هارا باز کرده ایم و دسترس به اسناد راستهیل می کنیم، برای کاهش مدت انتشار بسج شده ایم. البته مساله ای که از این نظر برایمان ماند، است مسئله فوتوکاپی است زیرا خط تولید دستگاههای فوتوکپی هنوز آن چنان که باید و نشاید سازمان نگرفته است. آیا اثر حرفهای زیبای میخائیل گورباچف چنان بوده است که بودجه فرهنگستان افزایش یابد؟ یقیناً البته اثرات که اکنون به شما خواهد گد. هنوز مورد بحث اند و بنابراین نباید آنها را قطعی فرض کنید. اما به هر حال همه ما از وضع موجود رایبه شفا نشان خواهند داد. بودجه کار فرهنگستان در سال ۱۹۸۹، حدود ۲۰۰،۰۰۰،۰۰۰ روبل خواهد بود (هر روبل، ۱۰۰ دلار از این رقم، یک میلیارد روبل هم فرهنگستان اتحاد شوروی در مسکو است و نیمی میان سه شعبه منطقه می تقسیم خواهد شد. گذشته از این مبلغ قرار است ۶۰ میلیون روبل اضافی نیز برای برنامه های دارای ارجحیت بیشتر به ما بدهند. این اعتبار اضافی معمولاً از حدود ۵۰ میلیون روبل تجاوز نمی کرد. حالا خودتان تصاویر کنید. از اینها گذشته قرار است ۲۰۰ میلیون روبل دیگر هم برای ساختن سازی بگیریم. این رقم به اعتقاد ما کافی است. ما عرهای متعددی داریم. چندین قرارداد هم برای ساختن خانه های دانشمندان و برای معلمان با شرکت های خارجی بسته ایم. قرار است این شرکت ها کل هزینه ها را بپردازند و درآمد حاصل را با فرهنگستان نصف کنند. همچنین قرار شده است یک مرکز بزرگ برای از خارجیان نیز طبق سنتدرد های بین الطلی ساخته شود که ظرفیت تا ۱۰۰۰ نفر را خواهد داشت. امید داریم کارهای ساختن ما تا ۱۹۹۵ به آخر برسد. - مشهور است که دستنزد دانشمندان شوروی بسیار پایین است. برای جبران این وضع چه کرده ایم، البته این وضع خاص شوروی نیست و دانشمندان در سراسر جهان از پایین بودن دستنزدشان شکایت دارند. - بدترین بود که برای دانشمندان سابق بر این، دو رده حقوقی بیشتر وجود نداشت. امروز می خواهیم رده های حقوقی را به پنج برسانیم و حقوقها حداق ۱۴۰ روبل واحد اکثر ۴۵۰ روبل در ماه بشود. بقیه در صفحه (۷۸).



چند شعرازه از قافیه سبز جوانه کوه دامن

ضربه وزخم تبر

درمن ان شوری که می دیدی نماند
چهره ای عکین، لبی بی خنده ام
گور گردان است اری بیگم
مردم ام، دیری است اما زنده ام

شام ها تاریک تر از صبح گسود
روزها انسرده تر از شام ها
دیگم در دل نیانسد اروز
نوشخندی از فرغ با م ها

خوشه ی پروین و ساغ ماهتاب
در نگاهم تیسره گشت و زرد شد
کوره ی داغی که عشقش که نام بود
در دل خاموش گشت و سرد شد

اختران دردیده ام چون سرب داغ
کلهکشان چون رشته ی ضحوس در
اسمان سرداب خالی از نفس
انتساب محبدم، دود و فشان

نصی کل شعری بروید بر لبم
نی طنین ناله را بانسد انسر
من درخت خشک تنها مانده ام
اشنا با ضربه وزخم تبر

قافیه سبز جوانه با

ظلمت زند به شانه ی ما تازیانه ها
بیدان هر دقیقه کند نوبخانه ها
سرمایزه به شیشه و دیوار و پنجره
رکبار مشت خویش بگوید به خانه ها
هر صبح دیو مرگ دهن واکنسد در پیغ
از آسمان گلوله بریزد شبانه ها
دیگر بهار بساور گندم نفس شود
در خاک خفته قامت سبز جوانه ها
پروانه و پرنده ازین دست هر چه است
دیگر به شاخ و شاخه نیندند لانه ها
ای باد! ای سم، ای اضطراب نوم -
یک وحشت است در تو انرها، نشانه ها -
آوازه تا کجا بنمایی برنده ها
بر باد تابه چند کسی آشیانه ها ؟

تنگه

دل تنگ و دل تنگ و دل تنگ و دل تنگ
 کند هر لحظه غم بر جانم آهنگ
 نصدانم که تاکی تا کجا همان
 زند این اسنان بر شیشه ام سنگه
 صد ام خسته ز خونین و رخس
 به دار شبا مرا کردند آونگ
 شبا تاریک من در بند ظلمت
 سراید عمر من همچون شبا هنگ
 نیاشم آشنا با خفته هرگز
 نمی خیزد سرود من از بین جنگ
 بنرسم از سیاهس از سپیدی
 به هر رنگی بود صد گونه نیرنگ
 کند موه راست بز اندامم هر دم
 اگر از آستی گویند یا جنگ

تنگه تمینه

به هنگامی که می آید بهاران
 به هنگامی که گل روید به بستان
 بعوید ای در سرگه سیاهوش
 بنالد باد همچون سوکواران
 بیان قصه ی سهراب تلخ است
 سرود مرغان پر شاخساران
 به مرگ آن عزیز رفته از دست
 فروشد وند همچون پوردستان
 نمود سوگ رستم ای بر تیغ
 نشان اشک تمینه است بهاران
 سراید داستان کین ایمن
 هزار آوا اگر گردد غزلخوان
 ز خون رابعه روید گل سخن
 بفتند سرزند زان زلف افشان

کابوس

دیشب درون بستر خواب شبانه ام
 تا صبحگاه ، وحشت و کابوس دیدم ام
 از نام ها فتاده و گردیده لال و گنگه
 بس خواب های ناخوش و منحوس دیده ام

خورشید همچو اسپ سیاه گسسته یال
 بر مرقع کبود فلک راه می سپرد
 نقش حقیق نوری درین سینه سال را
 از ذهن هر ستاره ی تا بنسند می سترد

هر چشبه ، چشم گرگ ، هر جوی ازدها
 هر شاخه ، چوب دار ، هر باغ چاهسا
 کسار زبر رود ، هر راه پرتگاه
 هر لاله ، کوه آتش ، هر سبزه سوکوار

باران ، نگرگه مرگ ، خونین زبان برگ
 صحرا ، سواد وحشت ، دریا نهنگ پیر
 جنگل ، سیاه زخم ، مغلوب نا امید
 مهتاب ، یاره یار ، هر یاره سنگه قیر

گاهی ز دورها وز اعماق ابرها
 می شد یکی سوار سپه پوش آشکار
 با چهره ی سیاه تر از زلفهای گور
 با قامتی دراز تر از دود انفجار

گاهی ستاره همچو یکی دیو می نمود
 می خست با دونه ی خون سپینه ی سرا
 من خواب های ناخوش و منحوس دیده ام
 تمبیر چیست و وحشت ده و شنیده ی سرا؟



راه رفتن با بوتها گری بلند برایم مشکل بود



همانشب به اثر حمله ایند سیست در راه شفاخانه چشم از زنده گسی پوشید و فاجعه يك عشق نامراد در قلبم ثبت شد ، و از همان روز همیشه از شروع اول صبح يك شاخه گل (گلبرگ) را روی پختم خود اسنجاق میکنم .

— بیایید اندکی بیرومن هنر شما صحبت کنم . از راهیایی نخستین تان به هنر چه خاطر می دارید ؟ به صنف ؟ مکتب بودم که از بالایی سنتر مکتب یام به سوی پوهنی تند آری باز شد و بعد از ترانه خوانی به قالبب نقش ها و اکت ها کشانیدم . ندیم .

— یعنی که از همان خورد سالس به هنر تمثیل علاقمند بودید ؟

— علاقمند بودم ولی انگیزه رفتنم به تیاتر چیز دیگر بود . یکروز نزد مادرم رفتم ، بخاطر دوختن توپ فوتبال از او پول خواستم ، مادرم در جوابم گفت : « لاجرم مرد شدی حالا از خود پیداکن ، برو گلکاری کن هیچ عیب نیست . » مثل آن بودن که چکشی بر فرقم خورد ، باشد . نزد برادرم رفتم گفتم مراد رصحنه تمثیل شامل کن ، بعد ها هم درس خواندم و هم بول پیداکردم .

خلیل احمد قاری زاده از جمله مستلین خوب و موثق تیاتر تلویزیون است وی در اجرای نکته ها و اسبایات هانقش خود را چنان با مهارت اجرا میکند که (بد را سیاتها) لقب یافته است .

او بد کمتر جمله آمد ، تا برای خودو همکارانش جمله ببرد ، نگداشتیم بدون مصاحبه برود ، بخصوص از بد وقت راجع به گل تازه بی که همیشه به یخن کرتی او سنجاق است ، سوالی در دل من جوشید و آنروز هم که دعوت رابه مصاحبه پذیرفت اولین پرسش راجع به گل سرخ تازه بی بود که بروی یخن کرتی اش سنجاق شده بود .

— این قصه ۲۷ سال قبل است او عشق من بود یک عشق بی آرایش هرد و همبازی دوران کودکی بودیم و یکجا با هم بزرگ شدیم ، قد افراشتیم و مهرورزیدیم ، آنروز یعنی ۲۷ سال قبل در راغ چهلستون باد و ستان واقارب میله داشتیم عصر که بخانه بی آمدیم از جلدان یک شاخه گل کوچک (گلبرگ) را کند ، به یخن کرتی ام سنجاق کرد و وقت بعد از مرگ هم این گل را پزوردم ، نکن ، قصارا



— هنر تمثیل را چگونه یافتید یعنی که آسان ؟
— نه ، مشکل . اگر هنر تمثیل آنقدر آسان میبود در هند همه لیب کار میشدند ، من در یک نمایشنامه در بار یک جمله را تکرار و تمثیل کردم که بار یازدهم ضعف کردم و نقش زمین شدم ، ده بار گفتم : (صاحب برای چاشت چی فرمایش مید هیسد) بقیه در صفحه ۸۴

دعوا بر سر سری دیوی بوسه

فلم خواست تا آن صحنه را بردارند و به کارگردان فلم هم تلکسی تقاضایش را ابلاغ نموده گفت در غیر آن مجبور خواهد شد اقدام لازم کند . کارگردان تقاضای سری دیوی را ندادید و گرفت زیرا قانوناً تهیه کننده مکان فلم در صورت اقامه دعوی سری دیوی مسؤول می شدند ، محکمه حکم کرد که آن صحنه را بردارند و تهیه بقیه در صفحه (۸۲)

هند سرزمین تعدد فرهنگهاست با وجود آنهم دختران فلم های هندی حاضر نیستند در فلم ها بوسیده شوند ، ولی به قول ((رومیش مهران)) کارگردان فلم ((پرو)) در یک صحنه این فلم متن چکوتی سری دیوی را بوسید ، قبل از به نمایش گذاشتن فلم سری دیوی موضوع را عادی تلقی میکرد ولی وقتی آوازه آن بلند شد سری دیوی از تهیه کننده مکان



د مرحوم استاد يعقوب قاسمی
له د ولسم تلين په مناسبت

دهيواد د شنه بن بلبل



هغه زموږ د هنراو هنرمند
روزونکی هیواد پوټلی او ټولټلې
گران سندرفار ي و هغه
زموږ د وطن د شنه بن یو نا آرامه
او خوش الحانه بلبل و چې په
خپلو ترانو او سندرو یې د پسر
خوږ من زړونه خوشحالول او د
مینی او محبت تخم یې په خپل
سخنرانیزه آواز د انسانانو په
زړونو کې کاره د هغه خوازه
آواز کلونه کلونه د هیواد په فضا
کې انگازې خورې کړې او اوښتم
قبر د کلونو د گرد جنو غونډیو
له شاخه غوږ ونوته راغی اولکله
د پسر لښوونو وزم او لکله
سهارنی برخه د زړه او دوق
مراوي شوي بانۍ تازه کوي او
شنی یې ساتی

اوهغه د موسیقۍ د لوی استاد
قاسم افغان مشر زوي يعقوب
قاسمی و چې د خپل سمپوزونډ
په اړه د وکی یې زموږ د موسیقۍ
مخفونه او مجلسونه تاون موساتل
په زړ ونوحاک شواوږ زړ ونوبه
پراخه او سپیڅلی د نیای حکومت
وکړ

استاد يعقوب قاسمی په
۱۲۹۶ کال وزیږید. پلار یې
هغه ته ځانگړي توجه درلوده
اوبه داسې حال کې چې د کابل
په رشد په ښوونځي کې په لوډت
بوخت و د خپل استاد پلار
قاسم افغان شاگرد هم شواو د
بقیه در صفحه (۸۲)



سپنا در مورد زنده گی اش حکایت می کند

چيزي راکه خورده نمیتوانم
شعونی باب است.
من کتاب های رادوست دارم که
کرکترها و داستانهای واقعی
زنده می رابیان کند. از عطریات
خیلی خوشم می آید بدین خاطر
یک کلکسیون عطریات دارم.
استراحت را خیلی خوش دارم.
من همیشه قبل از خواب در مورد
این فکر میکنم که من روزی ستاره
باشم که در داخل و خارج کشور
دوستداران هنر فم از من همیشه
یاد کنند.

محب زاده

نام مشهور شدم. یکمقدار دو-
ستان نزد یک از روی نوازش سرا
بنام ((دالی)) صدامیزند.
من رنگ سفید را خوش دارم
میتواند سفید خالص باشد و یا
ترکیب سفید با دیگر رنگها. سفید
رنگ انتخابی فامیلی ما است. بعد
ازینکه در جهان فلم قدم گذاشتم
رنگ زرد را هم پسندیدم زیرا
لباس زرد در فلم ما هم جذابیت
دارد.
من وقتی از خانه خارج میشوم
لباس ساری میپوشم. هرغذای
قابل خوردن را می پسندم صرف

((منجاری د هور ی)) که در
جهان فلم بنام ((سینا)) شهرت
دارد یکی از چهره های تازه-
سینمای هند میباشد. این ستاره
در آرزوی اینک روزی مانند هـا-
مالینی ستاره سابقه دار در-
داخل و خارج کشور از شهرت وافر
بهره دار باشد، به بینارو آورده
وی در مورد زنده گی اش چنین-
حکایت میکند: نام اصلی ام
((منجاری د هور ی)) است اما
بعد از بازی در فلم ((تک)) که
دایرکتور فلم نام سینار ابالایم
گذاشت در جهان سینما به این

دزیسور تیاتر

داشتم، نمایشنامه (نامه نگار شدن.
وسوگند) رابا حمید جلیا مشترکاً
دایرکت کردم، و کار آخری من
دایرکت نمایشنامه «انگشتر الماس»
نوشته مهدی دهاکوی است که
چندی قبل نمایش آن آقواز
یانت، این یک نمایشنامه کمیدی
و انتخابی بوده که در آن مسایلی
عرف و منحنات بیجا تقبیح میگردد.
همچنان در زرد یکی هاد رنسا-

من در رشته تیاتر در خان
از کشور تحصیل نموده ام. در سال
۱۲ بعد از ختم دوره سیرازی
همکاری ام رابا کابل تیاتر افراز
کردم، که کار نخست من در کابل تیاتر
دایرکت نمایشنامه ((تصدیق))
نوشته بشیر سالم بود، بعداً
د نمایشنامه های اتونوینیستی، کام
به سوی نور در نمایشنامه خانم
جان) نقش هایی را به عهد ه

داشتم، نمایشنامه (نامه نگار شدن.
وسوگند) رابا حمید جلیا مشترکاً
دایرکت کردم، و کار آخری من
دایرکت نمایشنامه «انگشتر الماس»
نوشته مهدی دهاکوی است که
چندی قبل نمایش آن آقواز
یانت، این یک نمایشنامه کمیدی
و انتخابی بوده که در آن مسایلی
عرف و منحنات بیجا تقبیح میگردد.
همچنان در زرد یکی هاد رنسا-

بقیه در صفحه (۸۳)

فکرشایعه را کرده‌ام

کوکبه: سلك اولی من خدمت به انر نمیگیم رقابت های ناسالم
بیماران است کم حرف استم نزول سینما را خیره میزند



ازدواج ژینوس واقعیت دارد

نزدیکش روشن سازی شایعه
به حجله گاه رفتن ویا از خوانس
وداع گفتنش درین این داعیه
را بدید آورد تا باوی مستقیما تماس
حاصل کم

چند روز پیش پسر از تلاش
خسته گی ناپذیری باوی توفیق
صحبت دست داد به نمایندگی
از دستداران اوازش بر سرش
های را باوی مطرح ساختم که در
ذیل بیا سخ های ان یکجا
میخوانید

س: محترم شمردن بین مسرور
علت دل سردی و دوری گزینی تا ان
از تلویزیون را در ره لوی موانع
فاسیلی بین تفاوتی منسوبان
بقیه در صفحه (۸۸)

کناره گیری اواز هنر ه جاهای
خالی هنرمندان می انزاید

ژینوس هنرمند اماتوری که
چهره بشاشش برده تلویزیون
را زحمت و اواز شور انگیز و شادش
دل ها را فرحت می بخشد از
عرصه چند ماه است اهنگ جدیدی
را در راه یو یا تلویزیون ثبت و
به هوا داران هنرش پیشکش
نکرده است این امر موجب است
نشر مضمونی در اخبار هفته را فرد
اهم ساخت

کسب توضیحات پیرامون گفته
های محترم شمردن بین مسرور
رهبر ارکستر جامی و همکار هنری

چهره‌ها و



کوکبه صرف در یک فلم نقش بازی کرده و وانانی که هنگام شوتنگ صحنه های ازین فلم حاضر بوده اند . اورا موفق میدانند . کوکبه در شفاخانه د و صد منتشر خارند وی قایمست است . مسا در شفاخانه به د بد نشروتم و فنی از او پرسیدم :

— چی گونه از لایه لای دیا و درمان بیماری به سوی سینما راهنر ایا از کرد ای .

— بالخبندی با شخم دان :

— تحقیق میکنم :

— نیمه تحقیق و نیمه مباحثه :

— کسی ازین خواهش کرد که در فلم (غیرت) نقش را که نزد یک به وظیفه ام است . بازی کنم . بد یعنی که من توسط ضد انقلاب اسپریشیم . بعد اورا که زخمیت د زمان میکنم .

— پس نقش شما . جالب است .

— ولی این طور نبود . فقط خارند وی در صحن شفاخانه ازین تحقیق میکنم . این بود نقش من . که من سخت از آن ناراضی امتم .

— پس حالانستما قطع رابطه کرده ایید .

بقیه در صفحه (۸۲)

در فلم شمال و جنوب ۵۳۳ هنرپیشه نقش دارند

نوشتن این فلم را چهار سال ریست بد و برداشتند . که در آن یکبار دیگر خنک بزرگ شمال و جنوب آمریکا به شکل بسیار باشکوه به روی پرده می آید . ساختن این نوع فلمهای پر مصرف و عظیم (سوپر پرودکشن) در تاریخ سینما همیشه ندرت بد یافته میشود . جندی پیش یک قسمت از فلم در تلویزیون نماش پشردان شد و پس از نظریات — تماشاچیان فلم بازیگران جدید و حوادث تازه که بیانگر جنگ شمال و جنوب بودند فنی ترکشت .

الیزابت تایلر هنرپیشه محبوب سینمای هالیوود در همین تازگی ها بازی در فلم جدید شررا بنام شمال و جنوب به پایان رسانید . فلمبرداری این فلم عظیم آمریکایی به کارگزارانی ریچارد — ت — هافمن دو سال پیش شروع شد . که یکی از پرمصرفترین فلم هایمیا شده اند . تنها بازیگران مرکزی آن به ۳۰۰ نفر میروند و در نقش های دیگران ۲۰۰ هنرپیشه نقش آفرینی میکنند .

گویند: من هنرپیشه بودم هستم

برسنر: حربه ای تو نیست . پاسخ : من صوری دیگر فکر میکنم . زمانی من تنها و کورکورانه . غرق کارهای خود بودم . ولسی اکنون فکر میکنم که باید خود را وقف مردم بسازم . زیرا انها معتقد استند که لمسازان کارهای طاقت فرسایی را متحمل میشوند . (مهیش بات) و برادرم بالای آنچه کارند میکنند . رنج میکنند . انه ایسه وقت زیاد معتقد نیستند . من کارکردن با ((شیبومیترا)) را دوست دارم . او آنچه را که تو میخواهی انجام میدهد . خود را اینکه بالای تو امر کند تو یالاین امر کن . به همین ترتیب (ویشوانا) را کار کنی . در عالون بد برای موحی از فعالیتها جریان دارد . بروند یوسران با یک آدم عضلاتی رفت و آمد دارد و من با استفاده از مرصت در این گیروند آریاوی چنین آغاز کردم .

بقیه در صفحه (۸۲)

نقش ها

سینا وون
تختة

۱۳

۵۲

Govinda
Kimi Kathar

گووندا هنرپیشه معروف سینمای هند است. صاحب بسیار جالب او را در صفحه ۵۱ این شماره به نشر رسانید. ایم که در آن پیرامون خود و کارهای هنری اش بسته تفصیل صحبت نموده است. در قسمت از - صاحب خود گفته. من بعد از عروسی مکل شدم. در زنده کن دوبار عاشق شده ام

گووندا
کیمی کتار



عزیزان خاطرات

آر، دی، ماته

کارگردان و فیلمبردار معروف

سینمای هند از خاطرات خود قصه

اردی ماته همین کارگردانی

کار است. را جگمار بسیار چانه
شهامت است. پرتیو راج
را شانس یاری نکرد

میکنند: دلپ کمار عاشق
میزند. امیتا به بچن با
باهمت بود. مدهو بالا

مترجم: مهدی دعاگوی

در خدمت بودند که کارمند ان مواد
مورد ضرورت خود را در برابر بیك
در دستخط در کتاب فروشات آنان
تا همین میگردند و سپرد را خیر ماه
وقتی معاش میگردند، به تصفیه
حساب میبرد اختتام
شعبه، بیمه، یکی از فعال ترین
بخش استود پیوند که برای رفیع
تکالیف صحی هنرمندان و کارمندان
آماد، خدمت بود و هرگونه معالجه
و تد اوی را، رایگان انجام میداد.
گلوب اسپورتی استود پیوند را اختیار
علاقه مند ان ورزش بود که گروهی
بقیه در صفحه (۷۰)

روزگاری ((بمبئی تاکنیز)) بیگانه
منبع تولید فلم هاد رهند بود که
در آن ((دیوینکاری)) و ((هما -
سواری)) در جوان تحصیل کرده
در صد رکارها قرار داشتند.
در این استود پیوند هنرمندان،
تکسیمین هارو سایر همکاران همه به
صورت یک سان استخدام شده
بودند، اداره جیان ایسین
استود پیوند، کلیه حواج و ضروریات
زیودستان را در نظر گرفته و تد ابیر
عاد لانه بمبئی گرفته بودند.
در این بیگانه استود پیوند تلمیر
داری، مغازه هارو دستگاه های



شطرنج بیاموزیم چند مشوره میتودیک

تعیه کننده: همایون محتاط



۲- بهای (پوتانسئل) های جنگی در شطرنج .

در شطرنج قبل از درگرفتن نبرد هر دو جناح متحارب ، دارای (پوتانسئل) ویا منابع ذخیره یی مساوی جنگی میباشند ۱۰۰ - نستن بها و کاربرد معقول و اقتصادی این منابع در تطبیق نقشه های تعرضی و تدافعی بازیکن ، موثر واقع شده و او را در راه نبل به برتری های کمی و کیفی و دست یازیدن به پیروزی نهایی کمک مینماید .

پوتانسئل (Potentials) ویا تشکیل منابع جنگی یکی از طرفین در بازی شطرنج عبارت از یک شاه ، یک وزیر ، دو رخ ، دو فیل دو اسب و هشت پیاده است . در ترمینولوژی شطرنج ، رخ وزیر را به نام (مهره های سنگین) و فیل و اسب را به نام (مهره های سبک) یاد میکنند . وزیر ، قویترین مهره در شطرنج است . بهای آن در حدودی معادل با دو رخ و یا یک رخ با یکی از مهره های سبک و دو پیاده است . ولی یک رخ و دو مهره سبک ، نسبت به یک وزیر ، نیرومند تراند . رخ ، از نگاه نیرومندی ، در صف دوم قرار میگیرد . رخ ، نسبت به اسب و فیل ، پرمهاتراست . یک مهره سبک با دو پیاده در حدودی معادل با یک رخ است . البته این امر منوط به آرایش مهره ها در لحظه معین آن هادروی بحاط است . گاه یک پیاده میتواند حتی زبان از دست دادن یک رخ را تلاشی کند .

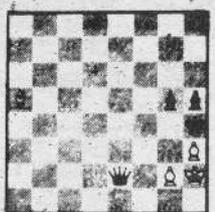
رخ ، در برابر دو مهره سبک ، ناتوانتر است . اسب و فیل دارای عین ارزش اند . یک مهره سبک (اسب یا فیل) معادل به

سه پیاده است . پیاده ، ضعیف ترین مغز در تیرو های شطرنج است . ولی نباید آن را همواره محقر و ناتوان شمرد ، زیرا بهای پیاده در انجلم بازی یعنی زمانیکه قوا ی کافی در روی بحاط جهت مات کردن یکی از جوانب موجود نباشد ، افزایش مییابد . در چنین حالت ، طرفی میتواند به پیروزی نایل آید که پیاده ، خود را تعرضی اخیر به جلو برده و بر مسند وزارت تکیه زند .

شاه ، پرمهاترین مهره در شطرنج است ، زیرا نتیجه نهایی نبرد به سرنوشت او بسته گسی دارد . تعرض مات کردن یعنی گرفتن شاه مخالف قربانی همه پوتانسئل ها در خور ارزش است . همچنان شاه ، از مهره های دیگر تفاوت دارد ، چونکه وجه تمیز آن در عدم توازن میان بها و نیرومندی آن نهفته است . در شروع بازی ، یعنی در گشایش بازی و در وسط بازی شاه ، مهره پست ناتوان و پایستی با همه امکاناته از آن دفاع شود ، ولی در انجلم بازی ، هنگامی که هراس مات شدن آن به وسیله شمار مهره های اندکی که باقی مانده اند ، نیرومندی ، نیرومندی شاه به میزان بر شگرفی افزایش مییابد یعنی بهای آن میان رخ و یک مهره سبک سمر میکند .

باید خاطر نشان ساخت که چنین ارزیابی ها و قیمت گذاری ها محصول تجارب و اندوخته های نسلمای استادان

شطرنج است که نباید به آنان به مثابه قواعد مطلق که همواره و تحت همه شرایط ، قابل تطبیق اند برخورد نمود . نه تنها در بازی شطرنج ، بل در مطالعه کلیه پدیده های علمی هنری ، قوانین ، استثنائات خود را دارند . به گونه مثال : اگر کسی نمای (۱) نظراند ازید ، خواهید پنداشت که سیاه دارای برتری است و موفقیت حتما نصیب او خواهد شد . ولی همحسابات چنین ساده نیست . در نمای (۱) سفید باد انستن این که او دارای برتری یوز میسونل Positionnel یا برتری وضعیتی است ، در فرو گذاشتن تسلیحات خود به زمین از شتابزده گی ، کارنگرفته و عملیات خرد کننده بی میبرد ازید .



1- Fe7 حرکت تدارک میبندید . 2- Fg3+ و آن مات را 1- ... Wf2 2- Fd6 ! معطل جمال ! به حرکتی گفته میشود که حرف با حفظ زمان حرکت را به طرف مقابل واگذار میشود . حالا در نمای (۱) سیاه بوظه سوگ سوینگ (Zugzwang) در افتاد است . سوگ سوینگ در ادبیات شطرنج به حالتی

گفته میشود که اجرای هرگونه حرکت به زبان طرفیکه آن حرکت را اجرا میکند ، تلم میشود . در ضمن جاوز پیفید نمیتواند خانه ۲۲ را ترک گوید ، زیرا در آن حال با (Fg3+) ویا (g3++) مواجه خواهد شد ، که در آن صورت نه پیاده سیاه در (g5) میتواند حرکت کند زیرا آن گاه نیز حرکت (Fe7++) تسلیم با مات واقع خواهد شد .

سیاه وزیر را قربانی میکند تا بتواند حداقل بعد از 3- Fxf4 gx4 بازی را سبای کند ولی 3- g3+ ! Wxg3 4- Fxg3+ و مات .

بدین ترتیب دیدید که موقعیت ناگوار شاه سیاه ، بهای فیل را نسبت به وزیر بیشتر گردانید . لذا چنین نتیجه میگیریم که بهای مهره و سوار را در شطرنج باید با در نظر داشت آرایش سایر مهره ها ، موقعیت ها و مواضع سنجش نمود و در صورتیکه در میدان نبرد توازن کیفی (یوز میسونل) برقرار باشد در آن حال است که میتوان به قیمت گذاری های که در فوق انجام داده شد ، با جدات انکار نمود . ادامه دارد .

قدیانعلی نقاشی پیشرفت است من است



مباحثه از لایلا یلدا

الی ۲۰۰۰ از تابلو های دارزی
امریکا - اتحاد شوروی در کشور
های مختلف فعلاً وجود دارد .
- اکنون چه تعداد تابلو های

آماده درد ستبرس دارید ؟
- فعلاً در حدود ۵۰ تابلو
روغنی خورد وکلان که برای سفر
به المان دموکراتیک آنرا تهیه نموده
ام در دسترس دام .

- راجع به سفر های هنری
تان اگر بیرس آياگاهی سفري
به خارج از کشور برای نمایش
تابلو های تان داشته اید یا خیر ؟
- خیر تاکنون به این منظور
سفر نداشته ام .

- اتحادیه هنرمندان باشما
در این زمینه یاری نرسانده ؟
- کاملاً نه، زیرا تابه حال
هیچ اثری به حیث یک هنر
مند در اتحادیه هنرمندان هو -
جود نیست و شاید هم به نظر
آنها من اصلاً هنرمند نباشم .

- به هر صورت برسیده
می توانم بیرو کدام سیک استید ؟
- من بیروسبک ماستر -
عبد العزیز خان می باشم .

- بهترین و والاترین اثر
آفریده شده شما نظر خود شما
کدام اثر تان است ؟

- بهترین اثر البته به نظر
بقید صفحه (۸۱)

های باشد چه تابلو های رنگ
روغنی میتواند تا ۱۰۰ سال
کیفیت و رنگ خود را حفظ نماید
در حالیکه تابلو های رنگ آبی
به ندرت میتواند تا زمان های
دیو بدون تغییر باقی بماند
مثلاً در اثر شعاع آفتاب تابلو
های رنگ آبی تغییر مینماید .

- منبع العالم برای شما در
قسمت نقش آفرینی تان چه بوده
طبیعت انسان یاچی ؟

- زیاد خوش دام از طبیعت
بیاموزم و طبیعت را نقش کم نهرا
طبیعت خود استاد است برای
آموختن رنگ های برای منعکس
ساختن زیبایی های طبیعی باید
به عرض برسانم که من از خیال
پردازی خیلی بیزارم و از آن هیچ
خوش نمی آید آنچه را که نقش
میکم میخواهم بر مینمای و ا تعیبت
استوار باشد .

- به چه تعداد از تابلو های
شما در گالری ملی کشور و همچنان
در خارج و در کدام کشورها آثار
هنری شما موجود است ؟

- در گالری ملی همین اکنون
به تعداد ۸ تابلو من موجود د
است همچنان در حدود ۱۰۰۰

- در زمان سلطنت امیر امان الله
خان در مکتب صنایع شاگرد بودم
بعد از سپری نمودن دوره تحصیل
از صف ۱۲ شعبه نقاشی همان
لیسه در سال ۱۳۱۵ شروع به کار
نمودم و از آن تاریخ به بعد تا سال
۱۳۵۰ در مکتب دارالمعلمین
هنگام و این مختلف من حیث استاد هنر
نقاشی ایفای وظیفه نمودم و سر
انجام بخدا ز سال ۱۳۵۰ تاکنون
مشغول هنر نقاشی به صورت غیر
رسمی در خانه می باشم .

- هیوه کارتان در هنر نقاشی
چگونه است ؟

- شیوه کار به شکل روغنی
است یعنی تابلو های من رسم
نموده ام اکثر آن از رنگ روغنی
استفاده شده است .

- تفاوت های قابل ذکر تابلو
های روغنی و رنگ آبی در چیست ؟
- مهمترین تفاوتی که بین
رنگ روغنی موجود است همانا
به کار بردن رنگ ها در تابلو

قربانعلی هنری نقاشی چیره
دست کشور ۲۶ سال قبل در -
قره بنی حصار کابل متولد گردیده
است و از جمله نقاشان ماهر
کشور می باشد که تابلو های
آفریده شده او هواخواهان خود را
تا خارج از مرز های کشور در طول
سال های سال داشته است .
اینک برای آشنایی هر چه بهتر
و بیشتر با این هنرمند تواننا
مباحثه بی ناری انجام داده ام
که با هم میخوانیم .

- محترم قربانعلی هنری
برسیده می توانم تحصیلات شما
در زمینه هنر نقاشی تا چه حدود
است از کدام سال بدین سو
روی کدام هدف به این هنر
علاقتمند شده و دست به کار
شدید ؟

شهبانو تریا:

اکنون سخن میگویم

فصله های خصوصی من

مترجم: حسام الدین برومند



Jetzt spreche ich
Soraya Estandiary

پیش از ازدواج با شاه ملکه ثریا ملبگار از یاد داشت

شاه چگونه بعد از طلاق با خانم دیقش ارتباط برقرار می کند

بود. انفلاسیون تقریباً سیری شده بود. این زمان مادرم در برلین مکتب میرفت و هنوز شاگرد خوردن سال لی بیشتر نبود. وی ((ایوا کارل)) نام داشت. مادرم آن زمان دختر جالب و شاشی بود. با مسو. های بور جلوه خاصی داشت. وی اصلاً در مسکو به دنیا آمده و اساساً از یک فامیل آلمانی نژاد بود. جد مادرم شغل تفنگسازی داشت که در ۱۸۶۰ به وسیله امپراتور الکسندر دوم به روسیه آورده شد و آمریکا فابریکه تفنگسازی میفرستد. پدر مادرم ((فرانسو کارل)) در شتراسبورگ آلمان غرب متولد شده بود، او که نماینده موسسه صنعتی آلمانی ((او. ا. ا.)) بود بایکی از دانشجویان گمان آلمانی بنام ((الماز لمر)) که پیشه رقاصه گسی داشت، عروسی کرد. عروسی سه فرزند بسرا پیش به دنیا آورد:

در اثنای جنگ اول جهانی، والدین بزرگم برای جارسال به سایرین تبعید شدند و در (زارانسک) سایرین برای بیش از صد فامیل آلمانی بنا هتگرین جای بود و پاش داده شده بود. پس از پیروزی انقلاب اکتوبر، والدین بزرگم با چند فامیل دیگر به آلمان غرب فرار کردند. مادرم که آن زمان سه

سال داشت، در مورد دولت جوان شوروی در یادداشتهایش چنین نوشته بود:

((وقتی از وقه و خواروبار ما که آنرا به شکال بالش ها آماده و در لاک های بزرگ مخفی ساخته بودیم، به پایان رسید، بایک گادی کوچک که به وسیله اسپ کشیده میشد، در زیر رگبار باران و سرانیز شدن سیلاب، روسیه را عبور کردیم. چندین هفته را در قلعه و استحکامات نظامی و کشتی های جنگی مخفی شدیم تا اینکه به بالتیک رسیدیم. در این میان در (برست لیتوفسک) اتحاد شوروی - آتش بس برقرار گردید. یک کمیسیون نظامی آلمانی فامیل های فراری را دستگیر کرده و یکجایی به برلین فرستاد. آنجا در برلین در محلی بنام ((موا بیت)) والدین مرا تحت بازرسی و بازرسی قرار دادند. اما به زودی رها شدند. مادری کلانم سال بعد به اثر مرضی سرطان درگذشت. پدرم کلانم به خاطر سرپرستی فرزندانم، زن دومی از برلین گرفت.

نام یکروز مادرم در شرکتی موسوم به (هانسرت) بایدیم آشنا گشت. مادرم آنوقت شانزده سال داشت. با جلد قهوه ای روشن، اندام خوشترکیب و چشمان نافذ، پدرم که در آن هنگام ۲۳ سال

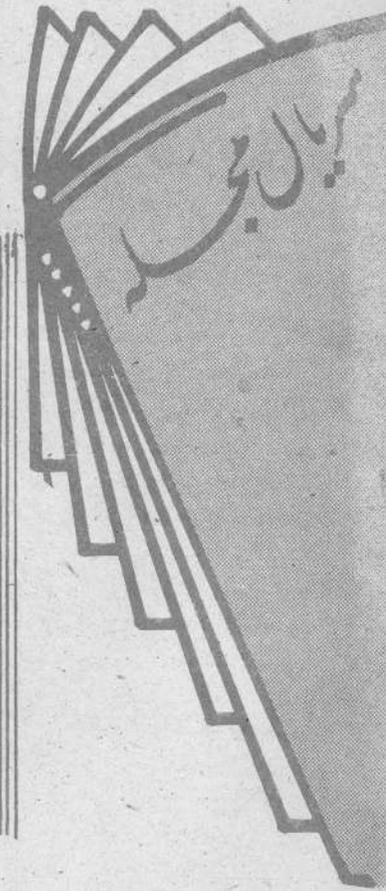
داشت جوانی قوی، هیکل چهارشانه بود. آنسود در نگاه اول عاشق هم شدند. مادرم در او آنیکه هنوز مکتبش به پایان نرسیده بود، باید در خلیل - اسفند یاری نامزد شد. پانزده ماه بعد این جفت جدید در منزل پدر کلانم، طبق احکام محمدی و - عنعنه ایرانی نکاح شده و به خانه شوهر رفت. آن دوده سال دیگر در برلین ماندند، همینکه دوره تحصیلات پدرم به پایان رسید روانه ایران گردیدند در ایران رضاشاه بهلوی افسر سواره، سلسله سلاطین قاجاری را سقوط داد و خود در ۱۳ دسمبر ۱۹۲۵ اعلام سلطنت کرد. وی به شهزاده گمان قاجاری، قناعت داده بود که با ایران فقط از طریق یک حکومت مرکزی قوی و نیرومند میتواند مدیریت شود. وی با بایستد. در ایالات گیلان و بلوچستان نیز شورشها را درهم شکستند. بختیار هان نیز کسی بسرازی برگشت والدینم علیه حکومت جدید شوریدند زیرا آنها دولت تازه به قدرت رسیده را مانع آزادی هایشان می دیدند. مگر پدرم منحیث یک فرد غیر سیاسی روانه دهکده گهواره شده و منتظر جوادت نشست. مادرم مدعی است که پیلوتان آلمان غریب بالای سرشان روزانه به پرواز آمده و اسلحه و پول به زمین فرود میبخشند. رضاشاه

میکشید شورش را به شکل خونین آن فرونشاند. برای مادرم این سالها، دوران هولناک و اندوه باری بود. هنوز مصایب جنگ روسیه را فراموش نمودن بود که اینک شاهد جنگی در زادگاه شوهرش گردید، دوری از وطن و اشتیاق رسیدن محکم به اروپا نیز تا حد ویدی فکرش را مختل ساخته بود. بالاخره رضاشاه با ارسال تلگرامی با کاکام روابط بالانسبه گرگ و میش برقرار کرد. هر باری که از - بختیارها نغری به تهران میرفت، هست های بلند دولتی برایش میدادند. مادرم درست در ششمین سالروز عروسی اش در ۲۲ جون ۱۳۲۲ امرا درزا - یشگاهی، که انگلیسها در اصفهان برای خا - نواده های خود ساخته بودند، به دنیا آورد.

مادرم در شفاخانه باد کور ((شافر)) که یگانه زن اروپایی در شفاخانه بود، دوست شد و او را در اتاق پذیرایی معاننان آورد. نام را تریا گذاشتند و آنهم به دلیل آنکه تریا از ستاره گمان درخشان آسمان است و نزد شرقی های یک مفهوم مقدس.

مادرم در روزهاییکه از شفاخانه مرخص شده بود، به پدرم گفت: بقیه در صفحه (۹۵)

مادر ملکه ثریا چگونه شد و ازدواج کرد



از ادبیات کهن

قصه‌های خصوصی

بقیه از صفحه (۵۱)

مختلف را بشکند. اما بدم آرام نگرفت در خزان سال ۱۹۳۷ ماد دوباره به ایران رفته و از طریق شوروی به اصفهان زادگاه بدم رسیدیم. سرکها بسیار خراب بود و سفر ما روزها به طول کشید. عاقبت مجبور شدیم سبزه‌ای و سنبله‌ها را در زیر شعاع آفتاب روی غروب شامگاهی بدیدار گشتیم. در برلین بدم قصه‌های هزارویک شب را به من مینمود. از بدین ((میدان شاه)) سخت تعجب کردم. بزرگترین ساحه شهر که با موزاییک فرش شده بود، شکوه و درخشندگی عجیبی داشت. بسر کاکام مراد - بازار رهنمایی میکرد. قالین بافان و جواهر فروشانی که بانقره کار میکردند، گرم کار یافتیم. آنشب من قصه‌های هزارویک شب را که از بدم شنیده بودم به گدی هام بازگفتم.

آوازخوانی هاوشمروخوانی ها و فانتهیزی های فنی شرقی در دهنم هنوز هم منقوشاند. بعد ها قصه‌های ایرانی دلچسپ را زیاد میخواندم. مادر کلانم یکی از خانه‌های شهری را در اختیار گذاشت. برادرم نیز آنجا تولد شد. بدم نقشه یک باغ کوچک و یک ویلا را ترتیب کرد. خانه کوچک ما باد یوارهای ضخیم پرانم رویایی و دل انگیز مینمود. چونکه مرکزگرمی هنوز در اصفهان وجود نداشت، زمستان‌ها اتاق‌ها با بخاری گرم میشد. اما چه اتاق‌های لوکسی که در هر اتاق آب گرم جریان داشت. بعد ها بدم خانه بزرگی ساخت که تازمان برگشت ما به اروما، مورد استفاده قرار داشت. بدم رهبری یکی از مکاتب صنایع اصفهان را به عهده داشت. شرایط در سردر سخانه در اصفهان مطلوب نبوده، فاقد حفظ الصحة لازم - محیطی بود. اما از ریختن خوشی یک مکب برای اطفال آلمانی افتتاح شد و من دروس را تا سال ۱۹۴۱ در این مکب که ((هلی منتل)) مدبر آن بود، فترا گرفتم. بعد هامردان آلمانی به سوی استرالیا تبعید گردیدند و زنان و اطفال شان دوباره به آلمان فرستاده شدند. یگانه‌کسی که باقی‌مانده فقط (هلی منتل) بود. (هلی منتل) بر علاوه دروس در فراگیری بیانو نیز مرفراوان کدک کرد. من نسبت علاقه مفرط توانسته بودم موسیقی را عمیقاً بیاموزم. در روزگاری که من منحیت شهانوی به درکار بودم (هلی منتل) مرا روزی رسماً دعوت کرد و من یاد خاطرات دوره تحصیل رازنده ساختم. هم پروگرام درسی مکاتب آلمانی را تعقیب و هم موسیقی یاد گرفته بودم و از طرفی بدم یک معلم آلمانی استخدام نموده بود که بعد از ظهر ها به منزل ما می آمد و رشته‌های لازم را به من درس میداد. من معلم رازید آزار میدادم. برشاخه‌های بلند درخت بالا میشدم و خود را در لای برگهانی بچمان میکردم و بعد به اصرار زیاد وی باین می آمدم. پلان‌های آموزشی هم دقیق بودند. بدینگونه من از دو جهان بهره گرفته بودم. جهان شرقی و غربی تعامل من هم به زبان بدم و هم به زبان مادرم بود. یکی از عوامل مهم رشد شخصیت من طبیعت بود. هنگام تعطیلات و رخصتی‌های دهکده ((گهواره)) میرفتم. آنجا بسیاری از بچه‌های کاکام نیز زندگی میکردند که هنگام بازی مرا از یاد نمیردند. در

خلیل، اینجا طور شاید و باید نمیتوانم طفل را با حفظ الصحة لازم مواظبت کنم. میترسم که به سان بسیاری کودکان ایرانی تکلیف جلدی و یاهم تکلیف چشم پیدا کند. باید به برلین بروم.

بدم متذکر شد: متا سفانه من نمیتوانم از اینجا بروم. هرگاه تو مایل باشی، با طفلت برو، من نیز به زودی در نیالت خواهم آمد. هشت ماهه بودم که همراهِ مادرم با عبور از بحیره کسبین به وسیله کشتی و بعداً با استفاده قطار، روسیه را به سوی برلین ترک گفتم. شش ماه بعد از اقامت ما در آنجا نزد والدین بزرگم بدم نیز آمد.

در بهار سال ۱۹۳۲ رضاشاه یک قرار داد جدید با کمپنی نفت کش عقد کرد که بیش از ۱۶ فیصد سود خالص متوجه شاه میشد. این قرار داد موقعیت ایران را بهتر ساخت و شرکت‌های زیاد به خاطر استخراج نفت با ایران بروتوکول‌هایی عقد کردند. رضاشاه متذکر شد:

انکشاف سریع ایران می طلبد که من کنترل مجموع مناطق نفت خیز کشور را در دست بگیرم. لذا تصمیم اینست که زمین‌های متعلق به بختیارها را خریدم. اری نام. یکی از کاکاهام که آن زبان وزیر جنگ بود، متذکر شد: جنابعالی، با این خواست شما بختیارها جدا مخالفند. این عمل یکوع سلب مالکیت است.

در نتیجه شاه تمام کاکاهام را به زندان افکند. مدتی بعد وزیر جنگ در زندان جان سپرد و برادر بزرگ بدم محکم به مرگ شد. متعاقب آن فرستاده‌های رضاشاه به حجره کاکام سر رسید و گفتند: شاه از معامله‌ی که با بختیارها صورت گرفته، متا سفاست، ولی چاره نیست. اوراق فروش زمین‌هایتان آماده است. آیا حاضر به امضا کردن نشاستید؟ کاکام هوشیاری را از دست نداد. با آنکه قیمتش را که اکنون دریافت میکرد، به مراتب کمتر از پیشنهاد اولی بود. ولی ناگزیر امضا کرد.

موازی با این جریانات، من در برلین بزرگ و وزیر گتر میشدم. به من دختر عصباتی مزاج و جنجالس می گفتند. از کودکی به حیوانات دلچسپی بیش از حد داشتم. بدر کلانم هر یکشنبه مرا در باغ وحش میرد. جاییکه خوراک شادی ها و فیل ها را برای شان میدادم.

تایستان‌ها قاعدتاً به سوی ((باترین)) قسمتی از بحیره شرق میرفتم. عکاسان مطبوعات و نشرات به عنوان تیبیک بودنم از من عکسبرداری میکردند. من از ریاضه‌های محصور و کم آب خوشی می آمدم، آنجا آبپازی کنم. زیرا از بحیره‌های بزرگ خسوف داشتم.

در آغاز سال ۱۹۳۷ بدم مادرم را مخاطب ساخت: ما دیگر نمیتوانیم در برلین بمانیم. بهتر است دوباره به اصفهان برگردیم. کاکام از حق خود به نفع شاه گذشته و در میعاد حبسش تقلیل آمده بسیاری‌های دیگر نیز از حقوق شان گذشتند. بدینگونه رضاشاه گوشید قدرت نژاد ها و قبایل

* شماری مهمل گوی، پیش از ایشان (جامی) گفت که در وقت خواجه خضر علیه السلام را بخوبی دیدم که آب دهان مبارک را در دهان من انداخت. ایشان گفتند فلط دیده‌ای خضر صی خواسته که بخورد روی و پیش تو افکند. تو دهان باز داشته‌ای و در دهان تو افتاده.

* شماری پیش از ایشان (جامی) فرزلی بخواند و گفت میخواهم که این نزل را بدروزه شهر آیینم تا شعرت پابند. ایشان فرمودند: مردم چه دانند که آن شعر تست، مگر ترانه‌ی بعلوی شعرت بپاویزند.

* روزی برف عظیم می آمد و باد سرد خفیف موجست. در چنین وقتی رشید و طوطا را در وقت صحبت ادب صابر پیدا شد، چه بایک یگر رابطه محبت داشتند و میان ایشان مباحثی و مطالبی میبود. ادب صابر دانشمند متبحر بوده و در فنون شعر مباحث تمام داشته بود. در زمان سلطان سنجر نشوونما یافته و در اصل از بخارا است. اما در خراسان کسب کمال کرده و انوری او را در شعر می پسندید و خاقانی معتقد او بود و مخالف او رشید را منکر چون در آن برف و سرما رشید بدرخانه ادب رسیده حلقه بردارد. کنیزکی بیسر درآمد و گفت کیست؟ گفتم رشید است و ادب را میخواهد. گفت خواجه ام در خانه نیست. رشید این بیت بر بدیعه گفت: آنکس که برون رود درین روز فرزند تراز او کرد گر نیست ادب شنید و سراز در پی او بالا خانه که بر پشت الا - بساخه بود. بیرون کرد و در جوابش بر بدیعه گفت: من خود پسر مرا می خوش پیدا است که در برین در کیمت

شکسته بندها

بقیه از صفحه (۲۹)

در آن صورت ما هیچگونه تد اوی کرده نمیتوانیم اما کسودی در کار ما وجود ندارد زیرا تد اوی ما به شکل عنعنوی بود و موسایل و سامان آلات ضرورت نداریم . هر : آیا به تربیه شاگردان ما در دست ورزیده اید تا این شیوه تد اوی حفظ شود ؟

ج : چون خودم این حرفه را نزد پدرم آموخته ام بنای سرانم نیز به علاقه مند فراگیری آن اند و این حرفه به شکل فامیلی در آمده که خوشبختانه از بنطریق شیوه تد اوی حفظ میگردد .



متد پیوخلکواریان ترسوه کر . خوخلک چی ویش توینوکیسی جنگیزبه دغه سیمه یوزل واورو او دخیل وحشت اوربریت به نتیجه کی بی د تدین او فرهننگ برتیمی ما نه له خاوروسره خاوری کر یو نو د هرات تاریخی اوید هس عایونه هم له دغو وحشیانه او انسانی غد برید ونوخچه به امان کی باتسی نه شول : له هغی جلی نه یوهم د هرات جامع مسجد دغه د سلیمانانو ستراوسپیخلی عبادت د عای و چی د چنگیزخان د کشورزی کجستک تولی او هغه دینسی توینوکی لیکرلخواو چار اوس اویزه بی رحمی وسزول شو . د مغولو له دغه وحشیانه ار انسان وونکی یوزل نه وروسته پنهلخس کاله د هرات بنار اود هغه تاریخی اوید هس مقدس مکانونه ورن اوویچار پاتی شول ترخو چی ملک سلطان غیاث الدین کرت به ۷۰۲ کال هرات و نیو او د ورن ویچار بنارسه جو و لو بوخت شو . د هرات جلی مع مسجد هم د ده له خوا بیرته ترمیم اوچو شو . له هغه وروسته بیاهم خو خو جمله دغه مسجد ترمیم شوی دی چی له هغی جلی نه د سلطان حسین بایقرا د سلطنت به وخت کی د امیرعلی شیرنوی لخوا ترمیم د یاد ولور دی . د هرات جامع مسجد اوس هم به خیل نول عظمت سره همانس تیگ ولار دی و زوی د هراتی مسلمانسو ورونود عبادت سپیخلی عایدی .

وای چی غنچه وخت چی د هرات خلکو تمسم ونیوکیسی عبادت تعای جو کر یه لازمه بی وبله چی د دغه عبادت تعای د جو و لو باره یو داس تعای و پاک کی چی له هره کبله مناسب اوسم وی ، نوبه محمدی مقصدی د بسونوخلور سرونه به بیلا بیلسو خلور و عایونکی به خاوروکی خشی کر ی او وروسته له تدی مودی بی بیرته له خاورو ورا یستلی و سی لیدل چی د بسونود ری سرونه و راسته شوی خو یواری یو سر چی د اوسنی مسجد به ناوخوا کی ختی شوی و ندی وروست شوی ، خلک دی نتیجی ته ورسیدل چی د هرات به تسول بنار کی د عبادت تعای د جو و لوسو لپاره همدغه محل مناسب تعای دی . د هرات د جامع مسجد د جو و لو کار د سلطان بویتیح غیاث الدین محمد بن سام د سلطنت به وروست و خونوکیسی شروع شو خو خرننگه چی د مسجد د جو و لو کار لانه وترسوه شوی چی سلطان غیاث الدین مر شو او دیندی چی سلطان شهاب الدین نومیده هم د مسجد پاتی کار ل دی کبله چی خوارنم شسا و ورسره مخالفت اود بنسلی د ولود سرته ونه شورسولای نوزوی بی سلطان محمود د خیلی پاچاهس به وخت کی د مسجد پاتی برخه جو و کره اویدی د ول بی هم دخیلی کورن اوهم د هرات

د هرات د تاریخ د سیمه د کورن

اطراف بیابان ها و صحراها ، هزاران خطر کمین کرده بود . بارها ، بارها ، پلنگ ها آنجا زیاد بود ، لهما من با تهور زیاد وارد آن محیط میشدم . من از کودکی عادت کرده بودم با تفنگ به داخل جنگلات بروم . من آنجا بیشتر برای شکار غزال - میرفتم . در ابتدا وقتی کوه بودم ، هنگام جان کندن یک حیوان ، پس از شکار زیاد میگریستم ، اما با گذشت زمان عادت کردم تا اینکه روز روزگاری - شکارچی شوهرم ، این پگانه مرد قدرتمند گشورم بودم .

در سال ۱۹۴۴ والدینم مراد راضفهان به کتب دی یگری که فرزندان تبعه خارجی انگلیسی زبان آنجا درس میخواندند شامل ساختند که توسط (مین ری دین) تدریس میشد .

در این آوان جنگ جهانی دوم تازه با بیان یافت و مادرم اشتیاق رفتن به اروپا را داشت . ده سال اقامت در ایران سالهای زیادی به نظرش می آمدند . گذشته از آن وی میگویند فرزندانش را تربیه اروپایی بدهد ، تا آنکه در آغاز سال ۱۹۴۷ (بدر صادرم موفق شدند که روانه سوئیس شوند و در سربک (سیکل) - منزلی را به کرا به بگیرند ، آنوقت زمینه راهی ساختن تا فرانسه و بیاموزیم ، آنجا تا خزان ۱۹۴۸ باقیماندم و بعد آهم در انستیتوت (لیزورین اوکر) سوئیس به تحصیل پرداختم ، هنگام تعطیلات والدینم مرابه (وینگن) و (لوگانور) از منا هلق دیدنی سوئیس بردند ، در (گمتاد) و (هرک سوریتس) توانستم مسابقات دگچسب سکی را راه اندام و خود برنده شوم ، در سوئیس خوشترین دوستان زنده می ام را یافتم : ماریا انتونیا ریلوان برنگال ، ماریا گرایسا - لیگوری از ایتالیا (اکنون مهندس سردرزم) ، گرشن واندا (اکنون با شوهرش در نیویورک به سر میبرد) . این دختران هفت سالی را که من در دربار بودم ، بدون اینکه موقعیت مراد بر نظر بگیرند ، مرا توحطاب کرده و صمیمانه مکاشفه داشتند .

در سوئیس بعد از ظهر یکشنبه ها ، اجازه داشتیم برای رقص بوم من حجب و کمرویی دوران مکتب را نداشتیم ، اما سرنوشت و حوادث چه زود تغییر می یابد منکه بحق دختر قشنگ و خوشگلی شده بودم ، خواستگاران فراوانی داشتیم ، بعضاً ایرانی های مقیم سوئیس به خواستگاری من می آمدند ، اما والدینم به خاطر تحصیلات هم را جواب می گفتند که منم چنین میخواستم ، خواستگارانم از هر قمان و هر طبقه ، از فامیل های پایین گرفته تا بسران سلاطین پاچاری ، بودند .

من به ازدواج اصلاً نمی اندیشیدم ، بلکه میگویم - شدیم به تحصیل تاریخ هنر پرداختیم و به لسان های زنده دنیا تسلط بیام ، در تابستان ۱۹۵۰ به سوی لندن رفتم تا تحصیلاتم را در رشته انگلیسی مطلقاً تکمیل کنم ، در همین زمان حوادثی در حال پستمن بود ، آوای مرزوری در گوشم زرمه میکرد که با بیست تن به سرنوشت بد هم .

من جرات گفتن آنرا به هیچکس نداشتم ، از شرط ترمیم و وحشت زیاد بعضاً خنده ام میگرفت ، اما یک احساس ناامیدی در من نیرومند تر و زرف ترمی شد ، که گویا دست سرنوشت زنده می ام را دریدم از چندی قرار خواهد داد . ادامه دارد .

از مطالب ارسال شده شما

نکته

بدره‌های محترمانه، هرگز بشرویی بچه‌هایی که سن شان کمتر از پانزده سال است سگرت نکشید، زیرا ممکن است دود سگرت شما که تنبکوی افغانی دارد آنها مزاج آنها را سگرت خارج می‌کند سازگار نباشد.

احمد امید انتظار

سه چیز در وجود انسان به ضرورت:

- ۱- نیرنگ
 - ۲- شکر
 - ۳- شکستن پیمان
- سه چیز نتیجه سه چیز است:
- ۱- بی‌وفایی نتیجه شکست پیمان
 - ۲- گشایش نتیجه رنج
 - ۳- آسایش نتیجه سخن

مارینا خوشه چین
از لیس‌خنده بچه‌جورجانی

خوش اشتها

دختری به رستوران گرانقیمتی در هالیوود رفته بود. در آن جا ناگهان متوجه شد که آلن دلون هنرپیشه معروف فرانسوی پشت میز مجاور نشسته است. دخترک مدت‌ها به او نگاه می‌کرد تا پیشخدمت برای گرفتن دستور غذا سر میزشان آمد و پرسید: «چی میل دارید؟» دخترک آهی کشید و به آلن دلون اشاره کرد و گفت: «آورا با چند دانه تخم مرغ!»

یاسمین صباح لطیفی

رازمه نقیبت

- یا کیزه باشی تا مردم از شما نگرند.
- موبد باشی تا همه شما را احترام کند.
- خندان باشی تا با رضی از دوش دیگران بردارید.
- خوش قلب باشی تا کسی را نرنجانید.
- راستگو باشی تا تمام مردم بالای شما اطمینان داشته باشند.
- مسلمه سعادت

چرا در جیبوتی زمین چاک میشود

مانند زخم بریده شده، بزرگی می‌تواند که زهر قشر نازکی از پوست به آهسته‌گی شفا یابد.

چاکه مذکور بازده سال پیش بوجود آمده است. تاریخ ۱ جنوری ۱۹۷۸ وسایل تختکی مرکز زلزله سنج شهر جیبوتی، که معمولاً هر روز ۲ تا ۱۰ تکان زلزله را ثبت می‌کند، بیشتر از ۶۰۰ تکان زلزله را ثبت نمود. جلو چشمان فزینکه آن‌ها این مرکز که روی منطقه یاد شده با هلیکوپتر پرواز کردند، منظره بی‌مانندی، قرار داشت. بسیاری نخستین بار دانشمندان شاهد پدیده بی‌بودند که چی گونه دوخته‌بی‌بزرگ از قشر خارجی زمین از هم فاصله می‌گیرند و قشر خارجی جدا می‌شود. در اثر برودت‌های حرکتی زمین، تخته‌های همجوار کنار هم لغزیده و گاه گاهی شکسته‌گی‌هایی نیز به میان می‌آیند.

مگمای که به سمت بالا راه می‌یابد، هر یک از قطعات را به جهت می‌کشاند، این حرکات افقی تخته‌ها، سبب می‌گردد تا اوقیانوس‌ها سالانه چندین سانتی متر فراخی یافته و بر اعظم‌ها از هم فاصله گیرند، یکی از مراکز این تحریک، منطقه شاخ افریقا به شعاری آید، درین جا تخته‌ها پدید آمده و هلالی زیادی نشا. های افریقای و هریس بایکدی بگردند هنده آنست که افریقای شرقی روه رواند، طوری که کاره‌هایش در امتداد نور رفته‌گی‌های افریقا در اثر حوادث سال ۱۹۷۸ در شرقی از میان بر اعظم جدا ظرف مدت کوتاهی، در حدود خواهد شد.

ترجمه: رهتاب

«در زمانه‌های کهن، روی دامنه‌های جنوبی بحیره احمر (بوتی) دختر دریایی نمایان گشت و در (سوکا) سرنوشت حزن‌انگیز انسان‌ها که با خنجر خورشید و زمین بایر و بی حاصل می‌زیستند، شکوه سرداد. چنین است روایت کهن در نواحی شمال شرقی افریقا که نام کشور جیبوتی نیز از آن نشأت نموده است.

اگر این خان، امروز ببارد بگر پدیده آید، مجزوی را تا شوا خواهد کرد.

در هر حال، روزنامه جیبوتی به نام لاری ویل، ضمن مقاله بی‌درمورد چاک شدن زمین در جیبوتی که از چندین سال بدینسو توجه پژوهشگران کشور های زیادی را به خود معطوف داشته است، چنین حدس زده است:

در واقعیت امر در بین نیرو رفته‌گی جویب-هرب که مانند اباندکس در کنار خلیج تاجورا قرار گرفته و بحیره ازل که ۵۰ متری زوفا از سطح بحیرت می‌تواند در حدود ۲۵ کیلو متر در زیر آب گزیده است، عرض این درز در بعضی جاها به هشت متر می‌رسد. عمق بین دیوارهای سنگی که باز است (سنگ‌های مگمایی) بی‌انتعاب نظر می‌خورد، مگما (ماده آتشفشان از هماغ زمین) خود را به طرف بالا کشانیده و منجمد گردیده است. این منظره



محرقات این تحریک عظیم مثلث انار (قارا) است. مثلث انار، از جانب خشک توسط سطح مرتفع ایتویا و تخته سومالیا و از سوی شمال توسط بحیره احمر و خلیج عدن محدود می‌گردد. یک صحرا و دشت تلم است.

در وظیفه اصلیت مثلث انار مدت زیادی، تناقض و تضاد نظر وجود داشت ولی اکنون روشن است که تخته هریس به سوی شمال شرق نزدیک شد می‌رود و تقریباً در مدت ده میلیون سال خلیج سانتی متر فراخی یافته و بر اعظم‌ها از هم فاصله گیرند، یکی از مراکز این تحریک، منطقه شاخ افریقا به شعاری آید، درین جا تخته‌ها پدید آمده و هلالی زیادی نشا. های افریقای و هریس بایکدی بگردند هنده آنست که افریقای شرقی روه رواند، طوری که کاره‌هایش در امتداد نور رفته‌گی‌های افریقا در اثر حوادث سال ۱۹۷۸ در شرقی از میان بر اعظم جدا ظرف مدت کوتاهی، در حدود خواهد شد.

روزنامه

بقیه از صفحه (۶۷)

تان شوم خیرات تان شوم اینبار از گنایم بگذرین ، ده آیند متکوار نخواهد شد اما رئیس تهرالسود چیغ زرد ، بان گوشک بی کفایت به درد نخور ، و مامور بیچاره کندی عذر و زاری هم جایی را نمیگیرد ناچار قلم و کاغذ برداشت تا مقرب بر طرفی اش را بنویسد . ولی هنوز قلم کنونی نکرده بود که باز هم هوس زاری و التماس و سوس به اش کرد و یا خود اندیشید : بی اغریب شاه خان یک دفعه دیگه هم دل به دریا بزن و بسک زاری نگه که کو اگه خدا که دل سنگ رئیس به رحم بیاید مامور

باز هم تلیفون کرد و وقتی بلی شنید عاجزانه نالید : از برای خدا - رئیس صاحب هفت سریال دارم - اگه بر طرفم کنی بیچاره میشم بر باد میشم اما رئیس اینبار نه چیغ زد ، نه غرزدونه هم فریاد کشید بل صدای از گلوش کشید که بسه انفجاریک بسبب می ماند و بیچاره مامور که صبح جایی هم نخورد بود و از گرسنگی دلش مالش میرفت از شنیدن صدای این انفجار زانوهایش سستی کرد - دلش بیحال شد و چار یلاق نقش زمین گردید .

و اما لحظات چندی نگذشته بود که باز هم زنگ تلیفون رئیس به صدا درآمد و همزمان با این تلیفون باجه رئیس نیز یالب و لوجو کشتال به دفتر رئیس رسید و رسماً شکایت کرد که چرا سرعت معین مותרها را روان نکرده است رئیس

گوشی را برداشت پنداشت باز هم همان مامور غریب شاه خان است که عفو تقصیرات میخواست و اینبار در حالیکه میخواست مجرم را در حضور شاکی بی آب کند حتی مهیب تر از صدای بسبب فریاد کشید : احق فصول بی همه چیز بان گوشک (اما اینبار رئیس به جای صدای جریگی مامور صدای شنید که بند دلش پاره شد بلی اینبار مامور نبود بل وزیر بود که با خشم و غضب میگفت : چه بد میکنی رئیس ، تو به توهین میکنی به یک وزیر . . .

اما رئیس نشنید که وزیر گرچه تحت زیر آشنانش سیاهی کرد فشارش که همیشه بالا بود بالاتر رفت و بعد رتبه با تمام طول و عرض وضاحتش از جوگی پایین افتاد و نقش زمین شد .

سنجاق

بقیه از صفحه (۶۷)
تا تکبیک های محیلانه بار فیکس بود ، از همان آغاز مرز یاد تر ساند ، و اما خود را تسکونی میدادم که کم از کم من هم چند بار چیز هایی گفتم .
آقای بار فیکس گرچه صرفاً چهل سال عمر داشت ، ولی موهایش کاملاً سفید شده بود که بابینی در از پیش چهره او را نمای میداد .
ارتوصیه نامه ام را خوانده پس از این که چند لحظه بادقت به سوپ خیره شد گفت : - باشد ، من فکر خواهم کرد ، اکنون جای خالی ندارم

اما برایتان احوال خواهیم داد . تا دروازه مرا همراهی کرد ، اما چون در اتاق انتظار ، د بگسر کسی باقی نمانده بود ، کسار پنجره ایستاد .
در حالی که به وعده نا مشخص او فکر میکردم از زبانه پایان شدم ، در واقع این مساله بر ارم چند ان ارزشی نداشت . مهم این بود که ملاقات سپری شده بود ، اما کاکا هم چسی خواهد گفت ؟ حتماً باز مرا ((نازدانه)) تنهیل)) خواهد نامید ، در حالی که من هم میخواستم از آقای بار فیکس

جواب قاطع ترداشته باشم ، در این لحظه قصه پس از آلفونس آله در مورد یک جوان به کار کبرای جلب نظر یک بانک دار سنجاقی را از زمین بلند کرده بود ، در ذهنم خطسور کرد ، فکر کردم چرا من هم از این حقه ، موثر استفاده نکند .
دو هر صورت در این آزمایش چیزی را از دست نخواهم داد ، خوشبختانه در بخن پالتو خود یک سنجاق داشتم ، آنرا بیرون کردم و با دست راست محکم گرفتم به وسط حیاط کیسه رسیدم ، تظاهر نمودم که سنجاق را از روی زمین بر میدارم . . .
از این حقه ، زیر کانه نتیجه فوری بدست آمد .
شنیدیم که کسی صدایم میزند :
- جوان !
- بفرمایید !
- آهالطف کرده ، یک لحظه بالاتر تشریف آورده میتوانید ؟
این بار با قلب مالا مال از امید ازله ها بالا شدم ، آقای بار فیکس در آستانه دروازه - اتاق کار خود قرار داشت ، او پرسید :
- آه شما که ام سنجاق

را از زمین بلند کردید ؟
با قاطعیت جواب دادم :
- بلی نه باید یک سنجاق هم ببهوده ، روی زمین بوفند .
آقای بار فیکس حرفم را قطع کرد ، گفت : یک عادت خوب و در خور توصیف شمارا صد اکردم که برای تان پاسخ قاطع را بگویم ، تا دیگر این جا سرگردان نشوید .
روی من حساب نکنید - شمارا به جهت سگرتز خود استخدا ام نخواهم کرد ، زیرا به نظر من شما آینه چند ان خوین در - پشرو نندارید .
- اما چرا ؟
- زیرا همین لحظه دستم که شما آدم زهاد قرآن کارسماز کم ادعا وی نهایت سردرگم و خجالتش هستند ، با چنیوسن خصوصیات کسی در تجارت - نمیتواند به شرفت سر میباشده باشد .
بد بمنتزب در فرجام پاسا پاسخ نهایی امانتی از نزد اورقم ، و یا خود گفتم طبعاً آنرا به عین شکل به کاکا بازگو نخواهم کرد ، فکر میکنم بهتر خواهد بود ، اگر اود رمورد تصمیم نهایی آقای بار فیکس ، چیزی نداند .

کهای جهان نما

عکسهای محافل خوشی و سرور شما را با کیفیت عالی تهیه مینمایند ، پورتیت های خوب را در همین جا عکاسی نمایید .
آدرس : شهر مزار شریف متصل شفاخان ملکن شمال روزه شریف



فداکاری

در محلی که سخن از فداکاری در راه عشق و عاشقی بود . (برنارد - شاو) نیز حاضر بود . هر کسی به نوبه خود حکایتی گفت . مثلاً یکی گفت : مردی معشوقه خود را بی حد دوست داشت . ناگهان معشوقه او در اثر مرضی قلبی وفات یافت . عاشق مذکور به حدی ناله و فریاد کرد که در همان ساعت جان سپرد . شخصی دیگری گفت : منم حکایتی را شنیدم . ام که معشوقی وفات کرد و عاشق گفت به پاس وفاداری در روز سم به تو خواهم پیوست و چنان هم شد . یعنی در روز سم پس از ناله و فریاد زیاد جان به جان آفرین سپرد . به همین ترتیب همه می حکایتی گفتند تا نوبت به (برنارد شاو) رسید . او گفت : عاشقی بی حد معشوقه خود را دوست داشت که یک لحظه بی او به سربرد . نمیتوانست از قضا بد معشوقه روزی فوت کرد . عاشق بیچاره بی حد بی سرس باشد و بسیار ناله و فریاد کرد . بی حد وفاداری ها از خود نشان داد . سروروی خود را با ناخن کد تا که از همین رنج سرد .

مردم پرسیدند :
چند ساعت بعد از معشوقه خود مرد
برنارد شاو گفت :
هفتاد سال بعد .

فرستنده : نفیسه آرزو صدیقی

تفریق المثلها

* دل که تنگ نباشد . سروروی
تنگ نیست .
* با ماه نشینی ماه شوی . با قمار -
باز نشینی تباہ شوی .
* هر سخن جایی و هر واسطه دار
خانه . مکرریانی دارد .
* بزد رخم جان کندن . تصاب
در رخم ریشوه . تفتیش .
* کابل بی برق باشد . بی آردنی
نطیه کننده . بلقیس بسمل

رسم و رواج

بسر کوهکی نزد پدرش رفته گفت :
پدر جان . چرا هنگام نکاح
مورسود امام دست همد پیچرا
میگیرند و با هم دست میدهند .
پدر آهی کشید و گفت :
بسر جان . این یک رسم و رواج
است . بویکرها هم قبل از شروع
مسابقه با هم دست میدهند .
فرستنده : هوسی حمید



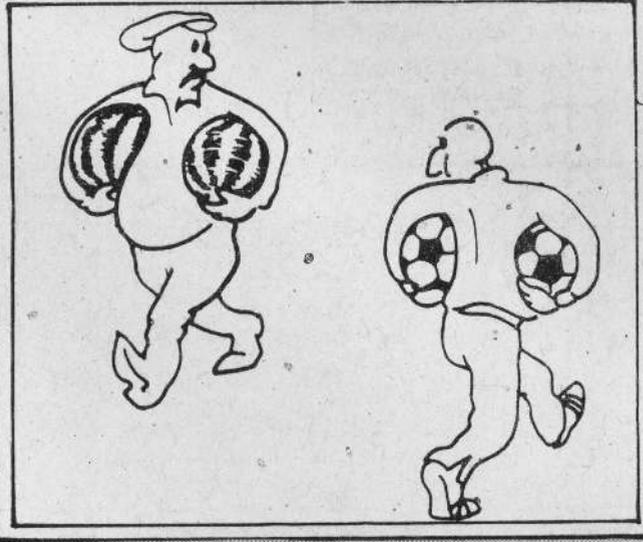
میراث

شخصی از دست خود پرسید :
- از پدرت چی میراث ماند .
دوست وی جواب میداد : هیچ
نقطه عقل او .
نفر اول می پرسد : پس او چه
کردی .

ارسالی احمد امید انتظار

گفتگو

اولی : د پشب خوابیدم
دومی : بعدش چی شد ؟
اولی : صبح بیدار شدم .



مصاحبه با چای

— ببخشید شما خود معرفتی می کنید؟

— پلی چرانی! اسم من چای است و تخلصم هیل دارم.

— معذرت میخوایم، میخوایم ستم از شما درباره سکونت و آدرس تان بپرسیم.

— تشکر از پرسش تان! سکونت فعلی ام که می بینید عبارت از موتر هیل ملی بس است و درین موتر ها خدمت در یورورنفا پیشه می کنم و...

— ببخشید کپ تانه گرفته به گل آنتا ب پرست بدل شود، شما غیر از موترهای ملی بس در منی بس ها و سه صد و دو هالی ده افغانستانی جرادیده نمی شنید.

— ولا دیگه چه بگویم؟ چسبون آن در پوره از دل و جان زاننده کی میکنند به خاطر یکس تمام عایدات به جیب خودشان انداخته میشه، ازو خاطر دیگه آنها برای خوردن من بیکسار نیستند. خوب! بیشتره چه بودم؟ — میخواستی درباره سکونت تان بگویی!

— ها! راستی و سکونت اصلی ام دفاتر و ادارات دولتی میباشد و به زینت بخش میزهای پیشروی مامورین هستم، گاهگاهی برای هوا خورن به خانه های میرمن که وقتی مهمان از دروازه پیشرا بیرون گذاشت، صاحب خانه میگوید: رفتین! اگه نی چای برایتان دم میگردم و اگر مهمان

شاه باشد و دور بخورد، مسه خدمتش رو میکنم. اس دیگه کارو بام زیاد اس. مقصد خوده میرسانم.

— خواننده های گرامی! محترب چای گهتتی های زیاد دارد اما انسوس که آخرین د تایق عمرش رسیده و بیاله رایکی از اندیوا ل های در یورور دست دارد و در حال بف کردن است.

صفحات (بومی خنده دار) (برای مرثه) تحت نظر ظاهر اسپرسی

هرکس به طریقی سرمان شکند تصاب جدا و نازاند اس شکند تصاب اگر شکند گومند نیست از نازان بپرسید که چرا اس شکند

ارسالی محمد اسحق از چارلز های حاجی پهنوب

نکته پرانی

- * میگویند موسیقی غذای روح - ایمان است. پس وای به حال روح ما مباد ست بخت این آشنیزهای امروزی.
- * درد نیاد ونوع مرد وجود دارد که زن هاراد رک نمی کند؛ مجرد هاروماهل ها.
- * مارغینکی بدون عینک نمیتواند نیش بزند.

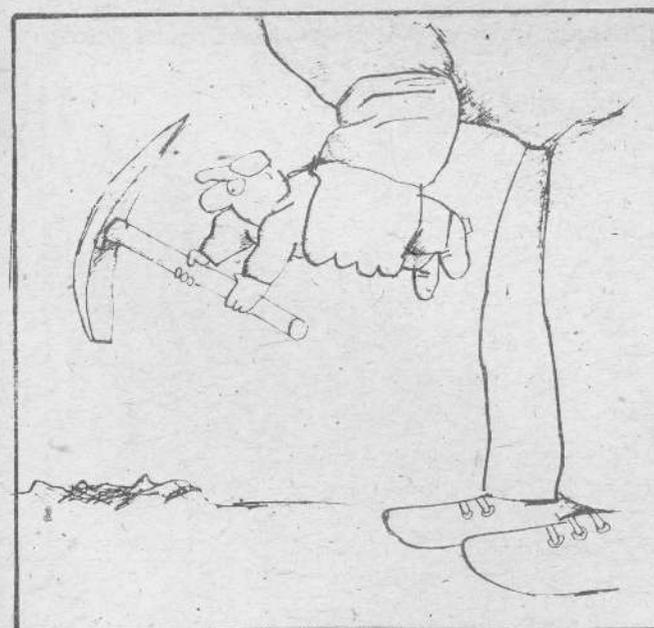
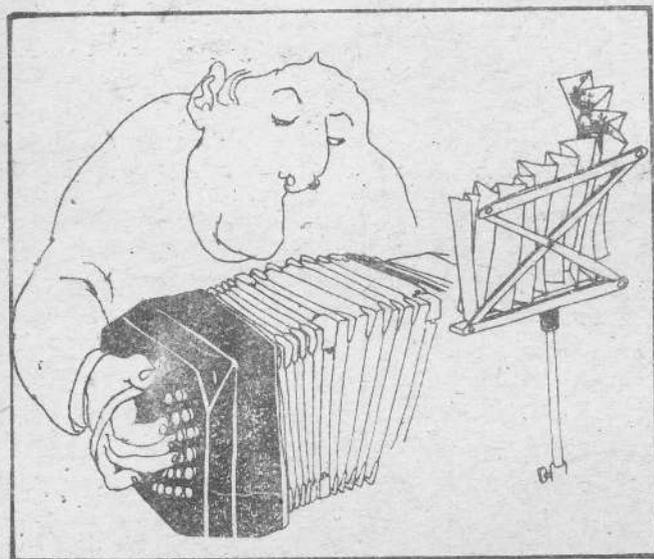
ارسالی ریتا ونوزبه خلیلی



یارب آن شوخ دلا زار شد آزارش ده
 عوض شیرو شوکسرترسی و آچارش ده
 زنج بی خرچی من بیند وگردد خوشدل
 عیش او تلخ کن وضعه بسیارش ده
 او خورد قورمه جلو هر شب وین نان و پیاز
 بعد ازین دال خذک هفته یکبارش ده
 چند روزی چون غمزه بی آردش کن
 بهرک نان دوصد گردش بازارش ده
 تا بداند که مرا عمر چسان میگذرد
 قرضش از سر بیران دیدش ده بیدارش ده

سید عبد العلی رحمانی

کارتون



حاضر جوابی ما

حاضر جوابی ریچارد برتون در
هالیوود زمانه همه است. روزی
که او نمايشنامه (ریچارد سوم)
اثر شکسپیر را روی سن بسازد
میکند. در موقع ادای این جمله
معروف (من کشورم را با شک
اسپهوس میگویم) یکی از تماشاگران
چنان گفت: آیا بایک خز حاضر
نیستی معامله کنی؟
برتون بدون اینکه خون سردی
خود را از دست بدهد، ناگهانی گفت:
چرا؟ لطفاً روی من
تشریف بیاورید.

فرستند و همیشه رها

(۲)

یک روز داغ و آفتابی یکی از
بچه های محل از پیرومردی داد
نایی میبرد.
باباجان از جهنم چه خبر
است؟ پیرومرد با حاضر جوابی و
خوشنودی میگوید:
هیچ بسم پدرت را آتش زدند،
وملایک بد نیال مادرت رفتند که
من از جهنم خارج شدم.

کمک

بسرک به مادرش میگفت:
مادر دره افغانی به من بد
میخواهم به یک پیرومرد بد بخت
بد هم.
پیرومردان مادر: خیلی خوب
که به فکر بیچاره ها هستی، این
پیرومرد چی کاره است؟
آن مرد تکت فروش سینماست.
ارسالی احسان الله صادق

سایه های طلا

۱. X مرامورد ملامتی قرار میدهند
که با کلمات بازی میکنند، و اما من
شمارا میبینم که با انسانها بازی
میکند.

۲. X کلاب ریشه خود را بو کرد
و گفت:

- ای بد بوی بی حاصل.
X برای بعضی ها به خاطر
معاش میدهند که بیدار باشند
در حالی که آنان اصلاً نمی توانند
خواب بگیرند.

۳. X مصیبت لکچرند هند و حرفی
در این است که باید در مورد
مطالبی که چیزی از آن هانمیدانند،
صحبت کنند.

۴. X غلطی هر قدر بزرگتر
باشد، با همان قدر با جدیست،
از آن دفاع میکنند.

۵. X آرزوی داشتن پسر، دختران
زیادی را به دنیا آورده است.

۶. X بسیاری صاحب طفل
میشوند، بدون این که هنوز طفل
بودن خودشان پایان یافته باشد.
XXX

مترجم حمید خراسانی

نوشتۀ محمد اسمعیل شمس‌غزنوی

زور بالای زور

تصیرات میخواهم. جناب رئیس به خدا از یادم رفت عفو کنید، اما رئیس خشمناک غرزد چتیانه بس کو احمق گوش کوچمه میثم ماموزار زد امرکتین ورئیس بازهم غریبند: ده ظرف پنج دقیقه مکتوب برطرفیته نسبت بی کفایتی در امور نوشته میسی ویرامعا میآری - - - فامید یچه گفتم، ویش از اینکه مامور جوابی بدهد باچنان شدف گوش رابه تیلفون زد که مامور بیچاره جتکه خورد ولوزید. بیچاره مامور برسرووی خود میزد وحیران بود که چه کند باخود می اندیشید اگه برطرف شیم بریاد میشم بیچاره میشم، اولاد ایم گشنه می مانن، وضمن این اندیشیدن ناگهانفکری به سرنزد گوش رابردانست به رئیس تیلفون کرد وقتی صد ای رئیس راشنید باهردم شهیدی - تمام زار زد: رئیس صاحب قربان

بقیه در صفحه ۶۳

نمی گفتند. خوب ماموزور رئیس رابه حال خود میگذارم می بردا - زم به شرح واقعه بییکه سرحد رئیس و ماموزور به شفاخانه کشاند: درست سرساعت یازده بجعه همان روز بود که تیلفون شعبه زنگ زد وهمان مامور پایین رتبه گوش رابردانست وگفت بلسی صاحب امرکتین، صدای غسور و ورنگه بی درگوش مامور شنیدن انداخت: بلی صاحب سزته بخوره بی کفایت به درد نخور مه دیوزنگشته بودمت که هشت بجه امروز ده موتره به خانه باجم روان کوکه از گارته سه به مگوریان کوچ کشی میکنند، وتوی کفایت تاحالی روان نکدی، مامسور بیچاره از شنیدن این حرفها جرقمن به پیشانی اش زد ویاخود دقت: ای تن قافل بریاد شدی، و آنگاه درحالیکه نفسش میزد عاجزانه درگوشی تیلفون نالید: عفو

خورشید استی رئیس اگه خدا نخواسته چیزی شوی بستم ریاست بی رئیس میشه. رئیس که از این ابراز تسلی مامور موهاش سیخ میشد ملتعب وسرا - سیمه میفت: نی نی مامور صاحب ای چاره نزن خدا هرده وچاره صحت بته که به خیر سرکاروزند وخی خود برم، اما بآنکه این دو - فرودست وفرادست در میان - تعجب که حتی خودشان رافسرا گرفته بود صمیمانه از حال یکدیگر جوآمیشند از گفتن اصل مطلب که چرا بیمار شدند خود داری می کردند ولی ضمن این خود داری هر کدام در حصه خود میدانستند که از دست توست ای مامور ((آسان جل)) لافری که به به ای حال و روز اقتیدیم ویا اینکه از دست توست ای رئیس هشت تن مانند که به مرض شدیم... اما اندازه نگهیداشند و چیزی

یک روز رئیس ویک مامور یک ریاست در یک شفاخانه در یک اتاقی زیر نظر یک دکتر بستری شدند و امسالموضوعیکه این یک یک هارا به دو مبدل ساخت. - همانا نظر دکتر معالج بود که یکی را مضم به بالا رفتن فشار کرد و دیگری را که همان مامور پایین رتبه باشد به پایین رفتن فشار محکوم ساخت. این دو مریض بنا بر مثلیکه میگویند در زندان حسی مثل یکدیگر دوست میشوند پس زودی درسی تسلی و دل داری یکدیگر شدند و با صمیمیت دستا دوست جان جانی از حال یکدیگر می پرسیدند که: مامور صاحب الهی به خیر جور شوی تره چی کند که دفعتا ناجور شدی توخونه فشارت بالا بود و نه زیاد از اندازه چاق بودی... و مامور هم ناله کان زار میزد: رئیس صاحب - نصیب دشمنان تره چی که



روز صبح نزد این آدم هولناک حاضر شدم. دفترش در یک تعمیر کوچک در آخرین چهارم بزرگ قرار داشت. در دهلیز با پنج و شش نفر روبه رو شدم. آقای بارفیکس به هر یک از مراجعین دوسه دقیقه وقت میداد، برای اشخاص محترم تر که باید بیشتر انتظار میکشیدند اتاق انتظار جداگانه‌ای که زیاد بزرگ هم بود، وجود داشت. قضایای ساختن و خستنه ساختن قبلی فراموشان یکس از بقیه در صفحه ۶۳

آقای بارفیکس در پاریس به حیث یکی از هوشیار ترین تاجران شهرت داشت. او بسیار چشور بود، با سرعت حساب میکرد و مردم را خوب میشناخت. کاکام بوژیرن که در فکر یک آبنده خوب برای من بود، روزی برایم گفت: - حتما باید به حیث مکتور آقای بارفیکس شامل کارشوی درحالی که توصیه نامه کاکام را باخود داشتیم، یک

مترجم: حمید خراسانی

کتاب

طنزی از فرانسسه

خپل فال وگورۍ!

(شنبه)

تپه رتبه مامورته توصیه کيزي چي په دغه ورځ دخپل آرمڅي ته ورته شسۍ څخه چي آرمڅي د جمعې ورځ په کورکي تيره کړي وي اود خپلي بنسې له بي خايه ناند ريو او نرمايشونو څخه بي اعصاب نورمال نه وي.

په دغه ورځ به ناخايي خوښي درته پيداشي ۱ امکان لري چي د ا خونسي به د ناواي په دکان کي د بي نوبته ډوډي ترلاسه کولوي.

خوښي نجوني دي هونسياري وي ۲ څخه چي مجرد مامورين به دغه ورځ خړلي زي پري اووتوکړي دي د ريشي د فتونوته څي.

نارينه دي د کورله جارو کولو څخه ډډه وکړي ۳ که نو د اوني ترپايه به بي جارويه لاس کي وي.

(پکشنبه)

که په کميسيون پوري دي د کار دخلاصيد وکړم اميد ترلي وي له هغه څخه لاسرومينځه ۴ څخه چي له تا څخه د تيلفون اوپريزيدي سپارښت مستحقين ډيري دي.

رسمي کارکوونکي به رسمي وخت کي دليلاي شيانود اخستلوپه چانس ليري.

د آيس کريم شتلوبه وخت کي ډيه پوره مه راباسه ۵ هسي نه چسي د آيس کريم په خاي دي مچان ترستوني شونه شي.

د دي له پاره چي بظنون د سروسيه گڼه گڼه کي درځني ونه لويزي ۶ نوکمرند له ياده مه باسه.

(دوشنبه)

که چيرته دي واوريدل چي يودانه باد رنگه به شيبته افغاني دي نو مه حيرانيزه څخه چي يودانه هگړه له ديرشوکه نه ده.

زړه دي غواړي چي رشتياووايي ۷ خودرواغ دا اجازه نه درکوي چي ډيه دي په رشتياوچليزي.

د مکرويانو هلکان چي د سروينستان بي په خت کي د ازيکي جارويه خير بپروي يادي وينستان لنډکړي اويادي د حشراتو ضد داروواخلي څخه چي اوس په مکرويانو کي تودي اوبه نه شته.

هر وخت توره دريشي مه اغونده ۸ څخه چي خاوري اوډوري به درځني زړنده گڼي جوړ کړي.

(سه شنبه)

که د زړه تکليف لري اويادي اعصاب کمزوري وي ۹ نوکچالان مه بيه کوه څخه چي د بي بي اوريد لوسره سکه ونه کړي.

په داسي جيب کي پيسې مه زده چي پوستکي ته دي نيز دي وي ۱۰ څخه چي جيب وهونکي دي په پاکی باندي ورسره غوڅ اوژول نه کسري.

زړ تر زړه په کورکي بولورپاشي وکړه ۱۱ که نو خسک به دي پوستکس وپاسي.

سرله اوسه د زړي لپاره د سکرو اوډيزلوبه ټه کي شه.

(چهارشنبه)

څوک چي غاښونه نه لري ۱۲ د هغو لپاره به غذا پيټه او حلوا ده.

هغه هم د زيارتونو ترڅ ۱۳ د عاشقانولپاره د زيارتونو ترڅ د ملاقات او خيرات به چانس موجود دي.

سلاسي خوښي په ورته پيداشي ۱۴ امکان لري چي دا خوښي به په بناړي سروسي کي د تش څوکي ترلاسه کول وي.

د اختر او وډونو په ورځ دي هلکان کوشپښ وکړي چي په کومه نجلسره

د تظيفا درياست په نوم د مچانو پيغام

رارسيدو په درشل کي د دغه
لهاي مچانوبه لاندې شرحه يـ
پيغام صادرکړي دي ۱
د بناړ د تظيفا تود رياست قدر
منو غږ و اوزمو غمخوړو يارانو ۲
ستا سې له هغې باملرني څخه
چي زمونږ د ژوندي بائي کيد واود
نسل د پيوالي به خاطر موجوده
ده ۳ د مچانو د تولني غږ يد بناړ
د کوڅو د تولومچانوبه نماينده گي
د زړه له کوسې مننه څرگند وي ۴
بنه خبروچي په دي راوروسته
وختونوکي د تيلود نشتوالي به نوم
ستونزه تريو بڼايه ليري شوي ده ۵
خود اچي ستاسي د پاکولو برسول

د بناړ د کتافوله مند وقونو
څخه د کتافوډ ارا ليقا څخبر
راکوي چي دروان کال اوږي د



مين نه شي ۶ که نووروسته به د مچ غوندي لاسونه مروي ۶

(پنجشنبه)

هغه څوک چي په بي لاس ډوډي خوړي ۷ نوکيڼ لاس دي د کاسي
له پاسه بنوړي ۸ که نومچان به ورځني په کاسه کي ولويزي ۹
که پلورونکي (هتيوال) دي پلارهم وي ۱۰ چي په قسمونو ونه لويزي
پخت دي بيداردي ۱۱ څخه چي خواښي به ميلنه درکړه راشي
د واکوه چي د بريښنا د برح مامور د رياندي مهربانه شي ۱۲ څخه چي
بيگانه ته په تلويزيون کي هندي فلم دي ۱۳

(جمعه)

که په کورکي دي زړه به تنکيزي نود سباورن به سچله کي د بېچاره
له هغه څخه سود اړنيسه ۱۴
هغه څه چي له تانه ورک دي بيدابه بي کړي ۱۵ خوه دي شرط چي
د کهنه فروشي څخه ورته ونيسي ۱۶
مالوميزي چي ترکاري ډيره خوړي ۱۷ خودي ته دي پام اوسه چي اميب
درته په کيڼ کي ناست دي ۱۸
که د خپلو دوستانو کره ميله شوي نو ډوډي بي ټوله خوړه ۱۹ خو
د دنيا په هغه اوډغه سرخېروباندي د جاما غزه مه خوړه ۲۰

دري گونی اتحاد

خه موده بخوازموز به کوچه کی د پاکتر کتنه پراستل شوانه لوجه بی و لیکل چی: ((د ماشومانو د ناروغیو معالج)) . پاکتر به دغه کتنه کی یوتن د یانسان او بیچگاری و هلولیاره هم شریک کړي و ه خوره خو تیر میاشتوکی هیڅ ناروغ بیدانه شو چی د پاکتر کتنه ته دي ورشی اوبدي حساب د . د کان کرایه هم ورباندې تاوان وه . مگر هغه بله ورځ چی د کتنه ترڅخه تیریدم او هسی می ورته بام شو چی دننه کتنه له خلکو ډک وه او حتی یوشمیر باندې د بلیو په لاره کی خپل نوبت ته سترگس په لاره وو . کله چی

خو دغه هاخوا ورځنی تیرش که کتل می چی د پاکتر د کاروې د آیس کریم دکان خلاص کړي دي او کله مې د پاکتر د کتنه په خپو ورباندې گڼه گوڼه وه . مالا به دي خبره جرت واهه چی ناخپه می پنځه شپږ گامه ورباندې د رملتون په لوجه سترگی ولگیدي . که کورن چی د همدغه پاکتر بخوا . نی کېږد او یانسان والا د میز تر شا په یولاس خلکوته دارو ورکوي او په بل لاس ورځنی پیس را شمیري په د رملتون کی گڼه گوڼه هم له کتنه او آیس کریم فروش څخه که نه وه .

د دغو درېو صحنو په لیدلو سره راته ثابت شوه چی د آیس کریم په دکان کی ناروغان تولید یزي او پاکتر بیاله د غو تولید شویو ناروغانو څخه نیس او درملتون والا د پاکتر له غنی نسخی څخه د پیسو بند لونه تولید وي له هغی ورځی چی دغه دري گونی اتحاد منع ته رافلس دي نو د کوخی د اوسیدونکو په نه د دوه شوي .



لاتراوسه به دغه نوم مو تونه زمون دغذایی زیرمود جورا و تا لاکولوسو لپاره نه دي رايستلی . به تاسی باندې نور هم زمون اعتماد له خوا څخه خو خو محله زیات شوي دي . همدغه راز دوي د دغه بیغام په لړکی د مگرو بونود لیز د ولوسه برخه کی له بلان څخه د زیات کار زمه کړي ده او پاپی خرگند کړي دي چی د شرایطو د مساعد والی به صورت کی به د تنظیفاتوله سند و قونو څخه د د اوطلبانو لسی د خلکو کورونو ته هم راستوي . خو د کورونو په بخله حیوکی خپل تاریخ رسالت ترسره کړي .



یعنی کسان د بیچگاری په مقابل کی یا حساسیت لري او یا هم پانیزې . د دي له پاره چی د ونوله بانک سره د ونود مرستی به وخت کی دغو کسانو خپله ونډه ترسره کړي وي نو د ونی بانک ته مشوره ورکول کيږي چی د دي کار له پاره څسک تریه کړي . خو د دغو تعلیمی اوتریه شویو څسکو په وسیله د داسی د بیچگاری په بحای له ونه ورکونکی څخه ونه واخلي .

نوم اومقام ترلاسه کوي . پروانه لري چی سر پوه هر نوم مشهور شی . لکه هدف له نوم ایستلو څخه دي . په دي باب د دي ژبی یو متل دي چی : ((د رجري بنشین نام بکش)) . همد اطنز لیکونکی دي چی بی نومه بی نښانه خلک د نوم اونښان خاوندان کوي ، او همد اطنز او انتقاد دي چی ناپیژندل شوي خیري د امرنو په مقابل کسی د پیژندلوي او اعتبار ور گړوي . که چیرته له ماسره د خپلی موسسی په خریداریوکی د طنز لیکونکی سو د انتقاد نوم مرسته نه واي نسو د ریاست خوکی به می په خوب کسی هم نه واي لیدلسی .



د طنز لیکونکو له برکته

تول پیشرفت او ترقی د طنز لیکونکو د انتقاد و نوم حصول بولی . نوموړي به دي نظر دي چی هرڅومره د طنز لیکونکو له خوا څوک انتقاد شی ، هماغومره به تولنه کی شمسه و هتر بران چی بخواد گوډ . لهوتشولواو وجیب ډکولود ریاست د خدمتو د یوز او اوس د دغه ریاست برحال رئیس دي . خپل

بقیه از صفحه (۵۵)

در آن معروف بازی (بدمنتن) و گزوه می هم به بازی تینیس میر- داختند و به یک سخن که ماحولی بود آنگاه از صدق و صفا و صمیمیت و یک رنگی همه یکسان بودند. تبعیض خورد و بزرگ، امرویان و کازرگان را فراموش کرده بود و در آن وجود نداشت آن روز را به خاطر دارم که (اشوک کمار) آمرلابراتوار بود و حرفی از تمثیل و هنر نمایشی ننموده است. آنروز را هم فراموش نکرده ام که (دلپ کمار) در قلم (جوار ناتا) مقابل (مردولا) ظاهر شد و بسیاری از مردم گفتند این جوان در دایره فلم هادیس باقی نخواهد ماند، در حالیکه همرویین فلم (مردولا) بسیار شهرت گرفت.

زمانی را هم به خاطر دارم که برای اولین بار موقع یافتن آزادانه و با استقلال فکری از یک فلم (اد پویکارتی) فلیمبرداری نمایم برای این پیش از آن، هم امور تخنیک فلما- به ویژه فلیمبرداری به دست خارجی ها بود. زمانی میسر شد که کار فلیمبرداری (مغل اعظم) به دست من گذاشته شد. در این فلم (چند روهن) در نقش شهنشاہ اکبر- (سپرو) در نقش شهزاده سلیم و (نرگس) در نقش نقش انارکلی تعیین شده بودند. کار فلم آغاز شد و هنوز هشت رسل فلم تکمیل نشده بود که (چندر- موهن) ناگهانی در گذشت و کارگردان مجبور شد که در کاست فلم تجدید نظر نماید که این امر مدتها به دراز کشید.

(آر-دی-ماتا) کارگردان و فلیمبرداری نامدار سینمای هند که در هنر پرتوان او چون منبع نور بود درخشش و خاموشی ناشد نیست میا فریاد:

در سال ۱۹۲۴ وقتی کالج دهلی را تمام کردم برای فراگیری بیشتر معانم آلمان شدم. در آلمان تصویر بر این بود که وقتی میتوانم به موفقیت نایل ام که لسان آلمانی را خوب بلد باشم که این امکانات برام میسر نبود. از آن جا به نیویارک رفتم و به زود ترین فرصت کارهای علمی را در دستوری معروف (فوکس قرن ۲۰) آغاز کردم و در رهجوی اساسات فلیمبرداری به تجربه اندویدی در-

بخش لابراتوار نیز بر آن اکتفا مدتی در نیم سال این فراگیری به طول انجامید و بعد به وطن برگشتم و در دستوری بمبئی تاکیز شامل کار شدم. چون (اشوک کمار) در بخش لابراتوار تحصیل و تجربه بزرگ نداشت لذا جایگزین را برای من واگذار نمود و خود وارد عرصه سینما و تمثیل شد.

در سال ۱۹۴۱ نخستین فلم (اشوک کمار) پویکارتی را بنام (انجان) فلیمبرداری نمودم. مدتی کار من استقبال میشد، تا آن که (همانسواری) چشم از جهان بست و استقلال کار استودیوی (بیبی تاکیز) به پایان رسید. در این جایز امون چند بازیگر مشهور سینمای هند، صحبت هایی بی شایه دارم:



حایل بود، شکل یک جهنم را به خود گرفته بود. از این جهت تا پایان عمر، زنده بقی رادر حال مجرد، با مادرش سیری کرد. بزرگترین رنج او، بیماری قلبیش بود و بزرگترین وسیله خوشبختیاش بدیاری از همانان در وستان دربارتی ها بود. او بول زیاد به دست آورد و همه را خرج کرد و در پایان عمر زنده گسی



... این چه حال است اگر به صحت او آسیب برسد؟ ولی پیش از آن که کارگردان - پاسخ بدهد، برتهوی راج غریب (توبه تاشانی شونتنگ فلم آمدی یاب منظر مدخله در کار دیگران) مادر را کجور، سراز نشیندن صدای شوهر، دوباره به چوکسی نشست و دیگر صدای از او بلند

کار یافتن به زود ترین فرصت آواز به قائم کرد و به سکوی بلند شهرت و موفقیت زانو زد و عزت یزد هر دل شد. وقتی ما برای تهیه فلم (مغل- اعظم) به راجستان رفتیم، در ایستگاه ترن، هزاران هزاران هوا خواه او در ایستگاه گرد آمدند بودند تا او را از نزد یک ببینند. تلاش های مخفی کردن دلپ کمار از انتظار، چندان مؤثر نشد و واقع نشد برای این که سردم پیوسته فریاد میزدند، تا زمانی او را ببینیم، بر نمیگردیم. چاره نبود جز این که دلپ صاحب ظاهر شود. این منظره در طول عمر بی سابقه است. برای اینکه در حدود بیست هزار بیست زن و مرد کودکان بیمار را که آرزوی دیدن او را داشتند، روی چهارپای ها آورده بودند. منظره یک بیرون بیمار خلی جا -

بول قابل توجه برای بیمارانی که به دیدن او آمده بودند. در لیب کمار در رهجوی استعداد بی نظیری که دارد، هنرمند وسیع الصدر و وسیع النظر بود و انسان بی نهایت پاک و شریف و با معاشرت است. او در نقش خود بسیار عمیق فکر میکند و در کوچکترین رمزی از رموز هنری نقش، تأمل و مداخله فراوان به خرج میدهد. در یک صحنه فلم مغل اعظم، پس از دستگیری انارکلی شهزاده سلیم (دلپ کمار) به ناراحتی تمام نزد مادرش میشتابید و درخواست رهایی او را مینماید. در این صحنه، (دلپ کمار) بعد از یکبار و آراسته گئی لباس در گردن استودیو به دستن آغاز میکند، آن وقت، با وضع آشفته و نفس سوخته وارد صحنه میشوند و صحنه به قدری موافق به خواست کارگردان واقع میشود که کارگردان بیدرنگ برای کف میزند و این کف زدن به خاطر این بود که کارگردان نگفته بود که او چی کند. این خود او بود که صحنه را ساخت و پرداخت. بسیاری را عقیده بر این است که دلپ کمار در کار کارگردان انسان مداخله میکند. ولی از آنجاییکه من او را نیکو بشناسم، عمل دلپ مداخله، نه بل که منتهای علاقه مندی او را به حرفه و هنرش نشان میدهد چه او در هر رشته بی ارزشته های سینما توگرائی، به حیث یک شاگرد پژوهشگر و کجکا و جستجوگر به کوشش های دقیق پرداخته و سرشته بی به دست آورده است.

برای کارگردان

موتی لال:

این هنرمند جوان مرد از وستان نزد یک من بود و کارگردانی را به مشوره او آغاز کردم. نخستین فلمی را که کارگردانی و فلیمبرداری کردم (گجری) نام داشت که در آن (تویا) و (موتی لال) همبازی بودند. (موتی لال) انسان ظریف طبع بود و با همه همکاران باگذاده روی و صمیمیت برخورد میکرد. او انسان صاحب دست و دل باز بود و در موضوعات بسیار پیشی یابی افتاده هزاران کلمه را خرج میکرد. زنده گسی زناشویی او به علت تضاد های فکری و روانی که فیما بین او و همسرش

او، دچار حسرت و پشیمانی و افلاس و در به در می گردید به طوری که حتی فلم آخرینش نیمه ماند و او چشم از جهان بست. فلم نیمه مکل او به دریافت مدال های طلایی نایل آمد که متأسفانه این افتخار را به چشم ندید. برتهوی راج بدراج کجور (برتهوی) یکی از بزرگان سینمای آن روز بود که در فلم (مغل اعظم) او را از نزد یک دیدم و طوریکه لازم بود او را شناختم. این هنرمند خیلی به حرفه اش علاقه داشت. در قلم (مغل اعظم) به اقتضای صحنه فلم، قرار بود شد و فریاد برآورد:

وید هویالا

عشق ورزی کارسان نیست این جاست که صحنه خیلی حقیقی جلوه میکند. (مد هویالا) ستاره بی بود خوش ریخت و صاحب اندام متنا - سب و زیبای در خورتوجه بود. آن روزها موضوع عاشقی او دلپ کمار به جز چند مورد خاص دیگر بسا افسانه روز بود، ولی به علت خشی بدید آید. او به خاطر کاربرد این هدایت چندین بار تنفس خود را عمداً بند میکرد. کارگردان استعمال یک نوع ادویه را پیشنهاد نمود، ولی او توسط قید نمودن تنفس خود، سرانجام صحنه را مطابق خواست کارگردان انجام داد. در جریان فلیمبرداری همین صحنه همسرش حرکات او را تعقیب میکرد تا آن که کم حوصله شد و فریاد برآورد:

عشق ورزی کارسان نیست این جاست که صحنه خیلی حقیقی جلوه میکند. (مد هویالا) ستاره بی بود خوش ریخت و صاحب اندام متنا - سب و زیبای در خورتوجه بود. آن روزها موضوع عاشقی او دلپ کمار به جز چند مورد خاص دیگر بسا افسانه روز بود، ولی به علت خشی بدید آید. او به خاطر کاربرد این هدایت چندین بار تنفس خود را عمداً بند میکرد. کارگردان استعمال یک نوع ادویه را پیشنهاد نمود، ولی او توسط قید نمودن تنفس خود، سرانجام صحنه را مطابق خواست کارگردان انجام داد. در جریان فلیمبرداری همین صحنه همسرش حرکات او را تعقیب میکرد تا آن که کم حوصله شد و فریاد برآورد:

لب بود. همینکه دلپ کمار از ترن خارج شد، نوازه هایش صدا کردند: (مادر ک بزرگ) ما درک - بزرگ... دلپ صاحب بیرون آمده، او را نگاه کن. بیرون در حالیکه از روی چهار پای به شکل خود را بلند میکرد. دلپ کمار توجه شد و نزد یک آمد و دست خود را روی پیشانی او گذاشت و برایش سلام کرد. بیرون در حالیکه اشک هایش جاری بود، گفت: (دیگر از زندگی) دلپ صاحب پیشوی بالانرا زکند و بیجا سال عمر کنی... بعد دلپ کمار یک مبلخ

آشنایی با ستاره‌گان ورزشی جهان

قهرمان پرتاب گلوله

موترسیکل رانی میناید ۱۰۰ ار در مسابقه بین المللی (مینی موتسر سیکل) به حجم ۵۰ سانتی متر مکعب (سی سی) کوچکترین اشتراک کننده بود. این مسابقه در اطراف شهر بود ایست صورت گرفت.

اولف تیرین از چهره های موفق ورزش پرتاب گلوله از آلمان در ماکراتیک است او در سال ۱۹۸۹ به موفقیت‌های چشمگیری در ورزش پرتاب گلوله دست یافته و به مقام قهرمانی نایل گردید.

هندبال آبی

تیم ملی هندبال اتحاد شوروی در مسابقات اروپای بر قهرمانان یوگسلاویا و آلمان قدرال مسبقست. در این ارتباط تیرین تیم در محابه خود گفت: هندبال آبی مراحل رشد و تکمیل خوشتر میباید. به نظر من در این نوع بازی رول گولکیر مهتر میباید. گولکیران سرزوب شت مسابقه را تعیین میکنند. ضمنا تغییرات در قوانین و مقررات این نوع بازی به میان آمده است. حالا بازی گان صرف ۲۵ ثانیه توپ رانزد خود نگاه میدارند و متخلفین مدت ۴۵ ثانیه اخراج میگردد این گونه نوآوری مجربان مسابقه را فعالتر و پنامیک گردانید است.

اولف که ۲۷ بهار زنده گسی را سپری نموده در شهر زیبای برلین زنده گمی میکند. ۱۹۵۰ ار (یک متر و نود و پنج سانتی) قد دارد و وزنش به ۱۲۰ کیلوگرام میرسد وی در رشته اکتساب تحصیل میکند. چنانچه در سال ۱۹۸۲ او با پرتاب گلوله به فاصله ۲۲٫۶۲ متر و یارد دیگر در سال ۱۹۸۹ با پرتاب گلوله به فاصله ۶٫۲۳ متر توانست رکورد جهل نی را قام سازد.

اولف تیرین نخستین ورزشکار جمهوری آلمان در ماکراتیک بود که در بازیهای جهانی سولمدال طلا را کسب نمود. او در این مسابقات به شکل غیر منتظره و خیلی دراماتیک توانست در فاینل به مقام قهرمانی دست یابد.

اولف تیرین از دوایج نمود. پدر یک بصر میباید و در یکی از محابه هایش میگوید: من همیشه کوشش نموده ام تا در همین رشته ورزش به کام اداه دهم. علاقه زیادی دارم که از تجارب سایر ورزشکاران این رشته نیز چیزهایی بیاموزم. تا همین تجارب نوین را در اجرای مسابقات به کار گیرم.

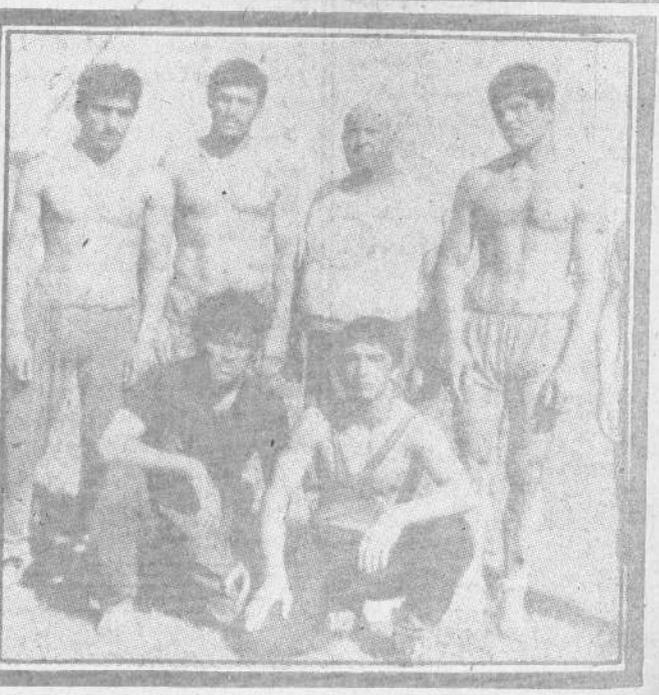
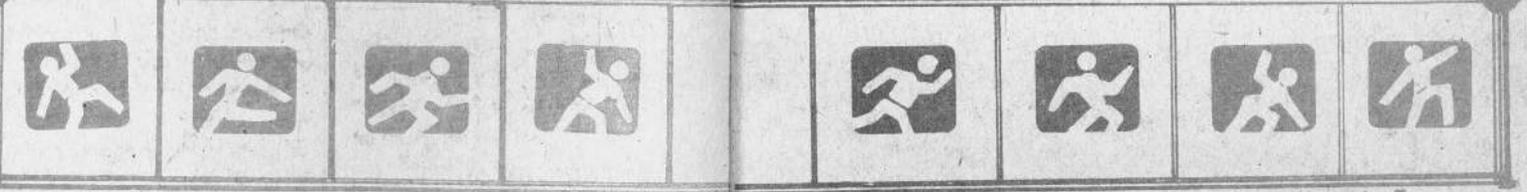
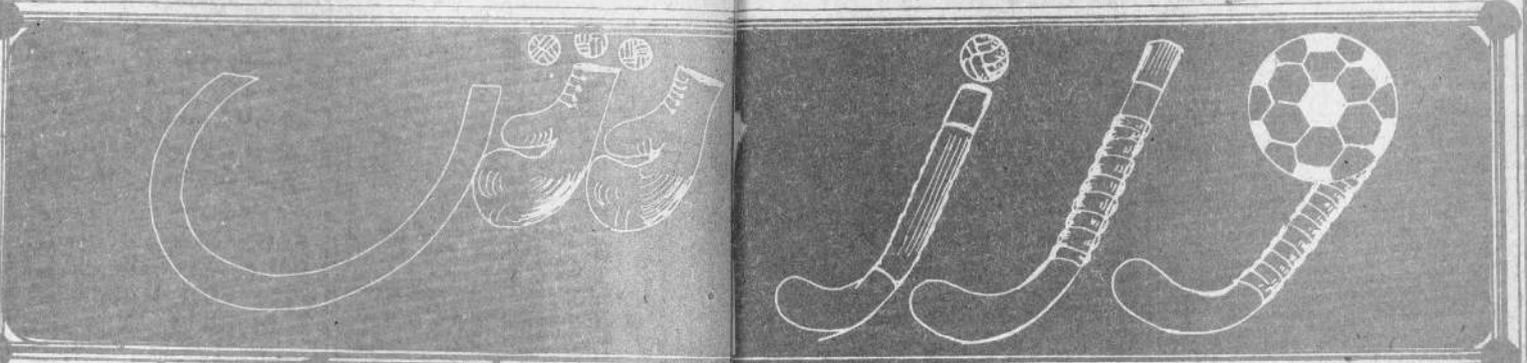
موترسایکل سوار کوچک



در کدام سن میتوان موترسایکل رانی نمود؟ کابورتالماشی - کود که پنج - ساله هنگری به بهترین شکل



د ایر گردید. در سالهای اخیر زنان جود و باز جایانی توانسته در میان دیگر زنان جود و بازمدال طلایی مسابقات را به دست آورند. باید گفت که زنان قادر استند اکنون در این نوع مسابقات همبها مانند اسپه سواری، قایق رانی و نشان زنی و شطرنج با مردان مسورانه رقابت نمایند و حتی در برخی مسابقات رقیب جناسیتکی پیکنگ بانگ و اکو باتیک مردان وزنه نان به شکل جوهره های ورزشی فعالانه حصه گرفته و همراهمردان افتخارات زیادی را کسب نموده اند.

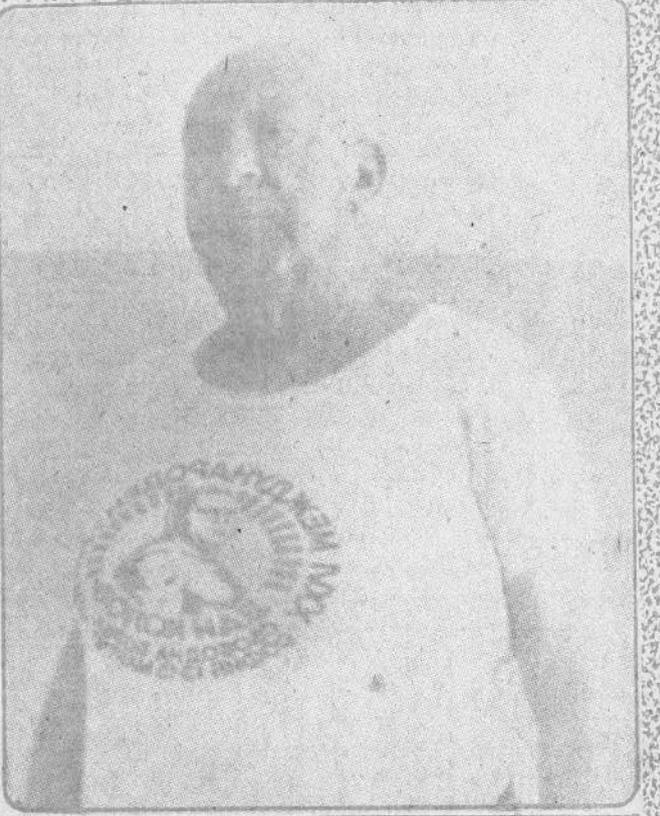


آزاد و تریه شاگردان چنین روشنی انداخت: مدت سی سال میشود که با کمیته دولتی سیورت همکاری دارم. هم اکنون به صفت رئیس فدراسیون پهلوانی و سرترینر ایفای وظیفه مینامم. به تعداد ۶۰ نفر از نوجوانان و جوانان را در رشته پهلوانی تحت تربیه دارم. گذشته از آن با عده ای از کلب های آزاد که تعداد آن به چهارده کلب میرسد، در رشته پهلوانی همکاری مینامم و اگر خود ستایی نشود تا اکنون جمعا به تربیت بیش از هزار نفر شاگرد نیز هست گماشته ام که هر کدام آن ها اکنون پهلوان نخبه و محبوب کشور ما اند که در سطح ملی و بین المللی بحیث چهره های موفق و ممتاز شناخته شده اند. پهلوان نظام به پاسخ این بقیه در ۹۲

میان زنان است. وی برای بار اول دختر خویش توانین جود و باز را - آموخت. سپس به تعداد شاگردانش افزود گردید. بعد ها یکی از دختران کتابی را به نام ((جود و برای زنان)) تحریر نمود. کانسو تمرینات تجربی جود و باز برای دختران عملی نموده و ابانکرات و نوبتهای در این ورزش به میان آورد. گرچه ورزش جود و باز در جاپان مانند سایر کشورها به آهسته گی رشد نموده، با آن هم اولین مسابقه جود و باز در سطح جهانی در سال ۱۹۸۰

نخستین زنان جود و باز

کانوکی از زنان کشور جاپان مؤسس ورزش جود و باز -



نظام - خلیفه بزرگ پهلوانان ما

این بار صحبت از پهلوانان شهری است که سازمانگشتی گران بوده و هم اکنون نیز خلیفه بزرگ پهلوانان کابل است. کسب یکصد و هشتاد و نهمین مرتبه از پهلوانی را به حیث پیشه اصلی زنده گیش برگزیده و از نوجوانی زما نیکه هفتاد و یک سال پیشترند است. در روزهای روزهای ملی مسابقات پهلوانی در بادام باغ، سیاه سنگ و دامنه علی آباد به راه میافتاد. در آن زمان مسن پهلوان قوی پنجه و شناخته شده می بود. کنترسی جرات میکرد با من روزی مسابقه دهد و اگر هم چنین کسی پیدا میشد، مسابقه برایش دشوار بود. پهلوان نظام این سابقه دار مترق و نیم متروغی خانه هایش در حدود بیست و پنج سوار را به آسانی بر میداشت و تاد و تیرین مسافتها انتقال میداد. درین مورد سخنانی هم از خودش می شنوم که میگوید: در گذشته هاد رویدها، میله ها و برگداری روزهای ملی مسابقات پهلوانی در بادام باغ، سیاه سنگ و دامنه علی آباد به راه میافتاد. در آن زمان مسن پهلوان قوی پنجه و شناخته شده می بود. کنترسی جرات میکرد با من روزی مسابقه دهد و اگر هم چنین کسی پیدا میشد، مسابقه برایش دشوار بود. پهلوان نظام این سابقه دار

تاریخ موسیقی ایران

نو قند ان محترم موسیقی شما زیاد کلمه (سر) (لی) (سوال) را شنیده اید . وقتی کلمه موسیقی به میان آید سه کلمه فوق را با خود دارد . یعنی اجزای هند و وجد انانید بی موسیقی اند اگر سخن از موسیقی کلاسیک است یا لایت و اگر از موسیقی شرق است و یا غربی عناصر فوق را شامل است . اگر پارچه آهنی (سر) یا (لی) نداشته باشد ویژه گسی موسیقی را از دست میدهد .

سر : کلمه سانگرت است به معنی آواز مؤثر که گوش انسان را را نیک بیندیرد . و یا به عبارتی دیگر : هرگاه شمار اهتزازات یک فرکانسی صداد رنی واحد زمان منظم باشد در نتیجه آواز طنین دار و مقبول به گوش می رسد که آنرا ((سر)) گفته می توانیم و هر گاه ارتعاشات نامنظم باشد آواز بدون طنین و ناخوش آیند است که آن را بی (سر) میگویم . مانند آواز مرکب زاغ و چکش کاری - آهنگران و غیره .

اما در موسیقی آواز بعضی از سراینده گان یا آله موسیقی بعضی از نوازنده گان یا کم سر و نوازگان که بی سر مطلق به آن گفته می توانیم .

هرگاه آواز یک خواننده معیار تعیین شده فرکانسی یک نوت را بوره نه کند یا از اندازه فرکانسی محدود شده زیاد باشد در نتیجه آواز مؤثریت خود را در گوش شنونده از دست داده و شنونده بی تفاوت به آن گوش میدهد و در بعضی خلق تنگ میشوند طوریست اهتزازات یک سینک یا اکتاو وسطی به اثر تجربه فزیکس قرار دیل تعیین شده :

- ۱- سا ۲۴۰ فرکانسی
- تانیه
- ۲- ری ۲۷۰ فرکانسی
- تانیه
- ۳- گ ۳۰۰ فرکانسی
- تانیه
- ۴- د ۳۲۰ فرکانسی
- تانیه
- ۵- به ۳۶۰ فرکانسی
- تانیه

۶- د ۴۰۰ فرکانسی

تانیه

۷- نو ۴۵۰ فرکانسی

تانیه

۸- سا ۴۸۰ فرکانسی

تانیه

هرگاه آواز یک خواننده با یکی از هشت نوت فوق تماس کند و لی صیارا بوره نکند مثلا آواز کم سر باشد چه عوض ۲۴۰ فرکانسی در تانیه در (سا) ممکن است ۲۳۵ یا ۲۴۰ تانیه باشد

این آواز کم سر است و هر گاه اگر ۲۴۵ یا ۲۵۰ فرکانسی در تانیه باشد سر بالا است که در هر صورت آواز خواننده ضعیف و مستلزم تنه های شاقه می باشد .

تفاوت فرکانسی ها را نظریه به محیار اصلی آن صرف موسیقی دانان یا تجربه و یا آنکه گوش سر عالی دارند تشخیص می نمایند و لی مردم عادی به آن بی تفاوت میمانند و اگر تفاوت زیاد باشد شنونده های عادی را این نوع پارچه های موسیقی خلق تنگ و عصبانی می سازد و موسیقیدانان سر

نعم حتی سالون گستر را ممکن ترک کنند . آواز یک خواننده وقتی سر مطلق پیدا میکند که صدا از خود جوهر یا جواهری تولید کند و شنونده را صرف نظر از آن که امور شعری آن را بداند یا نداند یکی از حالات حزن یا نشاط بدد یا موقع شنیدن شوند و را وجود ثانوی ببخشد .

یاد داشت : فرکانسی های که در بالا مطالعه گردید هرگاه به ترتیب هر کدام آن را در همان زمان یک تانیه ضربه زد و کنید یعنی در چند اهتزازات هر سر مشك ((زور)) یا بالایی را میبندد و بر مگر اگر هر کدام آن را تقسیم دو کنید باز هم در یک تانیه واحد شمار اهتزازات سینک (هم) و یا چوب بیره (سا) را که شروع کرد بدیدد شما می توانید به همین ترتیب فرکانسی های سینک های زیر تریوم ترا بیدد کنید اما به شرطیکه اهتزاز

بطرف هم از ۴۰ فرکانسی در تانیه کم نشود و از ۲۰۰۰ فرکانسی در تانیه زیاد نشود که قابل شنیدن از نظر فزیک صوت نیست .

فرکانسی های نوت ها امروز معمولاً در پروگرام سازی موسیقی توسط کمپیوتر مورد استعمال دارد که امیدوار است در آینده های نزدیک کمپیوترهای خانه هم وارد بروجای میباید .

در صورتیکه نوآموزان محترم موسیقی از روی تعقیب این سریال تدریسی را داشته باشند باید با حوصله مندی نکات ذیل را در نظر بگیرند تا هنرنمندی با (سر) و (لی) را بیابند و بسواد موسیقی را فرا بگیرند :

۱- هارمونی هارمونیک آلات در پیرو موسیقی را ایجاد نماید و نوتیوم خرید باید برای سر کردن به نرفنی آن بدیدد و بعد از سر نمودن از آن مراقبت جدی نماید .

۲- در آثاری نواختن بکه به اندازه ضرورت بزنید زیرا فشار زیاد هوا داخل دهانه هارمونی بهما هارمونی هارمونی بی سر می نماید .

۳- آله موسیقی مورد نظر خود را بعد از سر کردن صرف برای خود تخصیص دهید یعنی به اصطلاح (هردسته) نماند .

۴- از شنیدن موسیقی های بلند و گوش خراش که حتما بی سر می را در قیال دارد خودداری کنید .

۵- از شنیدن نیت های کله که کیفیت خود را از دست دادند و تأثیر یکار در های که مؤثر آن سرعت مناسب را ندارد و صدا را بی سر می سازد محلولو گیری نماید .

۶- در تمرین روزمره تفاوت سر های کویل و تیور یعنی خفیف و تقیل را با دقت به خاطر میباید .

۷- در صورتیکه آواز خوانسی می کنید با حوصله مندی کامل روزمره قبل از ناشتای صبح و شستن دهن آواز را با یکی از آلات سر شده تمرین دهید البته در نوت های پایین تارشتهای صوتی گلر آماده گردد .

در بامراعات نقاط فوق هیچگاه

نواوز دل سرد نميگرد و برعكس
ارتقا مينمايد .

لس :

لي عبارت از حرکات منظم
اجسام به درجات مختلف سرعت
ميباشد . و بيايه عبارته ديگر :
لي پديده طبيعيت است که شما در
طبيعت زياد آن را پديده وحسي
نموده ايد . مثلا حرکات منظم
نظام شمسي يعني به صورت منظم
تبديل روز به شب ، تبديل فصل
فصول ، ماه هاي قمری حرکات
منظم قلب ، رفتار يکخواخت ساعت
و صداها مثال ديگر :

اگر (موسيقي) را جسم تصور
کنيم . (لي) روح آن را اگر موسيقي
را (روح) فرض کنيم ، لي (جسم)
آن است .

داشتن (لي) غالباً در انبسان
فطريست و کم اتفاق ميفانند که
کسي باشد ، البته مشوره
استاد در اول ضروريست .

هر شاگرد نواوز اولين درصوبه
سپتي را زير نظر استاد بالسي
شروع ميکند . مثلاً اگر شما به ترتيب
برده هاي هارموني را از چپ به
راست شروع از (سا) بنوازيد
به ترتيب صدا صعود ميکند چون
زمان لازم است که کلک شما از
يک برده به برده همجوار برويد
ولو هر قدر زمان خورد و لحظه بي
باشد ، با آن هم وقت ضرورت
است باد رنظرداشت اين وقفهها
يا لحظه هاي بسيار کم و بلااشدن
به برده هاي درسي به گراف
زير توجه فرماييد :

اگر گراف اين صداهاي بيهم
را در ذهن تصور کنيم ، در
نتيجه شکل يک زنجيره را خواهد
داشت زيرا همين لحظات کوچک
گراف صدا را از خط مستقيم پهنيزده
تبديل ميکند . پس اگر ارتفاعات
يا خيز زينه را سر قبول کنيم
افتاده هاي زينه عبارت از (لي)
ميباشد ولازم ويلزم يک ديگر
اند . لذا به هيچ وجه اگر
صدا به شکل خط مستقيم نزول يا
صعود کند ، ويژه هي موسيقي را
ندارد .

به ارتباط يک پارچه آهننگه
فرق با لي و لي فرزند يک
است :

وقتي شما هارموني به ربه ترتيب
از (سا) به سوي راست
بنوازيد . مثلاً
سا . ري . مي . ف . سه . ر . ده . ني . سا .
وقتي کلک شما از (سا) به ري
ميرويد و از (ري) به (گه)
و همين طور تا آخره اگر همين
لحظات خورد که شما را مجال
ميدهد که کلک را به سر هلسوي
آن ببريد ، تا اخير با هم مساوي
و يکخواخت باشد ، شما با لي کار
ميکنيد و در ضمن آن بي لي استيد .
همينطور در يک پارچه آهننگه
معمولاً شما پديده با شيد که
نوازنده ها لي را همياري باشنر
ميکنند و بيايه اصطلاح ميگيرند

و يا اگر طبله نواز استيد در نظر
ميگيريم تال تيتال را که داراي
۱۶ ضرب است :

نا - دن - نا - نا - نا - دن
دن - نا - نا - تن - تن - نا -
نا - دن - دن - نا

بين ۱۶ الفاظ فوق پانزده فاصله
هاي زماني خورد موجود است .
يعني طبله نواز (نا) اول ربه
طبله ميکوبد يک لحظه زماني خورد
موجود است که (دن) را به
تعقيب آن ربه طبله بکوبد . اگر
همين زمان هاي لحظوي يکوا -
خت و مساوي در نظر گرفته نشود
تا اخير طبله نواز با لي است .
پخني اگر نواختن ضربه توسط
طبله نواز در اول صدم بود ، سا
اخير به همان حال محکم شود و اگر
بطي است همچنان بطي و يکوا -
خت بين ضرب ها نگاه شود .

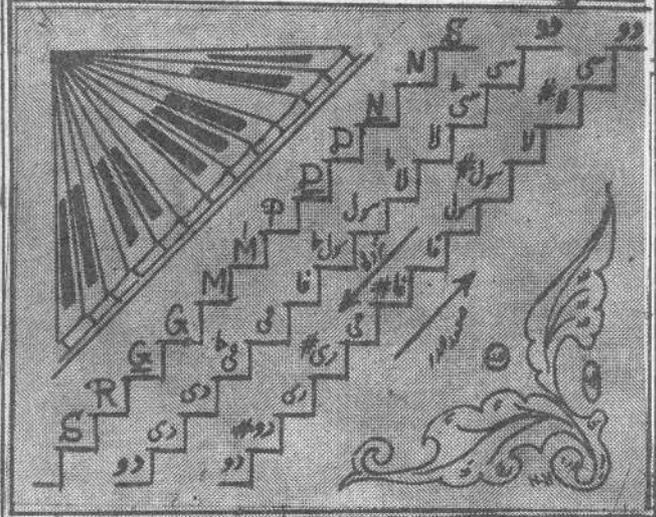
اين يکواختي زمان با لحظه هاي
خورد را در نواختن اگر امراض
و عادات کيد شما بدون شکل با
لي خواهد بود .

تال :

صنعت ريتيك است که توسط
موسيقيدانان قالب شده ميند
آن از حرکت يک قلب سالم گرفته
شده يعني قلب ما داراي تال
دو ضربی است (۲ ضرب)
واحد قياسي تال درهند ماشره
يا  و يا ضربان است .
الفاظي که توسط طبله نوازان
گفته ميشود ، الفاظ صدا دار -
استند که مفهومي ندارند .

(تال) ، خلاف (لي) که
پديده طبيعي بود کسي و -
صنعتي است که با پديده موخت
هر (تال) در خورد (لي) را -
همراه دارد .

تال هادرشوق اقسام زياد دارد و
بعضاً نوبق الماده معلق اند که
اجراي آن بدون استادان فن ،
توسط اما توران دشوار است . اگر
شماره هاي ضربان با ماشره تال ها
طابق باشد ، تال مذکور شکل و
اگر جفت باشد ، ساده تر است .
در بخش اينده صورت تدريسي
طبله تشریح خواهد شد .



سری تال

ترجمه از: حسن نیر

سپاس از امیران

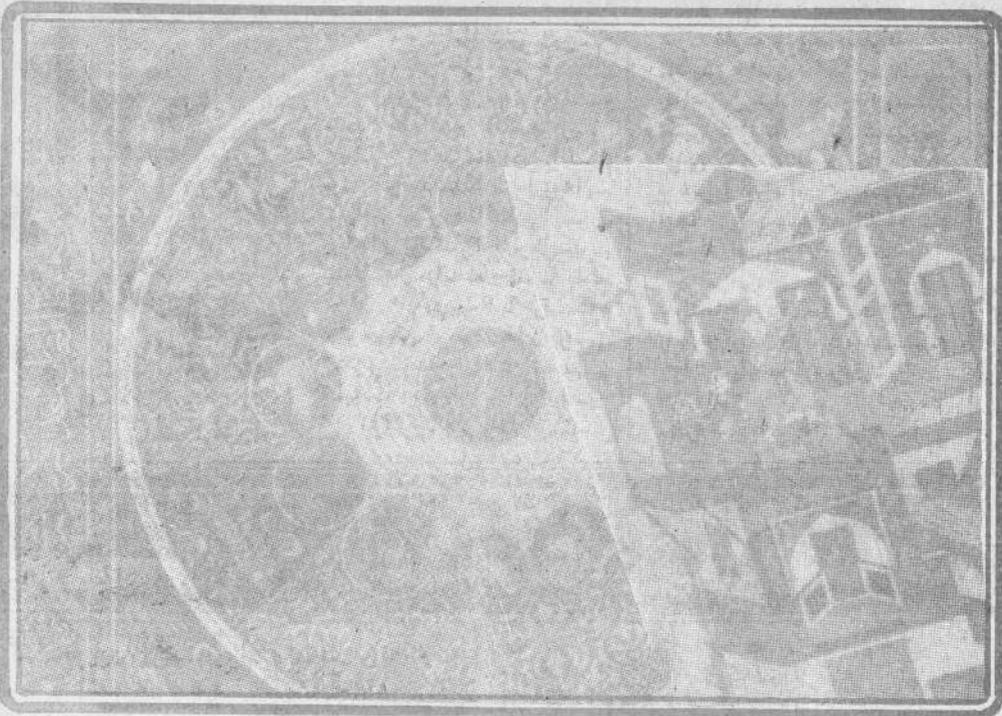
چون بجهت سائپی که امیرانوی بزرگ را بنانجهاد

نوشته ادوارد گومز
جلد نهم

نمایشگاه‌های در واشنگتن

درواشنگتن نمایشگاه‌ها و
تیموریان را به عنوان اسلام با-
گذاری يك نمایشگاه بزرگ از زبان
می‌کنند .
حق در زمان حیاتش، دست
آورد ها و پیروزی های تیمور،
اسطوره بی و انسانی بود . مثلاً
باچه صوت تکان دهنده
و نیرومندی شکست انگیز این چوپان
بچه شده چهاردهم از سلاله
ترک و منقل که فرمانروای فارسی
شد تیمورهای خود را بزرگ آسا
از آناتولیه در غرب تا مرزهای
چین در شرق رهبری کرد،
تا (۱۳۷۰) امپراطوری وسیعی
شبه قلمرو تحت فرمانروایی
نیاجدش جنگیزخان را تشکیل





کرده بود.
 با همان نیرومندی و زرنگی
 که از خود در میدان نبرد تبارز
 میداد، تیمور (۱۳۳۶-۱۴۰۵)
 که بنام تیمور لنگ معروف است،
 به راههای رو آورد که در سرزمین
 های تحت تصرف خود، جاودانه
 بماند.

با ایجاد پایتخت در سمرقند
 آسیای مرکزی، وی پروژه‌هایی
 وسیعی را رویدست گرفته
 از جمله اعمار چندین مسجد که
 نمونه‌های خوب هنر بهری
 بشمار میرود.

تیمور به شیوه‌های نیمه چادر
 نشینی در دامان آسیای مرکزی
 بزرگ شده بود اما در مقام رهبری
 مناطق که در آن مسکن گزین شده
 یعنی در مناطقی که سنت‌های
 فرهنگی فارسی نفوذ و سنطوره خود را
 داشته او با نهاد‌های اسلامی
 به تامل آمد. تیمور ازین هنر با توده سنتی
 استفاده کرده و از هنر متصرفات

خود بحیث وسایل و ابزار تحکیم
 قدرت و مشرویت جا و جلال
 خود استفاده نمود. تاثیر ایدار
 و دوام دار این خانواده به هنر
 اسلامی در هنر و فرهنگ فارسی
 در سده پانزدهم جلب توجه
 است موضوع و هدف نمایشگاهی
 را تشکیل می‌دهد که در همین روزها
 در گالری ارتو سکس در انستیتوت
 سمیت سونیاد در واشنگتن
 در دست تهیه است. نمایشگاه

بتاریخ ۱۲ اگست (۲۲ -
 اسد) گشایش خواهد یافت.
 راهی را که تیمور در پیش گرفت
 چنان معیارهای را ایجاد کرد که
 برای نسل‌های بعدی معیار
 های اساسی، تزئین و ساختن
 و مهندسی در اسلام شد.

در حالیکه در دوره رنسانس
 اروپا تیمور را فاتحی می‌شناختند
 ختنده که خوابها و آرزوهای
 بزرگ را از طریق کار زار بر حمانه
 نظامی تحقق می‌داد، وی -
 توانست بر انکار نیکولو ماکیاویلسی
 در رابطه با سیاستمداری اثر
 گذارد و کرسٹوفر مارلوویز با بر
 انگیزت تا ((تیمور لنگ کبیر))

مدها اثر د پیکره نمایش گدا -
 شته شده است؛ این کتابخانه
 شاهي پایه بیان دقیق تشریح
 و رکشای هنرمندان و صنعتگران
 شامل آسیای تریخی کتابهای
 مصور، طرح‌های مهندسی
 و سایر کارها برای دربار است.
 در همین جا بود که زبان هنری،
 رنگ و خط، رشد یافت
 و چنان گنجینه هنری را بوجود
 آورد که شایسته حرمت و حفاظت
 است.

گرچه خانواده تیموریان که
 در سال ۱۲۷۰ بنیان گذار
 شده بود بالاخره در ۱۵۰۷ -
 فروپاشید اما تاثیر آن بر هنر
 اسلامی تا امروز ادامه دارد.

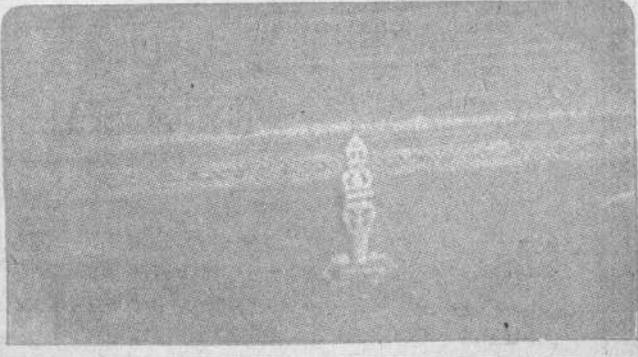
(۱۴۱۱) و یک بکس چوبی
 ساخته شده از چوب سندل که
 یکی از طرف ترین نمونه های کندن
 کاری در مصر حاضر است.
 از عهد الخ بیک نواسه تیمور
 که فرمانروای سمرقند بود نیز چنان
 بدیده های هنری بیجا مانده
 که نمونه کیفیت عالی صنعت
 و معیارهای بلند هنر و تصورات
 هنری جهان اسلام در سده
 پانزدهم است.

درین نمایشگاه قیمت‌های
 از دیوار یک مسجد مزین با آیات
 قرآن نیز چشم بیننده را بخود
 می‌دزد. نمونه‌های زیبایی
 خط نویسی، هنر سرامیک، تصاویر
 و نقاشی‌ها از کتابخانه فرمان
 رویان عهد تیموریان در جمله

(۱۵۸۷) یعنی نمایشنامه
 ایراج وجود آورد که نقش اساسی
 را در شکل دادن روش‌ها و سر
 خورد های غرب بسوی جهان
 اسلام برساند. سایبر
 هنرمندان غربی مانند جورج
 فرید ریک هندل و الساندرو -
 سکالاتی که از آهنگسازان معروف
 بودند و شعر شناخته شده ادگار
 آلن پو بعد تر در جاودان شدن
 تیمور بحیث فرمان مبدان
 نبرد و نیز بلای آسمانی که ثبات
 اروپای غرب را تهدید می‌کرد
 کمک کردند.

کلن لوچ کارشناس هنر
 شرق نزدیک در گالری مکلنز
 میگوید: ((تیمور بخش‌های
 از جهان را با وحشت زیر و زیر
 کرد، اما هنرمندان را نیز در
 چنان راهی به کار انداخت که
 بیان هنری را در همه جهان
 اسلام تغییر دهد.))

مظهر این دست آورد حیثیت
 آور است. صفحات جلد های مصور
 قرآن کریم و تاریخ‌های برآز -
 تصویر یوسف زلیخا، بوستان
 سعیدی و تصویر های از اسکندر
 سلطان ابن عمر، شیخ شبراز



مردی می میرد

فدا... محکمه آماده می بگیریم.
 خیال طرح قصرهای
 آرزوهارا میبختم و توقع
 میبرد که بافتح نامزدی ازین
 حیوان... ند بهزمنه آن برایش
 می... خواهد شد که مرد آرزوهایم
 رابیا بم... مگر به ناگهان این
 رویاهای زودگذر که کابوسی مید ل
 شد نامزدم برانه به خانه ما بلکه
 بجای دیگری بود با توقف
 موثر در یکی از سرک های فرعی
 شهرنو سلسله خیالاتم ازهم
 گسخت همزمان با آن دست
 قوی او گلوود هم را فشرده شد

بقیه از صفحه ۲۳

سرك خلوت بود و هیچکس در آن
 نزدیکی هادیده نمی شد تا
 بد ادم می رسید و سرخورد سال
 مکنی که از کارماری می شدند سر
 گوشی تکان گفتند: ببین که
 دختر را در داد داد بعد یکی از
 آنها به روی سرك تف انداخت
 و به راه خود ادامه دادند.
 بر نامزدم... مرابه خانه بی آورد
 در آنجا در باغچه تم نهال گما
 را فرس کرد از درد و غصه
 بزوک فریاد هانم در دل دیوار
 های اتاق ظنین می انداخت
 و نگرهای اشک از گلبرگ های

نوشگفته رخسارم رنگ خوشی را -
 می شست
 او از شام تا بام توسن کامرانی
 راند سحرگاهان حین ترک گفتیم
 چند قطعه نوت (۱۰۰) افغان -
 نیگی را پیش بام گذاشت و گفت:
 (اینک های درناسته ات) با
 ادای این گلمات در را عقب سرش
 بست سپس با صدای موثرش
 یکجا در بیخ و خم های کوجه نابدید
 گردید و در سکوت مطلق اتساق
 صحفا بد فرجام نامرادی روی برد
 تصور آن جان گرفت و حرکت قلب و
 بویه زمان هر دو به کند می گراید شد

انقلاب در علم

بقیه از صفحه (۴۵)

گذشته ازین، از دو سال پیش دانشمندان که به نتایج جالبی دست پیدا کنند تا ۵۰ درصد حقوقشان پاداش می گیرند و دستمزدها به طور متوسط ۲۰ درصد افزایش یافته اند.
 کدام محورهایناست در شوروی از حیثیت بیشتری داشته باشند؟ همان طور که می دانید جریان پژوهش در سراسر جهان سیسر تقریباً واحدی دارد ولی ما یک مشخصه خیلی بارز داریم و آن این است که در پژوهش تئوریک و مسائل صیانت و مینیک برخی از شاخه های زیست شناسی و... خیلی قوی هستیم اما در پژوهش تجربی در جامی زمین، ازین رو هدفت ما ادامه تلاش در قلمرو پژوهش تئوریک و تلاش شدیدی در زمینه های انفورماتیکی و مواد و تکنولوژی های زیستی (بیو تکنولوژیها) و منابع زمین و... است. امروزه چهار برنامه برای ما از حیثیت بیشتری دارد که یکی از این برنامه ها را همه می دانند، مریخ.

یکی دیگر از مشغولیت های اصلی ما اکولوژیست ها تاکنون چند بار در فرنگستان درباره مسائل مربوط به مدیریت آبها چشمه های خیلی غنی داشته ایم. تا به امروز تصمیمها را عمدتاً بوروکرات ها می گرفتند و تصمیم شان اغلب با اعتراض شدید اکولوژیست ها روبرو می شد، چون شوروی اکولوژیست های خیلی برجسته و خروشی دارد اما اکنون اکادمیسین ها هم صدایشان بلند شده است. برایتان مثالی بزنم. لنینگراد بیوسته با طغیان آبهای رودخانه نواووه رومی شود و مدت ها بود که صحبت از این می شد که برای حفاظت از شهر، سد ساخته بشود اما اکولوژیست ها با این برنامه مخالفت کردند و از بیابان های زیانبارین بر تعداد اکولوژیکی ناحیه آبراز نگرانی می کردند. تصور ما بر این است که بشود هم سد ساخت و هم محیط زیست را حفظ کرد. با وجود این ما خواستار آن شده ایم که مهلت بیشتری برای تصمیم گیری داده شود تا اطلاعات بیشتری گرد آید و بعد شرایط مان را بگذاریم.
 خواست ما این است تا جایی که ممکن است مسائل اکولوژی را در چارچوب برنامه های بین المللی حل کنیم، زیرا بقای کره زمین به اکولوژی وابسته است. ما پیشنهاد کرده ایم برنامه بررسی اوزون به جنویگان محدود نماند و به شما لگان نیز گسترش یابد. همچنین پیشنهاد کرده ایم در ماهواره های هواشناسی ام نگی دستگاه های شوروی و در ماهواره های شوروی دستگاه های

امریکا بد نیز نصب شود.
 گذشته از اینها ما بلیم به علم اجتماعی و انسانی توجه بیشتری

شود.
 ایاسیستم سنتی شوروی که کار بر اساس برنامه های ازینشند -
 وین شده را مورد تاکید قرار می دهد با حسن کارکرد پژوهش مغایر نیست؟
 البته، و این واقعیتی است که همه پژوهشها برنامه پذیر نیستند.
 از این رو باید به پژوهشگران اجازه ابتکار داده شود. از این رو -
 تصمیم گرفته شده است که انستیتوهای پژوهشی در چگونگی خرج کردن ۳۰ درصد از بودجه شان کاملاً آزا باشند. انستیتوهای می توانند در موضوعهای پژوهشی ((در ارای رسک)) مسابقه برگزار کنند و از دانشمندی که در این زمینه ها کار کنند خواسته نخواهد شد فوراً به نتیجه برسند. خواست ما استقرار نظام نوینی است که در آن، برنامه ریزین مانع از جوشش افکار نشود.

مسئله مهم دیگری نیز با انستیتوهای پژوهشی داریم. حقیقت این است که تا به امروز انستیتوتی به شیوه خودش کار می کرد، برای خودش قلمرو خاص و ارجحیتهای خاص داشت. ما می خواهیم به این بی سروسامانی پایان دهیم، انستیتوتها را به کار مشترک و حتی رقابت برانگیزم و حتی گاه به واحد های کوچکتر و انعطاف پذیرتر تقسیم کنیم.

آیا منظورتان ایجاد انستیتوهای پژوهشی جدید است که چه از نگاه، شیوه کار و چه از لحاظ موضوع تحقیق بدیعتر باشند؟
 عموماً نه نخستین هدف ما این است که آنچه راحت از نو سازمان بدیم. اما امکان انستیتوهای فرهنگستان و حتی خود فرهنگستان می تواند از این پس به گروه های از کارشناسان باشد که روی موضوعهای پژوهشی دقیق و مشخص کار کنند. لازم نیست که این کارشناسان رشته شان هر چه باشد، تابع فرهنگستان باشند. درین گونه موارد مدبران انستیتوتها قرار داد های بی از نوع حقوقی خواهند بست. از طرف دیگر انستیتوتها اجازه پیدا کرده اند تعدادی دانشجوی محیط بالا بگیرند و در جهت ارجحیتهای تازه شان تربیه کنند. این کار قبلاً ناممکن بود و در نهایت این دلیل که هزینه تحصیل دانشجویان را می برداخت

بدنم از خستگی بیخود مینمود و باهام از کزختی دراز شده نمیتوانست سم دور میخورد و همه چیز در نظرم به گونه قیوسیه مینمود. تمیز شب و روز از میسر خود آگاهم زایل شد آنوقت اتاق دور سم چرخید و از هوش رفتم. وقتی که دیده کشودم خود را در یک خانه محقر تاریکی بربک جاریای یافتم که لحاف چرکین مندرسی را روی آن گسترده بود که دود و تعفن فضایی اتاق را فرسار گرفته بود. در ابتدا تصور کردم که در حالت رویا به سر میهم مگر

با سرفه مردی که در گوشه جلم میکشید حقیقت جانگناه یکبار دیگر در برابر دیده گانم قد برانداخت مرد همینکه متوجه به هوش آمدنم گردید به سویم پیش آمد در برابرم زانو زد و دستش را روی پیشانی تبالودم گذاشت از تمام دستش به پیشانی ام تکان خوردم دستش را پس زد خنده و وحشتناکی لبان کلفتش را از هم جدا ساختند ر آستانه دهن بد بویش رده دندان های زرد و کرم خورده اش نمودار گردید. وحشتزده سویمش نگرستم زیرا خود را در جنگ گرازی

افتاده دیدم. اتاق آتشد از بوی جرس بود و دم رابه هم میزد. از جام برخاستم و به طرف دروازه راه افتادم مگر لعن امرانه و تحکم آمیز مرد، مراد رجای میخکوب ساخت نزد یک آمد. رویوم قرار گرفت و گفت: (برند گنگ زیبا کجا میخوای بروی به سرت پول داده ام نه سنگدل) آنگاه خود شرابروم انداخت. البته شرح رویداد های این خانه که تم گواه آنهاست مورا بر اندام راست میسازد. این هیولای غرق در نشه جرس به کاشگری خود بسنده نکرد بدو -

ستان جرسی اشرا نیز دعوت مینمود تا وحشیانه زمین گام بگیرد. در روزهای اول از نگاه های هوسالود و بد جنسانه آنها سرخ میشدم. عرق میکردم مگر پس از آنکه بیکر برهنه و نیمه برهنه ام از آغوشی به آغوشی کشیده شد شرم و حیاهمتیه هسته ازین فاصله گرفت و بگر نه از شرم رنگ سرخ گشت و نه از حیاء عرق کردم. محرمیت اصلیت و شخصیت در زیر انبارهای سیا کاری مدفون گردید. بقیه در صفحه (۸۰)

انقلاب در تکنالوژی

حقانحصاری سمت های آموزشی آنها را داشت. مادر فکر ایچا د احتمالی شبکه ای از پژوهشگران قرارداد ای نیز هستم. اما در این مورد با مسئله خاصی رویه رو هستم که در اتحاد شوروی جنبه هام دارد. مسئله مسکن گاه برای یک آبارتامن خموصی باید تا ۱۰ سال انتظار کشید. اما چاره ای جز حد این مشک تا سال ۲۰۰۰ نداریم.

ناظران خارجی بارها گوشزد کرده اند که آزمایشگاه های شوروی از نظر تجهیزات فقیرند. آیا تصور می کنید بتوانید به سرعت بر این مشکل فایق آید؟

کمبود تجهیزات کوچک و متوسط حقیقتاً یک مسئله مهم است و به پختانه کاری از دست ما ساخته نیست. این مشکل را صنعت باید حل کند. چون از یک طرف تولید خیلی پایین است و از طرف دیگر ما اهل صنعت عادت کرده اند تجهیزات موجود را ولوسه در دستان نخورد برای خودشان نگه دارند. خوشبختانه با پرسترو یکا داریم که کم به سوی خود کفای مالی صنعت پیش می روییم و همین قلعه تا باید موجب تسهیل سریع وضع شود. چاره ای هم جز تسهیل وضع نیست، چون ما یلیم در درجه اول وسایل سوخت خودمان را بخوریم.

حتماً سوال جدیدتان راجع به کامپیوتر است. خوب. پیش از آنکه شما سوال کنید من جواب خواهم داد. ما باید در ۱۹۹۰ یک میلیون و یکصد هزار کامپیوتر اختصاصی تولید کنیم (یا کامپیوتر شخصی). و بناست ۴۰ هزار تا از این کامپیوتر ها به دوره متوسط نیز برسد. برای تقسیم بقیه هنوز برنامه دنیقی نریخته ایم. فرهنگستان نیاز مملکت را از این نظر بررسی کرده است. اتحاد شوروی به ۱ میلیون کامپیوتر اختصاصی نیاز دارد و بنا بر این چاره ای جز افزایش تولید نیست.

در مورد کامپیوترهای متوسط و بزرگ هم باید بگویم که هنوز بر تولید شان کاملاً مسلط نیستیم. برای خودمان دو سال مهلت گذاشته ایم تا وسایل مربوط به اتوماسیون و شکل بندی (های تکنیکی را که همچنان برای پتان مطرح است حل کنیم. با وجود این، بناست تا آخر امسال (۱۹۸۸) کامپیوتری دریافت کنیم بسا قدرتی یک میلیارد عملیات در ثانیه.

دخالت فرهنگستان در پرورش پژوهشگر به چه شکل است. مسئله در این مورد هم بسیار پیچیده است. چون نظام آموزشی از فرهنگستان مستقل است و فرهنگستان هیچ دخالتی در پرورش کاد رها ندارد. تادیر زمانی اعضای فرهنگستان به موازات کار شان در دانشگاهها نیز تدریس میکنند. اما این وضع چنان آغوشی را از نظر تعداد مستعاضمیزان دستمزدها ایجاد کرده بود که خروشچف به آن پایان داد. البته برخی از اعضای آکادمی به تدریس ادامه دادند که خیلی خوب بود اما حق التدریس بودند امروزه خواست ما این است که دانشمندان بخشی از اوقاتشان را صرف تدریس کنند. و در درجه اول بهترین دانشمندان. اما خوب مسئله این است که عجلاناً کار آموزشی تکمیل است و برای حل این مشکل دست کم ۵ سال وقت لازم است.

حدود ۵ درصد از کل پژوهشهایی که در اتحاد شوروی انجام می شود زیر نظر فرهنگستان است و این مقدار برای آنکه تلاشهای فرهنگستان برای بازسازی برکن نظام پژوهشی اثر گذارد، بسیار کم است. پس چطور است که این قدر مطمئن و امیدوار به نظر میرسید؟

اول اینکه باید به این نکته توجه داشته باشید که این ۵ درصد به کل پژوهش بنیادی مربوط می شود، و گرنه پژوهش بنیادی در عالی ترین سطح در آزمایشگاههای فرهنگستان ادامه دارد. پژوهش کاربردی، یعنی ۹۵ درصد مانده کار پژوهشی به شاخه های گوناگون اقتصاد ملی پیوند خورده است. بنا بر این فرهنگستان در راستا تلاش پژوهشی برای پیشرفت در سطح ملی است. از همین روی اعضای فرهنگستان نیز باید پیوسته میان کارهای خودشان و کارهای کسانی که نتایج پژوهشها را عملاً ارزش می بخشند، ارتباط را حفظ کنند. از این گذشته نفوذ فرهنگستان علم همیشه در اتحاد شوروی بسیار بالا بوده است. نوزدهمین اجلاس حزب در روشن نیز بر نقش (رهبری) فسر - هنگستان صرح گذاشت.

باید فهمید که هدف ما از پرسترویکا چیست. اولین هدف ما تسویق مسوولیت فردی برای کمک به پیشرفت کشور، چه در فرهنگستان علم و چه خارج از آن، و وسیعتر، در سرتا سرتا اتحاد شوروی است.



مردی می میرد . . .

بقیه از صفحه (۷۹)

من یکسال را در جنگال آنوحشیا
 بی رحم اسیر بودم. درین یکسال
 آنقدر از پت و ستم را بر من روا -
 داشتند که پیش از رسیدن
 رستاخیز، رستاخیزهای را پشت
 سرگذاشتم. در آن خانه کتیف
 بود که داغ روسپیگری بر پیشانی ام
 زده شد و نام دردیف شهر و -
 ندان بدنامی ثبت گردید.
 یکی از شیهای سیاه و تیره
 زمستان بود سرما تا مغز استخوانم
 را میسوخت در لای یک پیروهن
 کهنه و نازک از آنجا موفق به
 فرار گردیدم، افتان و خیزان -
 رهسپار خانه یکی از هممنفایم
 گردیدم تا زشر اهریمنان در آن
 جا پناهنده شوم.
 ساعت ۸ شب زنجیر من را در
 یکی از کرجه های شاه شهید به
 صد آوردم دوست که در
 را کشود از پد من خیلی خوش شد
 و مرا باند روم برد، هرد و تا صبح
 نخفتم و تمام نغمتهی هارا برایش
 قهه کردم او که دلش به حال
 سوخته بود آماده گردید که مرا
 فردا نزد دوکتور (۰۰۰) ببرد
 تا از نهانخانه شتم اثر بزرگ رو -
 سیاهی را به دور انگشت
 فردا به معاینه خانه اورفتم
 همه قهه را برایش گفتم و دوکتور
 اگر چه ظاهرا مرد مهربانی مینمود
 اما متاسفانه من بولی نداشتم که
 در کش میگذاشتم و وقتی برایش

گفتم که بول ندارم به فکر فرود
 رفت سیمی گفتم: (فرق نمیکند
 یک چاره میگیرم). آنگاه از من
 خواست تا به خانه اش بروم زیرا
 اجزای عملیات رانه در شفاخانه
 ونه در معاینه خانه اش ممکن
 میدانست، اما او مرا نه به خانه
 خودش بلکه به خانه یکی از دو -
 ستانش برد، در آنجا نه تنها
 خود دوکتور بلکه دوستانش نیز
 به من تجاوز کردند، ایمن
 اهریمنان سیه کار نیز برای مدت
 یکماه مرا ملعبه هوا و هوس خود
 قرار دادند، مگر پس از مدتی
 از پیرو مرد مهربانی که در آن خانه
 مصروف خدمت بود شبی که جز
 او هیچ کسی در خانه نبود
 استنداد نمود او که تازه وضو
 گرفته بود و میخواست نماز شام
 را بخواند در برابرش زانو زدم سرم
 را به پاهایش نهاد، پاهایش را
 بوسیدم و زار زار گریستم دلش
 به حال سوخت در را کشود، گفتم:
 (برود ختم اگر کشته هم شوم
 باک ندارم).
 من آنشب مانند برنده از قفس
 پریده ایمن و آنسو میرویدم، از
 خوشی در لباس منی گنجیدم تازه
 به سرک رسیده بودم که موتری
 از کارم رد شد و وحشتزد، خودم را
 به طرفی کشیدم، ولی ناگاه نور
 چراغ موتردیگری از طرف مقابل
 چشمانم را خیره ساخت قدمی به
 عقب گذاشتم ولی موترد توقف کرد.

درین موتور فقط یک مرد و یک زن بود
 از دیدن زن من دلم آرام گرفت
 از من پرسیدند که کیستم و کجا
 میروم، من پاسخ ندادم، زن
 دروازه موترا باز کرد پایین آمد
 با مهربانی دستی به سرم کشید
 احساس کردم که دستش گرمی
 دست یک مادر را داشت از جام
 بلند شدم و با او یکجا در سبیت
 عقب موترد نشستم. تصور
 میکردم که دستی از غیب به خاطر
 نجاتم دراز شده است، بسا
 خیال راحت بهلوی وی نشستم.
 نارسیده به آن خانه تصور میکردم
 که در آن سیاه روزی هایم با یان
 یافته، موتروارد یکی از کورچه های
 شهر شد کوجهی که در هر دو
 ردیف آن خانه های کهنه و قدیمی
 قرار داشت، ولی مثلی که قرعه
 بد نامی و تن فروشی را فقط و -
 فقط به نام من زده بودند، زیرا
 همینکه قدم به داخل آن خانه
 گذاشتم آنجا را کتیف تر، آلوده تر
 و مسموم کننده تر از جای اولی و دومی
 یافتیم.
 . . . و من یکبار دیگر به طرف
 جهنم فساد کشانیده شدم، اما
 فرق این محل با خانه قبلی و
 مشتریان آن این بود که در اینجا
 به عوض بوی جرس، بوی الکول
 در فضا می پیچید، در اینجا به
 عوض چارپایی منجی و لحاف کهنه
 روی چپرکت می خوابیدم، در اینجا
 روحانی ها زود زود عوض میشدند.
 در اینجا به عوض دود جرس دود
 سنگرت درجه اول اتاق را پسر
 میکرد، در اینجا چهره ها زود -
 زود عوض میشدند.
 یکروز احساس کردم چیزی
 در شکم تکان می خورد وقتی ایمن
 موضوع را به زنی که اداره کننده
 آن خانه بود خیلی دوست داشت
 گفتم: بروهایش را چند بار پایین
 و بالا دوانید چشمانش با ناراضی
 به شکم دوخته شد، در حالیکه
 سرخود را چندین بار تکان داد
 بدون ذکر کلمه ای از پیشم
 رفت و مرا آنشب تا صبح خواب
 نبرد.
 تازه بعد از دو سال فهمیدم
 که خارج از دنیا کتیف من
 دنیا بدیگری هم وجود دارد.
 ولی این وضع دیردام نکند
 خیلی زود به کمک کورتاز طفلتم
 را در نطفه خفه کردند و هیچ
 سخنی از نزدم رفتند.

واه که چه شیهای سیاه وید نام
 داشتیم تا آنکه یک شب بخت به
 من روی آورد، در عوض شدن -
 آدم ها با جوانی آشنا شدم که
 براسستی عاشق من شده بود به
 اتاق من آمد نزدیک باهام زانو
 میزد و چشمان سیاهش که
 چون دو بحر بر تلام و طوفانی
 بودند باعث زده می سویم
 میدید، هرگز به فکر کام گرفتن
 از من نبود، او مرد هوس نبود
 اگر قبلاً بود حالا چهره من
 چنان اثر زنی را در او گذاشته
 بود که فقط می آمد و نظاره ام -
 میکرد ما روزها با هم حرف زدیم
 و بالاخره راضی اش کردم که مرا
 از اینجا نجات دهد و او که روسته
 کشور هندوستان بود و پاسپورت
 تجارتی نیز در دست داشت به
 بهانه رفتن به مغازه و خرید لباس
 مرا از آنجا بیرون کرد.
 اکنون هر دو می ما روانه کشور
 هند استیم، وقتی قصه من در
 مجله سپارون چاپ میشود من در
 کابل نخواهم بود.
 از قول من به مادرم بنویسید که
 هزار نفرین بر ما در پی چون تو
 با ذکر نام مادر سیل اشک -
 دیدگانش سرازیر شد و
 هیچ اولیوند و بلند تر گرد
 انجان که گوی اشک سین
 تا سرحد ترکیدن بر کرد.
 بعد اشکهایش را پاک کرد
 برخاست به آکراه گام بر میداشت و
 من از عقب او را مینگریستم که آهسته
 آهسته سایه وار از روی زمین بر -
 جیده میشد و لحظه ای بعد از
 نظرم به کلی ناپدید شد.
 شب همینکه به بستر رفتم یاد
 او گرفته های او سرگشته در
 آلود او هنوز با من بود و هنوز
 شعله های آتشی را در ضمیرم
 احساس میکردم که او را سوخته بود
 انوقت نشستم تا از کشتزار سوخته
 دیگری از شب زنده داری های
 زنی از زنان اجتماع خود بنویسم.



طبیعت استاد من است

بقیه از صفحه (۵۶)

خودم تابلویی است که بیانگر ظلم چنگیز در شهر بلخ است که من آنرا از روایات و حکایات تاریخ و روایاتی گذشته در آنسر کاملاً جا داده‌ام بنابراین بهترین اثر همین تابلو خواهد بود.

در قسمت وضع عمومی هنر نقاشی فعلی در کشور نظر نشان چیست؟

وضع هنر نقاشی در کشور فعلاً کاملاً در حالت سقوط قرار دارد. زیرا در کشور که هنرمند قدر نشود و فرق بین هنرمند و غیر هنرمند باشد چگونه امید و آرزو خواهد بود وضع هنر بوده می‌توانم.

برای رفع این نقیصه نظر شما چیست؟

به عقیده من اتحادیه هنرمندان بحيث یک ارگان مسوول و متکلف به تنظیم جذب و یاروری

هر چه بیشتر و هنر جوانانی که تازه به کار هنری رو آورده از جمله هنر نقاشی مسوولانه بپندیشد و هنرمندان را نظریه توانایی هنری شان تلاش و شکر آنها در هر صحنه های مختلف هنر بگمارند و قرار دهند زیرا هنرمند تشنه تشویق و قد رشناسی است در آن صورت هنرمند توانایی بیشتر و هنر هنری را کسب خواهد نمود و انسر آفریده شده او والا ترین خواهد بود.

لازم به تذکر است که اداره بجله سپارون با نظریات این هنر مند در بخش نقاشی جنوری بر سقوط کامل هنر نقاشی با ایشان موافق نیست و ضمناً تا جاییک اطلاع به دست است هنرمندان بدون توجه نموده اند البته ممکن است استثناً آتی وجود داشته باشد.

پسر ششی کیور

بقیه از صفحه (۲۴)

اعضای خانواده لم مرا حرامی اولاد دهند و خطاب کردند کاکا جگند اس که مردی خوش قلب و نیکو سرشتی بود، دلش به حال من سوخته، چاره دیگری ندیدم جز اینکه از سرار زنده گی، میپزد بردارم من که در برابر او کاملاً گوش گردیده بودم برای روشن سازی ذهنم بهرامون زویای تاریک زنده گم خموشی را این گونه زبان داد:

سالها پیش به هند سفری انجام دادم هنگام بازگشت به وطن با یک زن جوان و زیبای هندی برخوردی که کودک نو زادی در آغوش داشت پس از برقرارش در آشنایی میان ما همینکه دانست من روانه افغانستان استم بلا بلاه وزارت ازمین خواست تا به غرض نجات او از رسوایی اجتماعی، کودک را با خود به افغانستان بیاورد نخست از بد پیش خواست او باوریدم، مگر وضع رفتار او مخصوصاً خشم شد نفس به پاهاش مرا واداشت تا دست یاری به سوش دراز نموده و کودک را به مصرف خودش به افغانستان بیاورد وقتی کودک را از آغوش گرفت، یک چوشک و یک جوهر لباس کودک راهم همراه با زهر جامة خودش که در آن نشانه های شب زفاف بی نکاح به نظر می رسید، با یک قطعه مگس پدر کودک، که در آن هنگام سنش به ۱۸ تا ۲۰ می رسید و تازه وارد جهان سینما گردیده بود و شش کیور مشهور امروز است، به من سپرد.

من از کاکا جگند اس خواستم تا آن یادگارهای دوره زنده گی کودکم را در اختیار بگیرد، پس از آن که یادگارها را کفم گذاشت، دیده به دیده لم دوخته گفتم:

مادرت نام اصلیت را (روکی کیور) گفته بود مگر وقتی تورا به یک خانواده مسلمان سپردم آن هاینابرایجاب سنت مذہبی شان، علی مراسم خاص نام تورا با یک نام مسلمان افغانستانی تعویض نمودند، اکنون که آن ها بیرون شد شانرا بیرحمانه از تو بریدند، من حاضر که با تو بیوند بد ری و سیری بینم.

دیری نگذشته بود که پدر خوانده ام به خانه کاکا جگند اس آمده پس از عرض بوزن سرا دوباره به خانه خود برد موازان جا به شهر کابل انتقال داد، از آن جا مرا به خدمت پدر و مادر خود گماشت، در خانه جدیده در برتسو مواظبت و کمال دل سوژی پسر جوانی در مکتب رابه پایان رسانیدم، اکنون که خدمت سربازم نیز به روز هلی فرجامین تقرب میجوید، شبانه در یک مگس خانه میخوابم.

همینکه به سن لازم رسیدم ذوق بر قرار سازی تمام پسر اصلم (شش کیور) در دل ریشه دوانید چه به من این اندیشه دست داد که پدر شاید از روی نشانی هاید اند که من پسر کیوری از عشوقه های روزگاران جوانی اومیاشم و شاید در راه رفتن به هند از سعی و همکاری در سن نوزد.

با این پنداره سفارت هند در کابل مراجعه کردم، آنها موضوع را رسماً به پدر نگاهشتم و من منتظر پاسخ از جانب اومیاشم دیده شود که سر نوشت، دیگر با من چی بازی خواهد کرد؟

داعیه هنرمند شدن و ناگهیزه پسر یک هنر پیشه بودن بر تبار و پرود زنده گی اوستولی گردیده او را به سوی هنرمیکشانند.

اومیخواهد که در آینده یک هنر پیشه تیاتر و سینما بیاراید تا از راه کسب شهرت بتواند ما در گذشته اش را پیدا کرده، پسر زخمهای دل هجران دیده او - مرهم وصال بگذارد.

نوشت: رهش

مرگ من روزی فرا...

بقیه از صفحه (۲۱)

پاری هم در باره وی میگویند آهنگ هایش متعلق به قسمتی های از زنده گی اش است. وقتی مادرش مرد، آمد به خانه و فریاد کرد:

«خدا یا مادر را بازه من ده»

و یا وقتی از خانگی جدا شد خواند:

«بوی تو خیزد هنوز بوی تو از پتقم»

بازی دیگر تنها شد تنها

روزانی هم یکی از استادان موسیقی های دستش که همان روز ملال بردل داشت پیشا احد ظاهر رفتی احد ظاهر برای تملی دل - وی عقب ارگن رفت و خواند:

«تو زکی و در اینه کوچک منم!»

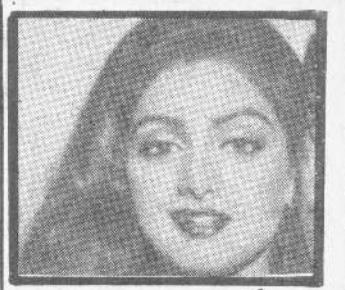
حال که در حال بعد از مرگش احد ظاهر را یاد می کنم به یاد این ماد شش را بد آنم که چقدر لها سهای خوب را دوست داشت

همینکه پیراهنی را در جان بدو - ستایش می‌د تا آن را نمیگرفت دست بر نمیداشت ولی بعد از هوشی دو سه پیراهن دیگر به دستش هد میگرد یعنی آن چیزیکه خوشی میآید در رخ نمیکرد.

بولی را که احد ظاهر از کسرت هایش به دست میآورد، بیشترین آنرا برای دوستان هنرمندش تقسیم میکرد، هیچوقت آنها را از خود آزد نمی ساخت.

احمد ظاهر در سالهای اخیر در رقابت با احمد ولی قرار گرفته بود و بسیار افتاده میداد که احمد ولی را در برابر خود ورشکسته نشان دهد. اما احمد ظاهر دست هنرمندان و هنردوستان بود کمتر کسی است که از او آزد باشد.

احمد ظاهر با هزاران خاطره و هزاران سرود در میان ماست و همیشه با ما زنده گی خواهد کرد یادش همیشه گرامی باد!



دعوا پر سر جو سده ...

بقیه از صفحه (۴۸)

کنند و آن به طور لایبی به حکم محکم گردن نهادند و صحنه را از فلم حذف کردند.

ظاهراً تفسیر عقیده سربدی پوی از آنجانبانی شده که وقتی فلم تهیه می شد روابط او با من چکروتی دوستانه بود ولی حین آمادگی شدن و به نمایش گذاشتن فلم روابط آنها به هم خورده بود.

کودک و شمشیر

بقیه از صفحه ۲۳

— خوب نگاه کردی و میگردند ... میگردند و مانعند کابوس زده ها همه جار از بیرو می کنند ...

مادر با صدای آهسته تکرار میکند: (ای بی بر!) کجایی ... بیا!

روقتی مرد بی آن که بداند چی میکند در ایستگاه رباباز کرد ...

پسرش را دید که با چهره وحشت زده و پسرک با دیدن پدرش با غرور و جدیت آهسته گفت:

— پدر جان ... عصبانی نشو ... من ببینی که منتظرش استم تا نگذارم بیاید و برادرم را ببیند و زده نامری که از پله ها بالا می آید لحظه بی درنگ کرد ...

بقیه از صفحه (۴۸)

— چه نقش هایی را ایفا کرده ایم؟

— در اوایل رول چام و پنجم را بریم ...

ایم میدادند ... چون در آنوقت زن ها در تیاتر کار نمی کردند ما رول زنها را نیز کار نمی کردیم به طور عمده رول مادر و یا رول خدمه برایم داد می شد.

— آیا قرار گرفتن در نقش یک زن برایتان دشوار نبود؟

— فقط راه رفتن با بوت های کوبی بلند برایم مشکل بود ... مرحوم استاد برشنا ما را راهنمایی میکرد که چگونه نقش خود را بازی کنیم ...

— آنرا که نقش زنانه ما را با مشکل روبرو می ساخت.

— آیا گاهی نقش های اول را هم بازی کردید؟

— بلی بار اول در درام (دو کلاسی ها) رول مرکزی را به عنوان مادر بازی کردم ...

— آیا گاهی نقش های اول را هم بازی کردید؟

— بلی بار اول در درام (دو کلاسی ها) رول مرکزی را به عنوان مادر بازی کردم ...

— آیا گاهی نقش های اول را هم بازی کردید؟

— بلی بار اول در درام (دو کلاسی ها) رول مرکزی را به عنوان مادر بازی کردم ...



راه رفتن با بوت های ...

من بودم ...

— چه فکر می کنید آیا عمومیست یافتن سینما و تلویزیون باعث تضعیف هنر تیاتر گردید؟

— نه ... اصلاً برای تیاتر کمتر کار صورت گرفته است ...

— و از همین لحاظ شما به تلویزیون آمدید پس؟

— من به تلویزیون نیامدم بلکه مرا آوردند ...

— چرا؟

— جوی نشده است ...

— و از همین لحاظ شما به تلویزیون آمدید پس؟

— من به تلویزیون نیامدم بلکه مرا آوردند ...

— چرا؟

— جوی نشده است ...

در رابطه به کار هنری تا چه اختیاراتی رانصیب شده است؟

— یکبار در سال ۶۵ وقتی از تلویزیون به خانه میرفتم یک موتور نزد یک ایستاد مردی از آن باین آمد برایم گفت (همان تکسر دواخانه) بعد از من قدرانی کرد و رفت.

— با الفاظ و کلمات ...

— بلی ...

— و یازدهم مردی که به تازه می ها با سواد شده بودند نزد من آمدند اما من را با یک قطعه فوتوم گرفتند و رفتند ...

— بلی ...

— میخواستید بچه قلم شوید؟

— بلی ... تقریباً همینطور بود ...

— بلی ... تقریباً همینطور بود ...

رژیسور تیاتر

بقیه از صفحه (۴۸)

تازگی به روی ستیزه نمایش گذاشته شد از ادیوکت تان تراشی بودید؟

— قبل از نمایش در لاهور و تشویق داشتم ...

— بلی در فلم جنایتکاران نقش پدر را داشتم ...

— آینده هنر را به خصوص هنر نمایش را در افغانستان چگونه ارزیابی میکنید؟

— آینده هنر در افغانستان روشن است ...

— آیا سفر هند بخاطر تدابیر بود؟

— نه خیر ...

— میخواستید بچه قلم شوید؟

— بلی ... تقریباً همینطور بود ...

— بلی ... تقریباً همینطور بود ...

بقیه از صفحه (۳۱)

یاقوت قاسمی

موسیقی به برخه می آید استاد قاسم خخه زده کره کوله ...

یوولون کاله بی لوستا و تحصیل وکر خود پوشش میجو ...

رتونوله کله بی تحصیل ته دوام ورته کرای شواور ۱۳۱۴ کال له خپل هنرمند پلار سره یوهای د هنرا موسیقی هیواد یعنی هندوستان ته ولار او هلته پی هم د موسیقی له پیوخیو او مشهور استاد انوخه موسیقی زده کره اوله خلوو کالو وروسته بیرته خپل پلرنی هیواد افغا ...

نستان ته راستون شواود حرفوی هنرمند انوله دود سره سم پی د شاگرد پی سند د استاد امید علی خان په وړاندی کینوندا و پرسی د پول د هنرمند انوله جرگه کی شا ...

مل شو ...

استاد یعقوب قاسمی په ۱۳۲۲ کال د مرحوم استاد ...

بقیه از صفحه (۳۱)

حاکه پوسیدید

ور ترحید لی دی هعه به مو ...

سیقی کی د استاد ی لقب د سرو زرومذالونه او پوشش هنری ...

تحسین نامی د ولودی چی هم د هغه او هم د هیواد هنری کورنی لپاره د همیشی ویاړ یاد کارونه او یادونه دی ...

استاد یعقوب قاسمی سربیره پردی چی یونام توغزل بول سند زغاری و به کلاسیک موسیقی کی هم استاد و او پوششیر شاگردان بی درلودل هغه بهر نیو هیواد ونوته هم حتی هنری سفرونه درلودل چی د هغو په لړ کی بی ایران ته سفرو کس چی به هغه سفر کی بی د پوششیر کسرتونوله اجرا کولو وروسته د تهران د پوهنتون اود ایران د هنرا فرهنگ وزارت له خوا ورته یوه تحسین نامه یوقا ب طلایی ساحت د جایزی په پول وگرگول شول ...

استاد یعقوب قاسمی د هغه هنرمند دنده په هیواد کی او هم بهر د لمانحنی ...

بقیه از صفحه (۳۱)

ماجرای شریین گل پرسوز ...

خنده کان باسخ میگوید: تا به حال نه اما از عهد الله خواهش نمودم که د پسر زیاد (سیاه مار) هم تکوید و متوجه دستهای خود هم باشد ...

ورنه ...

برشیدم ...

ورنه چی؟

گفت: تو هم چی قدر پشت گپ میگردی ...

گفت: ...

نمیگردم ... بل که گپ میمالم خوب بازی؟

باز هیچ به کارمان با فکر آرام ...

آرام ...

حالا آشتی کرده اید؟

باخونسردی پاسخ داد: آشتی جنگ ما روز دوسه بار تکرار میشود ...

بقیه از صفحه (۳۱)

ماجرای شریین گل پرسوز ...

خنده کان باسخ میگوید: تا به حال نه اما از عهد الله خواهش نمودم که د پسر زیاد (سیاه مار) هم تکوید و متوجه دستهای خود هم باشد ...

ورنه ...

برشیدم ...

ورنه چی؟

گفت: تو هم چی قدر پشت گپ میگردی ...

گفت: ...

نمیگردم ... بل که گپ میمالم خوب بازی؟

باز هیچ به کارمان با فکر آرام ...

آرام ...

حالا آشتی کرده اید؟

باخونسردی پاسخ داد: آشتی جنگ ما روز دوسه بار تکرار میشود ...

بقیه از صفحه (۵۱)

در میان بازیگران فکرمیکم
(کمال حسن) به هنر خود
ایمان دارد. او کتر خود را چنان
می یابد مثل اینکه آب در بنه
جذب شود، سایر هنرپیشه ها
باید تکان بخورند و با ایشان کک
شود. مثل اینکه پوره را در پیاله
چای حل می کند، آنها را نیز باید
چنین کک کرد. اگر (کمال حسن)
در فلماهای هندی سرود ابرسا
نکرد، این دیگر تعصیبند -
کمان است.

پرسش: شهادت رمورد خود چی
میگوید؟

پاسخ: من هنرپیشه توده ها
استم، تصمیم اتخاذ کردم که این
موضوع را در فلم ((هاتیا)) بسا
ایجاد کنم آن توسعه دهیم، اما
مشکل است که از این مسابقه
بیموزنه در ششم من در حال
کار کردن در سری فلم استم. بعضا
باعشق، بعضا با تلاش، ولی فکر
میکنم که این امکانات وجود
دارد که قدری کیفیت را به کیمت
علاوه کنیم.

قصه آدمهایی را شنیده ام که
در همین زبان عاشق سه یا چهار
دختر بوده اند و روابط ریاکارانه
نداشتند. هنرپیشه هانیز باید به
همین صورت سرودهای همسای
شان را بلند کنند. در میان هنر-
پیشه ها انیل کپور کوشش میکند که
سالانه اقلا در یک فلم با لاتراز
عادی کار کند. من فکرمیکم که
این مساله در آینده توسعه
می یابد. از همین جهت بود
که شش ماه قبل آمضای قرارداد
فلمهای کهنه را متوقف ساختم
فقط فلم ((هم)) را با امیتا به -
بچن فلم ((عزت دار)) را با
دلپیکار کاربند برفته ام. میخوانم
میتود شان را از نزد یک مشا هده
کم و از تجارب شان بیاموزم.

پرسش: از پنج سال به
این طرف شما چی آموخته اید؟
پاسخ: هرگاه آزادی چیزی
را داشته باشید حتما آن را به
دست می آورید. چنانچه
من خواستم در چندین فلم کار
کردم. من این فلما را چنان به

جنگ آوردم که یک گرسنه نان
را به جنگ می آورد. من در ک
کرده ام که صنایع فلسفای حقایق
را به آسانی میدیرد. این
هنرپیشه گان را که من انتخاب

گونا



کرده ام، اشتباهات خود را
خوب می بیند.

پرسش: شما چطور چنین
حرفها را میزنید. سینما گرا
مانند فلماهای شان در خیال
زنده می میکنند، مثل راجیش-
کهنه که هنوز هم معتقد است که
ستاره درخشان سینما است؟

پاسخ: او خودش باید بهتر
آگاهی داشته باشد که امروز در
کجا قرار دارد. او باید در زمینه
اندیشه کند. اگر او در فلم
(اند) و ((سفر)) خوب
درخشید از آن جهت بود که
اوجمت کنید. من فکر نمیکنم که
ما مردم در خیال زنده می کنیم.
شما خوب میدانید که ستاره ها
نیز گریان میکنند، اما آنها در
پیشگاه مردم نمیگریند.

پرسش: آیا گاهی هم سینما
شمارا به وحشت انداخته است؟

پاسخ: به وحشت نرفتید، ام
ولی تعجب کرده ام، وقتی که
فلم یک هنرپیشه بیوزنی به
دست نیآورد من میدانم چرا
مردم تکان میخورند و با چرا متاثر
میشوند وقتی که بیوزنی به هنر-
پیشه دست دهد، هیچ هنر-
پیشه بی، هنرپیشه بی دیگری
را ستایش نمیکنند. اگر چنین
اتفاق می افتد حتما جهات -
سیاسی دارد. یقینا چطور شما
میتوانید که فلم خوب را بد بگویید؟
این گمبه آن میماند که شما از
زیبایی کشمیر انکار کنید.

پرسش: گاهی هم چنین
اتفاق افتیده که بازی خورده
باشید؟

پاسخ: بازی خوردن کلمه
خیلی ثقیل است؛ ولی مایوس

شده ام. در این اواخر طرز تفکر
در مورد فلم ((آسان س او نجا))
تغییر کرد. من میدان رارها
نکردم؛ ولی مانند احقها نگاه
میکنم. در این میان با خود
فکر کردم که از یک آدم بیست
انتقام بگیرم؛ ولی باز هم در آخرین
مراحل فلم مذکور همه چیز
تغییر کرد. وقتی که من اعتراض
کردم برای گفتند که بخش مربوط
به من در انتهای دنبک فلم خراب
شده بود برای اولین بار چنین
یک معذرت را شنیدم. این موضوع
مرا به آن فکر نو برد که دستهای
در کار است. در نظر آن صنایع
فلم همواره در برابر من گذشت
کرده است. فکر میکنم که هر کس
دوست و دشمن دارد، سنجیدت
فدجه بی است که نومی شگفت
و به شتر و گن سنها خیلی احترام
دارم، او واقعا هنرپیشه است.
پرسش: آیا عروسی در زنده می
شما تغییر یوار کرده است؟

پاسخ: من بعد از عروسی
مکمل شدم. در زنده می دوبار
عاشق شده ام. اولین بار عشق
خود را افشان کردم، من در مورد
نیلیم گمب نمیزنم. او از خود
زنده می جدا گانه دارد و ما فقط
در فلماها با هم کار می کردیم. اما
عشق باردیم من به عروسی
انجام مید. مخصوصا عشق ما
زمانی پرشکوه گردید که دخترم
(انوادا) متولد شد. او مانند
یک گل دوست داشتی است.

من فکرمیکم که هر جوان باید مانند
من در سن بیست و چهار ساله می
ازدواج کند. در شیر آن عشق از
شدت خود میگذرد. هر قدر
سن انسان بالا می رود، آدم -
نیتواند از زنده می لذت ببرد.

من فکر می کنم که مردم علاقه مند
اند که یک هنرپیشه بالای پرد
چگونه ظاهر میشوند. اگر مردم
یک هنرپیشه را دوست داشته
باشند، هنرپیشه هم سرانجام
خودش را خوش میباید.
پرسش: در میان آنها کی که
نوبه طرف سینما را آوردند
چی فکرمیکند؟

پاسخ: به نظر من در این
میان ((امرخان)) به جای
خواهد رسید، او یقینا
خواهد کرد. در مورد آنها کی که
نواخته اند، مشکل است آدم
حرف بزند. حتی من خودم به
اندازه ((امرخان)) خوب و
مورد نبوده ام، من در زندگی
که آدم کتابی را مطالعه نکرده ام.
فقط در زمان فراغت خود به تا -
شای فلم نشسته ام. شاید فلم
های مانند: ((اجود پشمن))
و ((گنگا بی بی)) را هر که ام
بنگاه مرتبه تا شا کرده باشم.

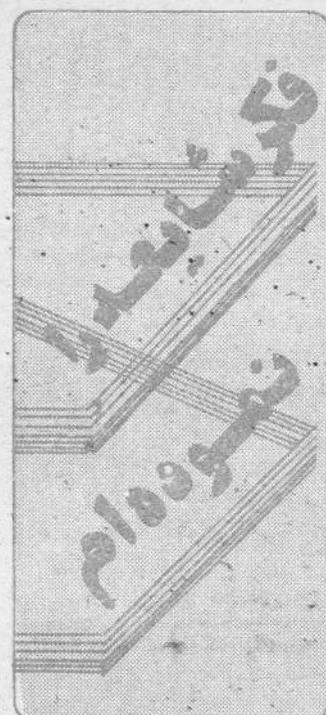
پرسش: آیا پارفتای زمان کودکی
خود گاهی هم ملاقات کرده ای؟

پاسخ: زمانی مابین نفرودیم
در پیکان هر که ام در رشته های
مختلف راه های خود را گرفتند.
از میان آنها فقط من هنرپیشه
شدم. در کالج از کانتین مانند
سند یوی شخصی ام استفاده
می کردم. در آنجا اکت می کردم
لاف میزدیم و خود را یک آن بول -
دار معرفی می کردیم. در پیکران
همه بادیدن من میخندیدند.

امروز نیز زمانی که آنها سرا
می بینند، میخندند. آنها به
مشکل باور می کنند که خیالهای
من به حقیقت پیوسته است. در
اولین فلم من که ((گن بد))
نام داشت، پنج هزار روپیه
برایم معاش میدادند. اکنون
زنده می ام خوب است. زیاد
خرید نمیکنم؛ زیرا ارزش پول را
دانم. به خاطری که در گذشته
هیچ گاهی پول نداشتم، گذشته
از آن آنچه اتفاق می افتند،
بگذر بپشت. فیل هم بایک
تبعادی میبرد.

پرسش: در اخیرا هر که ام
گفتنی داشته باشید؟

پاسخ: بلی در کاروباری که
من دام خیلی مشکلات در پیش
رواست. زنده می چنان است
که هنگام بردن بالای آدم گلس
میباشند.



— سینمای ما، زاده انقلاب است. سینمای دیروز را با سینمای امروز نمیتوان مقایسه کرد. زیرا سینمای پیشین، صرف یک وسیله تفریح بود. ولی اکنون فلسفای ما در ردیف فلم های جهانی قرار میگیرند.

— تاجایی که دیده میشود، رقابت های ناسالم، بدبینی ها و حسادت ها در محیط سینما وجود دارند.

— این مساله ناشی از ضعف روحی یا کمبود است رقابتی که سینما را به رشد و پختگی نرساند، حتماً آن را ضربه میزند.

— شما چند سال دارید؟

— ۲۲ سال.

— شما سن اصلی تئاتر را گفتید؟

— بلی، به خاطری که مساله عسکری در بین نیست.

— چه ویژگی هایی دارید؟

— خود خواهی ندانم.

— وقتی به شهرت رسیدید، چی طور؟

— نه، زیاد آن صورت، پشتوانه مردم را از دست میدهم.

— ود یگر؟

— کم حرفم، از زمین صدا می براید، ازین نه، یعنی زیاد اجتماعی نیستم.

— هنرپیشه و کم حرف بودن؟

— گوش می کنم خوب شوم.

— ود یگر چی؟

— زود انحراف میگیرم.

— با مردم، یا بازن؟

— با هر دو!

— اگر همین لحظه یکی از آن دو هایتان برآورده شود، چی چیزی را آرزو میکنید؟

— بگذار در کشور، صلح برقرار شود، آن وقت آرزویم را میگویم.

— در محیط کار نظر همکاران تان درباره هنرپیشه شدن شما چی گونه بود؟

— در محیط کار، مردم مختلف با مفکوره های مختلف و دید مختلف وجود دارند.

— وقتی اولین بار نقش شما را فلیم برداری شد چی قدر وجدند روزی آن فکر کردید؟

— فلیم برداری که به پایان رسید، ساعت یک شب بود، آن قدر خسته بودم که غذا صرف نکرده، به خواب رفتم و فردا پیش هم در وظیفه اولام مصروف بودم و کسی فرداها نیز همچنان.

— در این فلم چقدر حق الزحمه گرفتید؟

— حق الزحمه، چهل هزار اتقانی بود که (نه هزار اتقانی) مالیه گشتانده شد.

— نظرتان درباره سینمای ما چیست؟

شد، نتیجه آن را از مردم میگیرم.

— محیط سینما را چی گونه یافته اید؟

— آنچه که در تصمیم بود، یعنی که خوب!

— یک صحنه را چند بار تمرین کردید؟

— تا کتون نقش من طوری بوده که نیازی به تمرین کردن نبود.

— در زنده گی هر کسی (به ویژه هنرپیشه سینما) همیشه شایعاتی بوده است آیا از آمدن تان به سینما پشیمان نیستید و از شایعاتی نمیترسید؟

— از آمدنم به سینما پشیمان نیستم و فکر شایعه راهم کرده ام.

— کار در سینما را مسلک اولی تان میدانید؟

— نه، مسلک اولی من خدمت به بیماران است و حاضر نیستم آن را از دست بدهم، زیرا من سخت به آن علاقه مند هستم.

پنجاه سئوال (۵۱)

— به کلی قطع رابطه نکردم ام، ولی کله مند استم. باید بیشتر ستار و برام گفته شود، نه اینکه بگویند نقش را کتر را کاریکسی و بعد مرا برقصانند!

— تا کتون برای فلم بعدی از شما دعوت شده یا نه؟

— دو صحنه از فلم نخستینمانده است.

— و سپس سینما را ترک میکنید؟

— نه.

— میخواستید در سینما چی چیز را به دست بیاورید؟

— مانده هر هنرپیشه دیگر، موفقیت، شهرت و آینه درخشان.

— ولی تا کتون فلم من تکمیل نگردیده، وقتی به ناپیش گذاشته

خواسته باشید در فصل تابستان از عطرهاي سنگین استفاده کنید. باید بقیه که همه شان بوی تند عطرها و دست ندارند. هدف بوی عرق است نه عطردن.

بوی بدن را مانند عادت بسازد. باید در نطفه خنثی کرد. مراعات حفظ الصحه فردی و ترکیب از صابونی تالک، مواد ضد عفونی و عطرها برای برطرف ساختن بوی بدن سلاح مؤثر است. همیشه بکشید در اجتماع و در میان دوستان و همکاران بوی مطبوخ از شما به مشام برسد.

خود را باید جستجو کرد. روض جلد هر شخصی باید نوع بسیار بیشتر از آن تعامل گاملا متفاوتی دارد. باید وقت کرد که از عطرها صحبت ماده اضافی استفاده کرد نه آنکه به وسیله آن بوی بدن را بوشاند. جلد تازه و ناکو. معطر خیلی خوش آیند است و لسی جلد ناپاک، توأم با عطرها خوش آیند است.

هر وقتیکه عطری را انتخاب میکنید، باید به خاطر داشته باشید که نوع تیزان نباشد. هرگاه

سرد و تازه نگه خواهد داشت. از تالک نباید تعاروی سینه و پشت بلکه روی شانه ها، زانو، بغل، شکم قسمت های داخلی را نهار کف با هانیز استفاده کرد.

عطریات

وقتی همراه با صابون، تالک ضد عفونی عطرها هم یکجا شود کار است نهایت عالی، انتخاب عطرها مناسب بوی بدن و محتویات چندین شیشه قشنگ گریستالی نیست، علم کبیا را نباید از نظر دور داشت. عطرها مناسب حال.

بوی بدن را مطبوخ سازید

بقیه از صفحه (۳۱) تالک

بعد از استحمام استعمال اندکی تالک خیلی خوب است. تالک ضد عفونی شمارا محافظت

اسرار خوردنی‌ها

گل‌مریم

ارسالی شکیلا (نوید) :

شاخه آن استفاده و روح را دود دهد . برای معالجه سرفه از خوردن برگ و سرشاخه های گلدار آن استفاده نمایید . برای معالجه پایین آمدن معده چند برگ آنرا جوشانده و مقدار آب به آن افزوده و در آن بنشینید جوشانده گل مریم برای التهاب و جربک بیوه ها مفید می باشد . برای رفع خارش اطراف اعضا تناسلی که در بین بمران دیده میشود ، مفید است . مالیدن شیوه بسیار محلول جوشانده یاد کرده برگ گل مریم در زنان نازائت نتیجه مثبت داده است . برای خشکاندن شیرستان مادرانیکه بچه بی خود را از شیر جدا میکنند میتوان از این گیاه استفاده کرده برای اینکار یک قاشق چایخوری از برگ خشک این گیاه را در یک گیلاب جوش میزنند . این دستور برای از بین بردن گاز معده و روده ها و ریب برای از بین بردن عوارض روماتیسم و مریض قند مفید است . خانم های که نسو عروس اند کمی از برگ تازه خشک این گیاه را با ادویه جات دیگر مخلوط کرده ، جاشنی غذاهای خود نمایند و افزودن مقدار کم آن به ترشی ها هم مفید است . در موقع تهیه کباب میتوانید کسی از برگ خشک یا تازه شاه اسپرم به گوشت بمالید تا طعم خوبی پیدا کند ، افزودن آن به گوشت مرغ و ماهی سبب خوشمزگی آن ها خواهد شد . برای معالجه بوی دهان میتوان از جوشانده برگ گل مریم استفاده کرده ، دهان را به آن بشویید . شستنوی زخم های جلدی و ضد عفونی کردن آنها با محلول جوشانده برگ این گیاه موثر است . در اروپا از برگ این گیاه چند نوع نوشابه الکلی به جای سیگار استفاده میکنند . برای معطر کردن سرکه نیز از آن استفاده مینمایند . خوردن این گیاه برای زنان حامله خوب نیست ولی برای یاز شدن عادت ماهانه و تنظیم آن میتوان از آن خوردن خود بمالید . برای از بین بردن خونریزی رحم از دود برگ و

پیش از سبزی های معطر که چند نوع دارد . گل مریم است که در کتب سنتی به آن مریم و اهلای آن را بیجان و ایران به آن شاه اسپرم گویند . اسپرم در زبان فارسی به هر سبزی معطر گفته میشود و شاه اسپرم در کتب سنتی لقب مخصوص ریحان است . ولی اهلای آن را بیجان که گل مریم را از حالت وحشی و خود رود در آورده و در باغچه های منازل خود پرورش داده و از سبزی آن برای تقویت معده و درمان دانه اسهال استفاده میکنند . آنرا شاه اسپرم لقب داده اند و چون از راه تجربه به منافع آن پی برده اند اکثر کشورهای آنرا آورده و در باغچه های خانه های خود کاشته اند . به طوری که هم اکنون در بیشتر باغ ها و باغچه های تمام دنیا این گیاه دیده میشود . انواع وحشی و خود روی این گیاه در اماکن خشک و سنگلاخ ها و زمین های بایر می روید ، ولی با انواع پرورش یافته فرق کلی دارند . ارتفاع این گیاه در بعضی از نواحی پر شصت سانتی متر میرسد . ریشه آنها به رنگی مایل به قهوه است و ساقه های متعدد و پر پشت دارند که مانند تمام گیاهان خانواده ی نعنائی چهار گوش میباشد . این دمبرگ ها از قاعده ساقه رشد کرده و بالای آنها شکل ظاهری برگها بیضوی و نوک تیز بوده و دندانها ندارند . ولی برگهایی که در قسمت بالای ساقه میروند ، دارای دمبرگ کوتاه تر یا فاقد دمبرگ میباشد . این گیاه از قدیم شناخته شده است و مورد استفاده آن در طب سنتی بوده است . معده را جای تعجب است که عطاران سایر کشورها آنرا نمیشناسند ، و عبادت دیگر در قلمه عطاران دیده نمیشود . فقط چنانچه

امید...

بقیه از صفحه (۱۰)

وقتی خدمت سربازی را به انجام رسانید به بارادرتلوپزیون قرارداد خواهید کرد ؟

من طرفدار آنهنگه های قرارداد ادبی نیستم زیرا آنهایی که قرارداد میکنند ، آنچه را که یک آنهنگه خوب رامیسازد کمتر مراعات میکنند . لذا من هرگز قرارداد نخواهم کرد .

شما با این آنهنگه های خوبی که دارید آیا دیگران را هم راهنمایی میکنید ؟

من هنوز خود ضرورت پی

رهنمایی دارم . ما استادان بسیار ورزیده داریم که باید کارکنند و همه ما را بیاموزند . مثلا موسیقی شرقی باید به اساس نو تیشن تهیه گردد . همچنان در قسمت موسیقی غربی استادان لیسه موسیک چون سلیم سر مست ، ننگیالی ، ارمان و دیگران باید کارکنند . در تلویزیون یک ارکستر منظم آما توری وجود ندارد ، جوانان با مشکلات زیاد بر میخورند اما شوق و تمیزند ، خلاصه ما وسایل موسیقی مدرن نداریم .

با آالات موسیقی هم آشنایی دارید یا نه ؟

با ارپونیه ، تپله ، گیتار و اکوردیون آشنایی دارم . اما گیتار

را بیشتر دوست دارم . میخواهم زیاد روی آن کار کنم .

آیا مادرین جوانان محبوبه دارید ؟

چه بگویم نمیدانم ولی در کسرت هایم زیاد استقبال شده ام . حتی در ختم کسرت از من امضا گرفته اند .

دخترها و پسرها ؟

دخترها .

از روی سیم تیلیفون هم تشویق شده اید ؟

باور کنید هر لحظه .

پس باید تا کتون از دواج کرده باشید ؟

نه از دواج نکرده ام .

اگر خواهید از دواج کنید چگونه دختری را با کدام صفت می پسندید ؟

حتما بگویم جلدی میروید ؟

آیا شوقی میکنم ؟

دختر مورد علاقه من باید تحصیل کرده خوش تیپ ، با اخلاق باشد .

نکته دیگر تحصیلات او در کدام رشته باشد ؟

هر رشته و هر پوهنحسی که باشد فرق نمیکند .

شما خود در کدام رشته تحصیل کرده اید ؟

من از پوهنحسی ادبیات در رشته انگلیسی فارغ شده ام .

آیا دختر بی این صفات را شما یافته اید ؟

اگر بگویم نیانتهام باور نمیکند و اگر بگویم یافته ام خواهید پرسید که او کیست ؟

و برخلاف من هیچ بافتاری ندارم آنکه راکه میخواهید امید وارم بیاید و به آن برسید .

اگر همین لحظه یک آرزوی تان برآورده میشد منحیت یک آوازخوان چه چیزی رامیخواستید ؟

فقط فقط میخواستم در کشور صلح برقرار گردد تا آنهنگه ای چون موجی از خوشی در رگهای جان همه بدود و تعلق احساس آنها را بیاید .

و من میگویم که یک آوازخوان خوب خوب به تعداد آوازخوان های خوب ما علاوه گردد .

امید که همینطور شود .

زیبوس

بقیه از صفحه (۵۰)

تلویزیون در برابر هنر مند ان و مصارف لباس و آرایش و نمسود ساخته است ، شما در زمینه چه گفتی دارید ؟

ج : علت دوری گرینی ام از رادیو و تلویزیون موضوعات بولی نبوده است . چنانچه من هیچگاهی در ریدل بول آنهنگه ثبت نکرده و در آرایشگاه تلویزیون آرایش نکرده و حتی به پول خود دردیگر جاها آرایش کرده ام . زیرا از همان آغاز کار آواز خوانی ، انگیزه اصلی من هنر دوستی و ذوق هنری بوده است . عوامل اساسی کناره گیری ام را واقعاً از یک طرف قرارگرفته محترم مسرور ، بی تفاوتی نسویان رادیو و تلویزیون مخصوصاً به برابر هنرمندان جوان ، و از سوی دیگر ، خود خواهی ها ، بی نزاکتی های شماری از هنر مند ان تشکیل میدهد . سخنان پهلوی دار و حرکات توهمین آمیز عده پی مرا اندیشی کرد .

تصوره های اشخاص خارج محیط رادیو و تلویزیون و هلل ذکر شده در بالا دست بدست هم داده انسان را ناگزیر می سازد که از ادامه فعالیت های هنری دست

کشیده خاطر خود را از هر نگاه آرام بماند .

س : آیا در شما هم از دواج و تان تاچه جلدی حقیقت نهفته است ، و اگر آنرا تایید کنید آیا همسر تان سه راه فعالیت های هنری تان نگردیده است ؟

ج : این یک امر طبیعی است که هر جوان ، مخصوصاً جوان نامزد دار ، به تمهیت از خواست زندگی اجتماعی ، زود یا دیر بخانه بخت خود می رود . من نیز که قبلاً نامزد شده بودم تسلیم قانون زندگی اجتماعی گردیده زندگی جدیدی را آغاز کردم . اما همسر ، چه در دوره نامزدی و چه در دوره پس از زوری هیچگاهی مانع فعالیت های هنری ام نشده و حتی بعضاً اصرار میورزد که آنرا در زمینه راه نگذارد .

س : دورنمای آینده نما می بینید ؟

ج : این موضوع به مسایل زیادی پیوند دارد که البته شرایط آینده در زمینه نقش اساسی خواهد داشت .

مباحثه : هنایت

بقیه از صفحه (۷۱)

امر را تایید کرد ، خواهش نمود تا در این باره چیزی ننویسم و من هم ننوشتم .

و حالا (راجکار) :

در هنگام کار فلم (باکیزه) بانحوه کار (راجکار) آشنا شدم ، ولی در فلم (د هم کاتیا) او را خوب شناختم . بسیاری از سینماگران در مورد این هنرمند حرفه ای دارند که او را پر نخوت و از خود راضی معرفی میکنند ولی به نظر من ، این حرف ها در مورد او صادق نیست . راجکار ، عادت کرده پیش از فلمبرداری یک فلم ، با کارگردان وارد گفتگو و بحث و منحص شود و این مباحثه را تا زمانی ادامه دهد که در موضوع قناعت او فراهم شود و این یک جسارت اخلاقی اوست که شخصاً از این نوع جسارت ها سخت پشتیبانی میکنم . فلم (باکیزه) بنا بر معاد پری که پیش آمد برای شتر سال نسبا تمام ماند . کمره سین فلم (استوروشنگ) از آلمان غربی بود که به انتظار آغاز دیواره فلم در هند ماند تا گارزند و همان کشورش گردید .

برای ادامه کار فلمبرداری آن فلم ، هیچکس جرات نمیکرد ، ولی وقتی (کمال امرویی) از من تقاضا کرد ، پذیرفتم و کارها هم مورد تمجید اهل هنر شد .

ویژه نقادان قرار گرفت . همچنان امور کارگردانی فلم نیمه تکمیل (محبت اورخدا) از (کی، آصف) توسط خانمش به من تفویض شد . دوستان مرا ممانعت میکردند و عقیده داشتند هرگاه فلم موفق از آب در بیاید امتیاز آن به مرحوم (کی، آصف) تعلق خواهد داشت و اگر ععدم موفقیت رو به رو شود ، قصور به دوش کارگردان دوس خواهد بود .

ولی من ، کارگردانی فلم را به عنوان یک ریسک قبول کردم که بولود آن اتفاقاً ، فلم نهایت قابل را خواهم نوشت .

بخت و جاب و مطابق ذوق و خواست مردم واقع شد .

امتیاز به بچن :

این هنرمند رادرجریان فلم برداری فلم ((گنگاکی سوگنده)) نیکوشناختم . او انسان خوش برخورد ، بشاش و صمیمی است که همیشه بزرگترها را احترام میکند و از عنصر احترام گذاری به دیگران مایه فراوان دارد .

صحنه های هیجان انگیز فلم ها را دوست دارد و برای اجرایی این گونه صحنه ها همیشه خود را در مقابل بزرگترین خطرات قرار میدهد .

صحنه فراوان چنگال بولیسو عبور توسط اسپه از باریکه یک پل در فلم ((گنگاکی سوگنده)) به عقیده بسیاری از ناظران شونتنگ بسیار پر مخاطره بود که او خودش با مهارت و دلایری آن را انجام داد . برای من گناه کارگردان فلمبرداری بود ، خیلی مسرت آور بود وقتی که او (دبلی کیت) را مسترد نمود ، من در یک آن ، خودم را در آینه اودیدم و در دلم عزیز شد و تا امروز هم عزیز دوست داشتنی میباشد . حرف هان یاد شد ، چهل و شش سال است با فلم وسینما و استودینو و هنرمندان سروکار دارم . در نهن من ، از رویداد ها و کارگردان های سینمای ، مطالب فراوان نقش یافته است که هرگاه عمری بگذرد باز هم برایتان دنباله این واقعات را خواهم نوشت .



سینما باید...

بزرگبرد زمانه...



بقیه از صفحه (۱۱)

داشت ناد پیران راد رجعت
بالنده می و تعالی ی که خودش
به آن ایمان داشت بکشاند اما
حیف که جامعه کمتر تحویلش
گرفت فقط به جرم آنکه زبان
هنرش برای همه مفهم نبود -
استاد تاسالیان اخیر حیاتیاش
به این باور وفادار ماند اما در

بهلوان نظام...

بقیه از صفحه (۷۲)

بروش که : اپوزیوشن بهلوانیسی
افزون بر هر کارهایی ، کار آموزشی
ونظری را هم لازم دارد و برای
آنکه کسی یک بهلوان خوب باشد
لازم است مطالعاتی نیز انجام
بدهد ؟ اندیشمندان چینی
پاسخ گفت :

- بلی ابتدا شاکردان باید
حرکات بهلوانی را به گونه نظری
بجا بوزند و سپس آن را عملی نماید
در مورد انجام برخی مطالعات
در روزش بهلوانی باید گفت که
بلی هر قدر که بک شخص در رشته
بهلوانی دانش بیشتر داشته
باشد ، و تکنیک استادان فن را
فرا گیرد ، به همان اندازه می

شما آپا نقش را برای شخص
انتخاب باید کرد یا شخص را برای
نقش؟

مروت پاسخ میدهد :

- من حالا به خود حق میدهم
منحیت یک کارگردان فلانما -

نویس بعد از تهیه سنگی در مورد
انتخاب سمبولها و این که نقش

باید برای شخص انتخاب شود
پا برعکس نظیر را تقدیم کنم .

- عیبی ندارد اگر برای اجرای
یک نقش ، شخص را انتخاب

کنیم و اگر ضرورت شود برای یک
شخص نقشی را انتخاب کنیم

کنترا اتفاق می افتد آنستفاتی که در
تعبیه "پورتیت امیر صوری در

((خواب طلائی)) افتاد در ضمیر
آن من طرح یاد استان فلانما

خودم را اساس قرار داده افتخار
میکنم که کرمنا سب و هالی را در -

((مردی از شرق)) پیدا کردم .
البته این امتحان را مدیون

سلام سنگی میباشم .
میروس :

- چون از فلم ((مردی از شرق))
خبری نیست نمیتوانم تضارت کنم

اماد رمورد ((خواب طلائی)) لطفاً
بگویند با آن که فلما ن پورتیت

یک هنرمند بود و پیام کاملاً انسانی
خود را داشته اما چرا کمتر از سمبول

ها ما به گرفته بود ؟
پاسخ میدهد :

- کاملاً برعکس ادعای تان ، فلم
از انکت سلامت د یواری تا پایان سرا -

یا سمبول بود .
من میگویم :

حرف آخر صحبت ما چی خواهد
بود ؟

مروت میگوید :

من فلمهای مناسبی را رسیده
میدهم ...

سنگی میگوید :

من امید و یقین به این جوان
و هم دوره هایش را دارم .

من میگویم :

خواهم دید !

سنگی میگوید :

- سینمای ما سخت نیازمند
مردانه گری است ، سینمای

ما بیشتر از بول و استند یو به کرکتر
ها ، فلما نه نویسها و آنانی که

آگاهانه نقش میسازند و نقش بازی
میکند نیاز دارد .

سنگی میافزاید :

- تعجب نکند اگر میگویم
سینمای مانوزاد و نوجوان و نوسا

نیست ! چه سینمای مان کم از کم
به اندازه نیم عمر سینمای جهان

مرد دارد ، چهل و پنج سال
پیش نخستین فلم افغانی به نام

(عشق و دوستی) ساخته شد ،
پس چرا آن را سینمای نوزاد بگویم ؟

من میروس :

- پس چرا تا حال ؟ ...
سنگی پاسخ میدهد :

- تکلیف سینمای ما همیشه
در این بوده که خط سینمای ما

پیوسته د بگرگون شده ، تریبه کاد ر
هاد را این عرصه محدود و تنوعها

محدود بوده و اما اگر ما افغانها
هنرمند استم بانستم استعداد

انتخاب آگاهانه سمبولها را به
گونه برجسته دارم . شاید دروغ

نگویم که برجسته تر از همه جهان
و ضرب المثل ها و لندی ها و چیزه

های ما تا پیدا بر این حقیقت
است . فقط با اندک تکان سینمای

ما میتواند رشد عالی . من میروس
پیدا کند ، چه در ما تسلیم انتخاب

سمبول و زیبایی شناختی شرقی
وجود دارد .

میگویم :

اکنون که حرف پرسر انتخاب
سمبولها آمد و استعدادی که

افغانها درین زمینه دارند ، نظر
شما در این مورد چیست که تیپ

ها و کرکترها و پرسوناژ ها ، هیرو -
نین فلمهای ما چی طور باید

انتخاب شوند ؟ انتخاب شوند یا
ساخته شوند ؟

پا به بیان فشرده تره نظر

بقیه از صفحه (۲۷)

د بگر این که با انکتبر رسالت باید
یک برابلم اجتمعی را هم - راه

پاراهایی حلالش ، مطرح میگرد
چشمها میبندد و گوشها میبندند

که در رکاب سایر برابلم ها ، معضله
ترانسپورت شهر به حیت یک

معضله ، در لباس یک بدید مقابل
توجه تبارز نموده و من با استفاده

از یک نوع بیان د بگر ونهه طنزی
کس به ارضای ظاهر برد اختص

وفلم آرزو را ساختم ، با آن کنظر
گروهی به آن بود که در این حالت

با این همه برابلم ها تونیا بند
از ترانسپورت آغاز میگردی . قبلاً

هم کاری به چنین تم نشده بود ،
دل میزدم اما با یک باور و یک

پشتکار فلم را طوری ساختم که
د بالوگها تلم خلاهای صحنهها را

و صحنهها تلم خلاهای تصادف هارا
پرگردند . برای همیشه در غرور

توجه بوده و خواهد بود که جسی
میخواهم تحویل بد هم به چه

شکل از انکتاد در کارها خوشم
نمی آید ، من هنری را به -

محدود پند و خلافت احساس -
میکنم ...

سلام سنگی با تاپید از مروت
میگوید :

- من چنان کارگردانی را
زیاد دوست دارم که تخنیک

کارش پیوسته به هنر خدمت کند
نه به آن اندازه که بالای خودش

چری نماید ، هنرمند بیشتر ناگهیر
است خطر . پنایش را دوستانه

و اما نتکارانه تا آن جا که نسل دیگری
می آید ، ادا نه داده با همه

صد اقت سینمای افغانی را داخل
یک رده نیازمند اجتمعی نموده

واقعا به خدمت مردمش گمارد .
از شما میخواهم تا پیرامون

سینمای امروزین و د بروزین روزند
تکاملش (بلی پاسیج) چیزهای

بگویند به ویژه درباره این که
میگویند ((سینمای نوسا)) و یا

((نوجوان و جوان افغانی)) ابراز
نظر نمایند .

بیمه از صفحه (۱۹) **وازیکه دودل**

عیدی برپا شده بود و هر باشندده کابل وهرانغان این روزها روز - گرامی زنده کی اش می بنداشت. هیدگاه این مکان یاد بود خاطره هارترک می گویم و این سطور را از آن و در باره آن نوشتم .

به بالا حصار نگاه می کنم . به عمارت مجلل زرد رنگ اسروزی اش که درفش سه رنگ ملی درضا پیش در اهتزاز است یاد آنرا به حرکت در می آورم . و در پای آن درفش ، سرزایی را می بینم که مصرف اجرائی وظیفه است .

لحظه بعد قطاری سردان مسلح از بالا حصار حرکت می کنند و چشم قطار را دنبال کرده و تا اینکه کاملاً در کوچه های شهر ناپدید گردید .

عیدگاه مردم : از لندنی های بالا حصار راه شهر را در پیش می گویم و در برابر مسجد عیدگاه می ایستم . مکان مقدس که شاهد حوادث گوناگون و زواید بزرگ در تاریخ سرزمین افغانستان بوده است .

مسجد عیدگاه که در پایان شهر کنه کابل موقعیت اغذ کرده در ساحه وسیعی قرار دارد که ساختمان آن در چنین موقعیت مناسب کابل توجه همگان را به خود جلب می کند .

در اینجا بود که برای اولین بار شاه امان الله خان استقلال افغانستان را اعلام نمود . جنگ سم افغان - انگلیس بارشادت مبارزان افغانی به پایان رسید و سپهر انگلیس ها از افغانستان برچیده شد . افغانان با این جانبازانان شان طلسم شکست ناپذیری انگلیس را شکست دادند و در سر بزرگی به آنها آموختند . و آن اینکه : افغانستان در دستگیر ناپذیر و شکست ناپذیر است . هر چه بود گویا زنگ ناپاک بهسارگران است هوس و پوریا

شهری میسرود و اکثر تعمیری های را که در رازگ های (بهیرون و بیلو پاری) بود دوست داشت . کموز فزلیا تشریح همیشه خود شرمی ساخت . در اجرائی غزل شیوه کاملاً خاص خودش را داشت . غزلیات استاد بیشتر آمیزه بود از شیوه های هندی و افغانی که هرگز شنونده ها با آن احساس بیگانه نمی کردند . در کشور ما بیشتر به غزل های استاد که بیشترین بخش بیت های پر پیوسته و تلویزیونی اش را احتوا می کند علاقه داشتند . علاقه مندان - هندی استاد بیشتر (خیال خوانی) و (ترانه خوانی) را دوست داشتند . و گاهگاهی هم قوالی های شهرنی را ستا - دانه اجرا میکرد که همیشه از جا - نپدیده مورد پذیرش قرار می گرفت . ترانه های محلی و مردمی استاد وسیله شد تا استاد بیشتر از پیش محبوب مردم شود . اما با وجود همه محبت های که از مردم ناپدید و با وجود همه این ها هرگز استاد سراهنگ ، این خنیاگر آسانی - ترین سازها و این فریاد های - بهشتی ترین درد ها را چنانکه حقیقت بود نشناختند .

ستاره اقبال سرود ها و ترانه های عاشقانه اش را تا جاودان در سینه این بیکران هنر و وفور نل - یذیر آرزوی کم و بری آ را می - رخ بزرگ او در ما می گیم .

نشان میدهند و به سوی این ورزش روی می آورند . اکنون هم تم های از نوجوانان و جوانان دارم و امیدوارم جدید الشمولان را بعد از یک دوره مسابقه جذب نماید و انتخابات برای پهلوانی همه ساله صورت میگیرد که تعداد نود نفر در سه گروه شامل میشوند و بعد از انتخابات در تیم های یاد شده ، تنظیم میگردند .

در فرجام ، پهلوان نظام در مورد این که از چه زمانی بدینسو از اجرائی مسابقات کاره گیری - نموده و علت آن چیست میباشند ، گفت :

اکنون نظریه تقاضای من ، در مسابقه شرکت نمی کنم و به جیب سرتیفر گروه ها کار نموده و - مصرف تربیه و پرورش شاگردان میباشم .

هنگامت و رقم های فریاده به - تدوین مکتب میسرود از استاد با تمهید سستی خود و مردمی هنرمندانه ساخت و هرگز حاضر نشد به خاطر امکان بیشتر مادی در کشور بیگانه ای درواز مردمی باشد .

استاد در میان فزولخوانان و کلاسیک خوانان نمونه برتر و پخته آشنایی با شعروادب کلاسیک بود چنانچه از خوانان رهن کلام حضرت ابوالعاصی ، مرزا عبد القادر بیدل تمام عمر نفیض بود و مزه کرد .

بیشتر غزل های پیش از گریس سخن ابوالعاصی رنگ میگرد ، بیدل دوستان بیشتر از هر کسی در پاری و را گرامی داشته اند و استاد نیز با آنان مهربانتر و آشنا تر بود . از انتخاب اشعارش بوی خوشی ذوق بلند و آگاهی از ادبیات غنی و پربار می آید . چنانچه حتی باری هم از زانوش شعر میبندل ، بازاری و فریادش شنیده نشد و این امتیاز ، تمهیدش را به فرهنگ کشورش شهادت میدهد .

استاد خاصه در (خیال خوانی) و (ترانه خوانی) رقیب نداشته . راه های قید و مشکل را به روانی یک سرود ساده اجرا میکرد . راه دیاری را در نهایت عظمت و شکوه یک سرود سنگین کلاسیک میخواند . گاهی هم برای تنوع بخشیدن به محافل دوستان و عزیزانش تعمیری های

پهلوان نظام در مورد رشد و انکشاف بیشتر این ورزش ابراز نظر نموده ، میگوید :

باید کلبه های متعدد در رشته پهلوانی هم در کابل و هدر ولایات تاسیس شود تا این ورزش را بتوانیم در ولایات نیز انجام دهیم . همچنان باید به تم های ولایات موقع داده شود تا رسماً در مسابقات داخلی و خارجی شرکت نمایند . چنانچه اکنون هم در کده هار و هرات این گونه مسابقات صورت میگیرد .

نامبرده به پاسخ این پرسش که چس گونه میتوان تعداد زیادی از جوانان مستعد را به این ورزش جلب نمود ، گفت :

خوشبختانه تعداد زیاد مردم بدون آنکه جلب شوند خود به خود به ورزش پهلوانی علاقه زیاد

روزگار نیک فقط چند نفسی پیش به خاموشی چراغ صدایش نماند . بود نگرین و آرزو به تراز گذر شده به دامن تجاری دست انداخت که میخواست به کمک آن برای مردمی شالی کند که چه مقدار دست شان دارد . و نتیجه اینبار با مردم به زبان ساده و بی پرایی خود شان گفتنی های دل آزرده خود را سرود . چنانچه قسمت اعظم سرود های سال های اخیر عمر استاد را ترانه ها و تصانیف شیرین و ساده مردمی احتوا میکند که این خود گواه محبت و عشق استاد به مردمش بود و نشان میدهد که چقدر در خاطر عزیزانش رامیخواست . استاد با آرزو های مادی زنده نمی هرگز الفت و میانه خوبی نداشت و همانقدر که آب و نانی ساده مهمانی بود . گوین همه چیز را دارد و بری - داشتن بیشترش چنین طلب بود و قدرتمندان و فرمول پگان نمی سرود و هرگز حاضر نمیشد تا هنر خود را گدایانه در بدل نواله بفروشد با وجود یک عمرش همه در تمهید سستی گذشت اما قصه های عزت نفسی او را همیشه شنیده و بزرگش داشته ام .

گرچه بار بار از استاد تقاضا شد تا منحصبت آخرین چهره زنده بهیرون مکتب (بیتاک) موسیقی کلاسیک هندی در پوهنتون های معتبر کشور هند در بدل لیول های

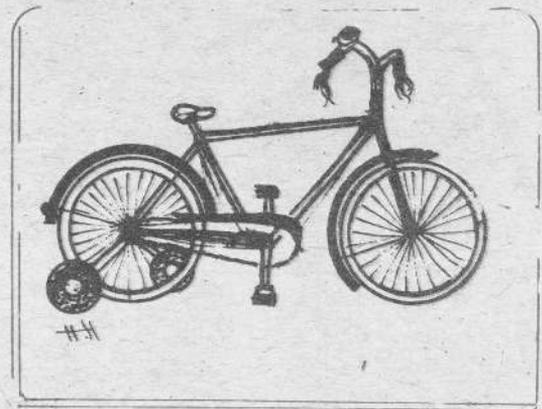
تواند در مسابقات ، موفقیت های بیشتر به دست آورد . او در مورد این که آیا ورزش پهلوانی یک صورت افغانیست و یا این که ابتدا در کشور پاری به میان آمده و سپس در کشور ما سرور گردیده است ، چنین معلومات داد :

پهلوانی از مدت ها است که در افغانستان به حیث یک ورزش ملی افغانی سرور است . اینکه برخی از استادان سابق می گفتند که پهلوانی نخست در ایران و سپس در افغانستان سرور گردید به نظر من قابل قبول نیست . چه این ورزش از سده های پیشین در افغانستان رایج بوده ولی صرف ضربه میل از ایران به کشور ما انتقال یافته و سرور گردیده است .

سواران

اگر یک بایسکلک میداشتم

1371



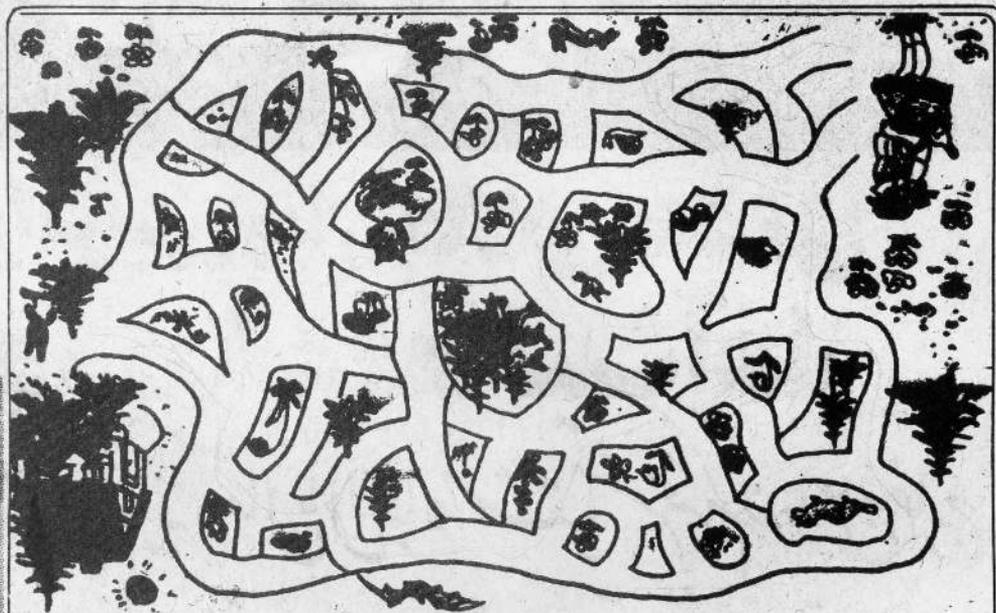
بخرد اما او قادر نبود و نمیتوانست
از پول مصارف کرایه خانه و خرج
خانه برای صرفه جویی کند و با
یسکل بخورد ، مادر هم مرزبان
دوست داشتند ، پتان وقت کسه
میدید من چقدر آزوی بزرگ به
خاطر داشتن بایسکل دان -
دلش میخواست - کمک کنه اما
مشکل بود « یکرور
کوچه می ام باخوشحالی بوجه -
تک تک نموده مراضد ازند و گفت :
(بیا برویز که مه بایسکل خریدیم)
از خوشحالی زیاد خیزد به او
دیدم قریب که بایم شکسته بسود
نمیدانم چطور تا خانه آنها رسیدم .

شوق بایسکل مثل یک خواب
شیرین همیشه به همراه بود
چقدر دوست داشتم بایسکلی
داشته باشم تا در هنم خیال
داشتن یک بایسکل کوچک و مقبول
را مجسم می نمود ولی در فعتاً
بایسکلم تکر میکرد و خراب می شد یا
اینکه پنجره می شد و من نمیتوانستم
بایسکلک خود را سوار شوم .
پیش خود حساب میکردم چقدر
روزها باید پول جمع میکردم تا
میتوانستم با آن یک بایسکل
بخرم ، راستی پدر هم دلش
میخواست برایم یک بایسکلک خوب

دیدم که صد یک بایسکل بسیار
مقبول خرید اما هنوز سوار شدن
آزادی نداشت ، من هم بلد
نبودم ترسیدم که بایسکل
از پیش ما چیه نشد و خراب نشود
بسیار با احتیاط بایسکل را بیرون
کشیدیم و در میدان پشت خانه
رفتم ، صد بالای بایسکل سوار
شدم اما به زودی افتادم ، من فکر
کردم که میتوانم بایسکل را برانسم
بالای بایسکل او سوار شدم و چشم
خود را متوجه پیشرو ساختن اما به
زودی به زمین خوردم باردیگر
بالای بایسکل سوار شدم و دور را
در نظر گرفتم آنجا توازن بایسکل
در دست هایم درست شد و بدنی
اینکه از آن بیفتم چند متر حرکت
کردم اما دوباره به زمین خوردم
بعد از ازم بالای بایسکل سوار
شدم و فهمیدم که باید بالای
بایسکل تسلط پیدا کنم تا چپه
نشود و ضمناً فاصله دور را پیش
چشم خود در نظر بگیرم . آنوقت
برای اولین بار توانستم بایسکل
برانسم به زودی از بایسکل پیاده
شدم و برای دوستم صد نیوتو -
صیه کردم که بایسکل را چطور
باید براند آنروز تا بسیار ناوقت ها
بایسکل راندم و هر دو ی ما خوب
یاد گرفتیم اما شما نرسیدید که صد
بایسکل از کجا کرد ، برای من هم
سوال بود زبازنده می صد شان
مثل زنده می ما بود ولی صد
همیشه بعد از وقت مکتب همسرای
مامای خود در روز کتاپ موتور کار
میکرد و ما ما پیش هفته وار به او مزد
میداد اگر چه که بسیار کم بود اما
او توانسته بود بایسکل از همان
مزد کم پول خرید یک بایسکل را
سد اکند ، راستی این قصه او برای
حالب بودن من هم تصمیم
گرفتم نه بعد وقت مکتب که بیکار
بودم با صد ... در کتاپ کار
کم پدر و مادر من با من موافقت
کردند ، در روز کتاپ موتور من
تخنیک موتور را یاد گرفتم و سراز -

یک مدت توانستم نام بسیاری
از برزه های موتور را یاد بگیرم و
بدانم که چطور ترمز میشوند .
مامای صد برای من در هفته
پول میداد و من آنرا پیش مادر
پس انداز میکردم تا اینکه بعد از
دو سال توانستم پول خرید یک
بایسکل کوچک راتعه کم آنروز
پیش مادر رفتم و گفتم مادر جان !
(بیسه هایم را برایم بکن
بایسکل میخرم) مادر با عجله
بکن آهنی خود را که قفل بیجس
داشت باز کرد و پول هایم را برایم
شمار کرد ، یک هزار و پنجاه افغانی
بود و در آن وقت میتوانستم با آن
یک بایسکل بخرم ، درین وقت
کوچه ما تک تک شد ، من با عجله
دویدم رفتم و دروازه را باز کردم
صاحب خانه آمده بود و کرایه
را مطالبه می کرد ، بسیار عصبانی
بود چون چند روز از ماه گذشته
بود ، من پیش خود فکر کردم که
به جای خریدن بایسکل بهتر
است کرایه خانه را بد هر دو بایدم
کنم کم بدون آنکه به مادرم -
چیزی بگویم بولهایم را برای صاحب
خانه بردم و از آنجا رفتم با دستم
صاف لحظه بی بایسکل سواری
نمودم ، صد وقتی ازین قصه خبر
شد بسیار متاثر شد و گفت : برویز
توجه در چه خوب است ، اما لم
میخواهد توهم بایسکل داشته
باشی و با من یکجا بایسکل دوانس
کنی ، مه یک مقدارتول دیگر هم
ذخیره کرده ام آنرا برایت میدهم
تو حالایک بایسکل بخری از هر وقت
که دوباره بولهایت را جمع کردی
بیسه مرا بده ، فکر خوبی بود
فردا من صد بدو یکجا رفتیم و
بایسکل مورد نظر خود را خریدم
حالا بسیار اصالهاست که آنروز ها
گذشته و آن بایسکل کوچک از کار
افتاده است اما هر وقت بچه ها
را با بایسکل های شان می بینم
یادم می آید که شوق بایسکل
چقدر زیباست مثل یک خواب
همیشه با انسان است .

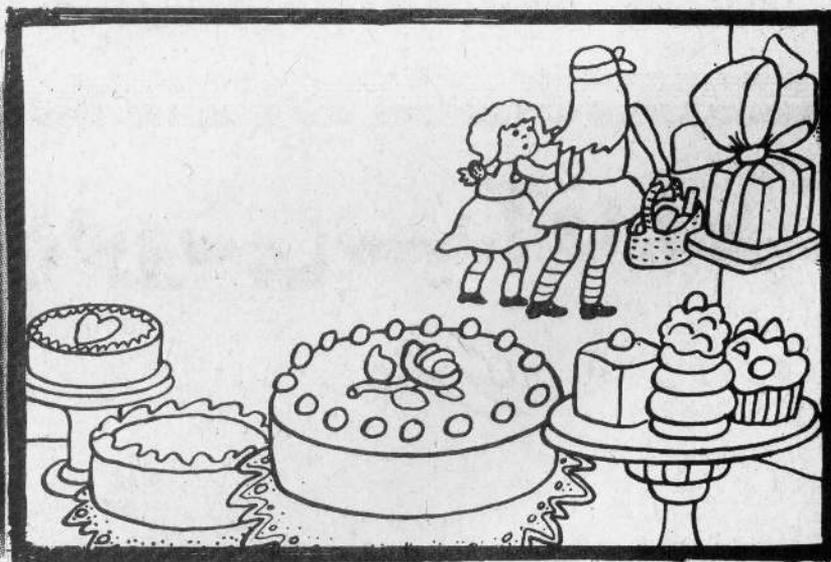
کودکان



اورا راهنمایی کنید!
دخترک برای رسیدن به خانه کدام راه را انتخاب می‌کند؟



برای این عکسها شرح
بنویسید و ایمال ارسال دارید



رنگ آمیزی کنید

شرکت ترانزیتی و بارچالانی کاشفی هرات

شرکت ترانزیتی و بارچالانی کاشفی هرات جدیداً به فعالیت آغاز

نموده

در زمینه انتقال مال التجاره مشتریان محترم از داخل به خارج
کشور و از خارج بداخل با شرایط مناسب در خدمت تا جرات محترم قرار دازد

آدرس: شهر نو مقابر پارک، سرک نمبر ۷، مارکیت جاره عقیدتین تدارک
تلفون: ۲۵۲۶۲

قرطاسیه فروشی سید آقا امیر»

قرطاسیه و مبلات کوه نظر مشتریان را تهیه و به دسترس هر کس دازد
فرومایشر مشتریان را در زمینه

تهیه نموده نشریه بار امر پذیرد

آدرس: چوک شهر کندی

براسم فال گزینش نام



ماه حمل :

استقلال فکری تا نرا حفظ نمایید ، خوست که شما زیر بار سخنان این زبان نمیرود ، دخل و خرج تا نرا کنترل نمایید و به صحت خود متوجه باشید . دید ارتزد یکی که در پیشرو دارید برای شما با اهمیت خواهد بود ، سعی نکنید لجوج باشید .

ماه میزان :

از کارهایی که انجام داده اید بشیمان نباشید ، شما حسن نیست تا نرا ابراز کرده اید بگذارد که جانب مقابل درک نماید که در فکر سعادت و خوشبختی او استید . مجرد هاسعی نباید در انتخاب شریک زنده کی خود وقت به خرج بد هند ، کارهایی بیهوده را ترک نمایید بهتر است ورزش نمایید تا خستگی های تان رفع گردد .

ماه ثور :

همیشه اندیشه های عالی را نسبت به زنده کی در خود پرورش نمایید بد بینی کار خوبی نخواهد بود ، چرا برای آغاز هر کار دهره و اضطراب دارید بهتر است برخی از کارها را با توکی آغاز نمایید اما مواظب باشید که آنرا از کنترل خود رهاناسازید ، نامی که به شما میرسد حتماً پاسخ باید بگیرد علاقمند نباشید که همیشه دیگران منتظر شما باشد .

ماه عقرب :

قدم به قدم او شاعست ، همه افکار شما را اندیشه های فراگرفته است که میتواند برای زندگی تان درد سرهایی ایجاد نماید ، صاف و ساده با خود بنشینید و تصمیم بگیرید ، بهتر است در مورد تصمیم نهایی مشوره خانواده تان را بگیرید به صحت تان توجه کنید ، ملاقاتی را که در پیشرو دارید رد کنید .

ماه جوزا :

شما هم یک قدم بطرف مقابل بردارید ، آرزو های زیادی در دل دارید اما فکری کنید هر اقدام شما خود خواهی و غرور تا نرا صدمه میزند در این صورت مطمئن باشید که چانس کم موفقیت دارید مجرد هاس دیدارهای عاشقانه خواهند داشت ، تصمیم برای ازدواج عاقلانه است .

ماه قوس :

وسوسه تا نرا دروسازید ، روشن اندیش شوید ، نگذارید ازنم شما استفاده نمایند و شما را به پریشانی های زیاد مبتلا سازند . آرزوهای تان را بزودی برآورده شده خواهید یافت ، بهتر است از هم سود و زیان روزگار خود را فانر نمایید .

ماه سرطان :

مسافری به خانه تان می آید که بسیار سالهای آرزوی دیدار او را داشته استید تشویق شما کماکان ادامه خواهد یافت اما سرانجام آرامش تا نرا می یابید و کارها به مراد دل تان انجام خواهد یافت ، دل تان را به عشقی که بند ساخته اید علاقمند نخواهد بود شما برای زنده کی امکانات بهتر دارید .

ماه جدی :

هم حالا هم هر وقت دیگر کاری را که باید انجام دهید ممکن است به اصطلاح ماهی را هر وقت از آب بگیرید تازه است اما برخی از کارهایی است که باید به موقع انجام یابد و شما همیشه در زنده کی بازگوش بوده اید لطفاً بخاطر آینده تان کار امروز را امروز و کار فردا را فردا انجام دهید .

ماه اسد :

شما با رویاهای زنده کی مینویسید ، توصیه ما این نیست که رویاها را از خود دور سازید چون بدون آن زنده کی زیبایی اش را از دست میدهد اما کسی اینطور فکر کنید که واقعیت های هم وجود دارد ، عصبانیت هاسی بیهوده تان برای شما زیان بار خواهد بود ، این هفته از خرید این دست بگیرید .

ماه دلو :

فصل گلهایی را که دوست دارید رسیده است ، انتظار شما به زودی پایان می یابد خود را خوشبخت احساس می کنید به طفل تان برسید ، گفت و گذار زیاد برای تان مفید است ، نگذارید آرزوهای تان را بیگان از دست برون .

ماه سنبله :

بگذارد هر کس درباره شما افکار خود را داشته باشد مهم این است که شما در افکار عامه چهره خشن و زشت ندرارید و بیشتر توجه کنید که ثبات فکری خود را حفظ نمایید ، برای دیدارها و ملاقات های دوستان اهمیت قابل شوید و برغم خستگی و مصروفیت به آنها برسید و با پیشانی بازار آنها استقبال کنید .

ماه حوت :

دوستی را ازوش بدید و دوستان تا نرا آزرده نساازید به زودی یکی از بزرگم های جدی شما بطرف میگرد ، تمایل زیاد به رنگ های روشن پیدا کرده اید ، صحت تان بهتر میشود از غصه های پریشان نجات می یابید و شریک خوب زنده کی برای تان پیدا خواهید کرد .



از نزد

چاپ می کنیم. رفقا همی های ار - مطالب شعری است به مسؤل سالی ات - رازد اریاشی را خند - صفحه شعریه شد .
 اند موفق باشید . هر مطلب تازه و بشیر نزهت جوادی : جدول جالب که بغیرستید چاپ می شود . متقاطع ارسالی ات اقبال چاپ - تریبکی کمال یار هروی : اگر در لابلای مطالب اختصاصی مجله عکس از دوگان آشنایان تان می بود ، حتماً تقدیر نامه عنوانی (نزد یک بین) و (رازد اریاشی) کا کا نزد یک بین میفرستادید . در سرگرم کرد که جواب به نامه ها قسمت دوم باید گفت که عاقلان فراموششان شد ، سرد اغ باشید . بی جزئیات نروند (باحوصله - سایره شکیب از ولایت جوزجان با شید .
 - محمد هارون (عمر) : (رازد اریاشی) به حوصله شامعد آفرین ها پیش خوب خط نانویی جور می گوید واسم گل های راکه به ترتیب الفبا نوشته بودید ، دوباره نشان ذوق و سلیقه تان میکند ، انشاء الله (نزد یک بین) تان در در رس ها شمارا کدله میکند ، که اگر کامیاب نشدید ، مشروط که شوید .
 - سهیلا (فرملی) از پوهنخسی طب کابل : دوست عزیز ، (نزد یک بین) شما طرح شما را از (نزد یک بین) دیدن نمود و از طرح شما را با (رازد اریاشی) در میان گذاشت . بالاخره منحصرت کارهای نخستین شعری قبول دارند .
 (ترا) آری ترا ، ترا چون به کتاب بهار کد ردل شفق نورس افشاند و ترا ، که آفتاب زندگی قلب بیمار من هستی آری (ترا دوست دارم (رازد اریاشی) و ارخطا شد که از قلب داکتری بیبارشود ، کی آنرا شفیه (.) متعلم صنف

یک واز دور



یازد هم لیسه زرفونه : مطلب (عجایب و غریب) ارسالی - ات رسید ولی به نظر (رازد اریاشی) عجیب تر از همه این بود که تخلص شما خوانده نمی شد که (خدای) بود پاکدام کلمه د یگر تکرار دوباره و جیزه ها خوش (نزد یک بین) نمی آید .
 - روهینا یفتلی از صنف هشتم متوسطه مریم : از نامه ات تشکر .
 - سمیرا آفری یفتلی از صنف دهم لیسه مریم : شعر سروده ای تان رسید ، بها نطق مورد نظرتان مصاحبه شد .
 - ندا : از لطفت تشکر مطیبت رسید ، (رازد اریاشی) برایست آرزوی موفقیت میکند .
 - قدسیه قاسمی مدید از صنف (۱۲) لیسه میدان هوایی و شراره (شرر) متعلم صنف (۱۲) لیسه آریانا :
 - نامه شما با مطلب کوچک آه ن و مقناطیس رسید باور کنید که رازد اریاشی را جذب کرد . مقناطیس باشید .
 - شکریه نایب تناکارمند آریانا : اطلاعاتی باختر وزارت اطلاعات و کلتور : (رازد اریاشی) خواهشمند است که زیاد ناراحت نباش ، اگر مطلب جالب بغیرستی هنر نشیبه حاضر به چاپ آن خواهد شد .
 - مطلب (مادر) و (عید تمیبا رک) به مسؤل صنفه سپرده شد .
 - تصمیم چاپ آن مربوط متعددی - صفحه است .

نگاهی (ترک بیگرت) را بگه فرستاده بودی (نزد یک بین) را که تکلیف قبلی کرده هم ترا عیب کرده کدله کرد و مسلماً در شفاخانه خلدی تحت ته آوی است . انشا - الله چاپ میشود .
 - محمد طیب لومان افسر توپچی فرقه جبل السراج پروان : خداوند درد و ولایت را بر فرق (نزد یک بین) بزند که ده سال است قلمک میزند ولی هنوز نسبی تواند مطر شعری بنویسد شعر ارسالی ات عالی بود و به مسؤل - صفحه (بوجی خنده) مردم - منتظر چاپید نش باشید .
 - امیر حسین (وحدت) بحصل پوهنسی علم اجتماعی : نوشته ارسالی ات درباره (پنج خصلت) ، رازد اریاشی را آدم تر ساخت و (نزد یک بین) آرزومند است که خدا کند همین بنسج خصلت به وجود مبارک شما تجلی داشته باشد تا بعد در وجود خود انده گان تا شکرکده من چاپیم .
 - غلام رسول صمیم افسر قطعه قلمه جنگی د هداد میزارشرف : جان برادر ، همین موضوع که شما رازد اریاشی می دهد ، (رازد اریاشی) راهم روزی رنج میداد ولی بالاخره کمرم هارا شکست وزندگی را آسان گرفت و فعلاً نه تنه خود را مظلوم فکرمی کند بلکه ظلم را بر علیه (نزد یک بین) بیچاره روا هم میدارد و فعلاً خوش بین ترین (رازد اریاشی) دنیا است .
 - طفیمان (گوارا) از صنف (۱۲) بلخ :



حبیبه صدیقی



عبدالمنعم

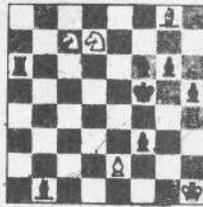


شکیلا نوید

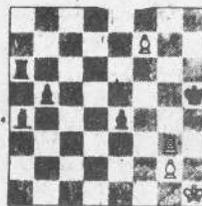
لیسه انصاری : کارتون ارسالی تان مثل پهنسی کولا های بدل گوارای گوارا بود ولی چاپیدن و چاپیدن نش فعلاً معلوم نیست - زیاد نویسی باشید .
 - زمر تعیم (آهنگ) سر یازاد ار - بگرام :
 - یادیدن مطلب ارسالی ات به نام (البالو) دهن (نزد یک بین) به آب گشت ولی خانه برینو همین حالا بدون نشر نویسد و خوبی های البالو قیمت نمی کیلوی آن بر فرق سر آفتاب تمار کند .
 - شایسته صافی بحصل امتیاز د ولتی طب و شینا عزیز از انستیتو یولی تخنیک :
 - شکرکا نامه نوشته برده یسند (نزد یک بین) و (رازد اریاشی) هم شکرکا اثر امانت نامه کردند و شکرکا تشکر گفتند . و شکرکا چاپ خواهد شد - مشترک باشید .
 - جللیله سعادت تسلیمی (از - صنف دهم لیسه مخفی ولایت بدخشان :
 - جان نزد یک بین : مار از بودینه بدش می آید به دهن فارش سیزمیکند . خواهید گفت که (نزد یک بین) یا (رازد اریاشی) مار است که از بودینه بدش می آید .
 - بخیرولی اسمال سال ماراست خوش هضم باشید .

پرسش‌ها

شطرنج



مات در حرکت



مات در سه حرکت

جدول

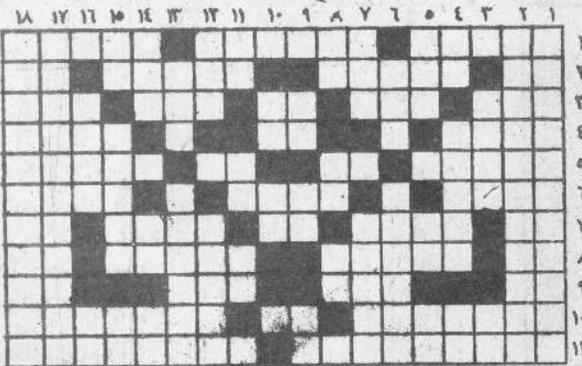
افقی :

- ۱- کابل زاد - یکی از شعرا ن
- خوب کشور خواب ترسناک
- ۲- واحد قیاسی حیوانات بدون
- سر- تصغیر بلیل- نازی
- یکه زاروه شتند و بیست و هفت
- بر ۱ ضرب یک تقسیم دو صد و سه
- ۳- جزالبسه مردانه- اگر حرف
- اخیرا به اول افزود کسی جمع
- ادیب میشود - عضو برسد
- همان نزادی است - ده د ده
- ۴- قصد با حرف اضافه - شبیه
- از انیسو بولداری
- ۵- سریشی است - خواهند ر
- شکر- صورت اگر (ت) علاوه
- گردن بعدا میشود
- ۶- حرف تکرار - سحر - رنگ
- ۷- طایفه که مورد غضب خداوند
- قرار گرفت ولی میان تھی - تابان
- ودرخشان - قلعه بدن - دراز
- ترین شب سال - از آن طرف به
- اصطلاح خود را بخارید ن
- ۸- بعد از صفر - معیار سنجش
- زمین - کاکابو - از آنطرف اول
- خورده شده

- ۹- جایگاه معز - امربخواب
- شدن - مذهب حیوان خیالی
- است ولی بی سر
- ۱۰- جمع تداخل - انگور
- حیوان صفتان
- ۱۱- از آنطرف نویسنده کتاب
- طلا در سر - حیات
- عمودی :
- ۱- کشور سرمایه داری
- ۲- نتیجه
- ۳- شاهری سر - کلمه انوسوس
- ۴- جای بوسه - آنچه از ترا
- شدن چیزی به زمین بریزد -
- خان بی با
- ۵- از آنطرف برهان بی بسا
- همان ات است - لژی بی پایان
- ۶- حیوان در بند - منسوب به
- غرب (از انسو)
- ۷- غم و اندوه - از آنطرف حادثه
- ۸- کجری بر - صف و قطار - اگر
- (ق) افزود شود به شستن معنی
- میدهد
- ۹- معیار وزن محلی ولی میان
- تھی - غلات را با آن آرد میکنند

تکمیل کنید

دوست بروی می بیند
موتر زنده بهتر از
هر قدر بی بلند بسازی
در بازگشت کاروان لنگه اخیری
هر باد بارانی دهر بازی
چمچه دراز دست را
زیبایی کوه در سنگ زیبایی
سگرت کن - هم بول وهم دل
کسی که سیاه را ندیده سفید
کسی که شیر نکرده از
آنکه از نبرد گریزد -
قت قوت مرغ هر کجا باشد
عالم بودن آسان است
در وقت سویی سرده را
از زندگی بی آبرو





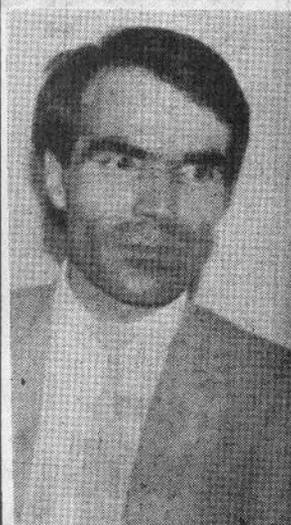
داشته اید . گیلاس را غوری به طرف پایین دورید . دید که مجرای گیلاس (دهن گیلاس) عمود بطرف پایین قرار گیرد . پس از این عملیه میتوانید دستتان را از بست کارت به راحتی دور کنید . شما خواهید دید که آب از گیلاس بیرون نمی ریزد . درین جا هیچ سحر و جادوی در کار نبود . زیرا فشار هوا از پایین بزرگتر از فشار ما بیخ داخل گیلاس است و باعث میگردد تا آب از گیلاس خارج نشود .

تجربه دلچسپ

ایاچی تصویرس نماییه : اب در هر صورت ازین گیلاس سرچبه شده بیرون می ریزد . خوب درین جا میتواند دستتان را با تجربه دیل غرق حیرت سازید . درین تجربه شما فقط به یک گیلاس اب - غوری و یک بست کارت ضرورت دارید . گیلاس را تالیه ان بسا اب ملو نموده و انرا با بست کارت دست داشته تان ببوشانید . با یک حرکت سریع در حالیکه بایک دست بست کارت روی گیلاس را نگه



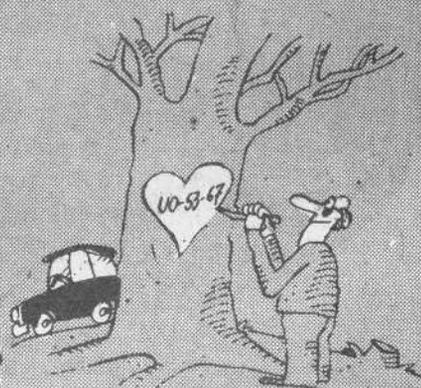
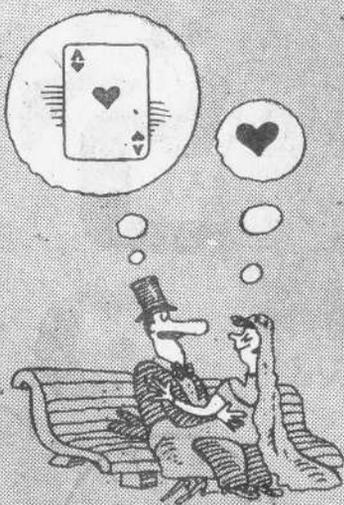
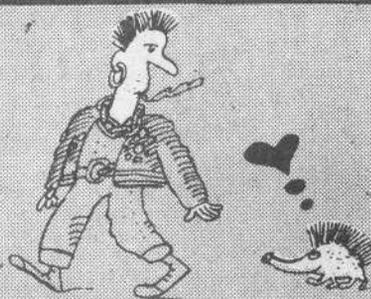
مطلب مربوط به این عکس را در کدام شماره خواننده اید



د عکسها که ما را تشخیص میتوانید با منو سیّد .

برای این کارتون ها شرح جالب

نوشتته ، به ما ارسال دارید
به بهترین آن جایزه داده میشود



سرگرمی ها

صحت
طفل
تانا
تضمين
ميكند



پيلارو

آدرس:

بصورت پرچون از نزد بكتريه
دكانهاي منزلشان، وطسور
مسد و از طاهر ليمپند دركو چي
ماركيت د شتياب نماييد.



صحت طفل تانا تضمين ميكند

فروشگاه نوار



اجناس مورد نیاز نوار ازین فروشگاه به
قیمت های نازل بدست آورید
النوار همیشه در خدمت شماست
آدرس: معادن زینب ننداری

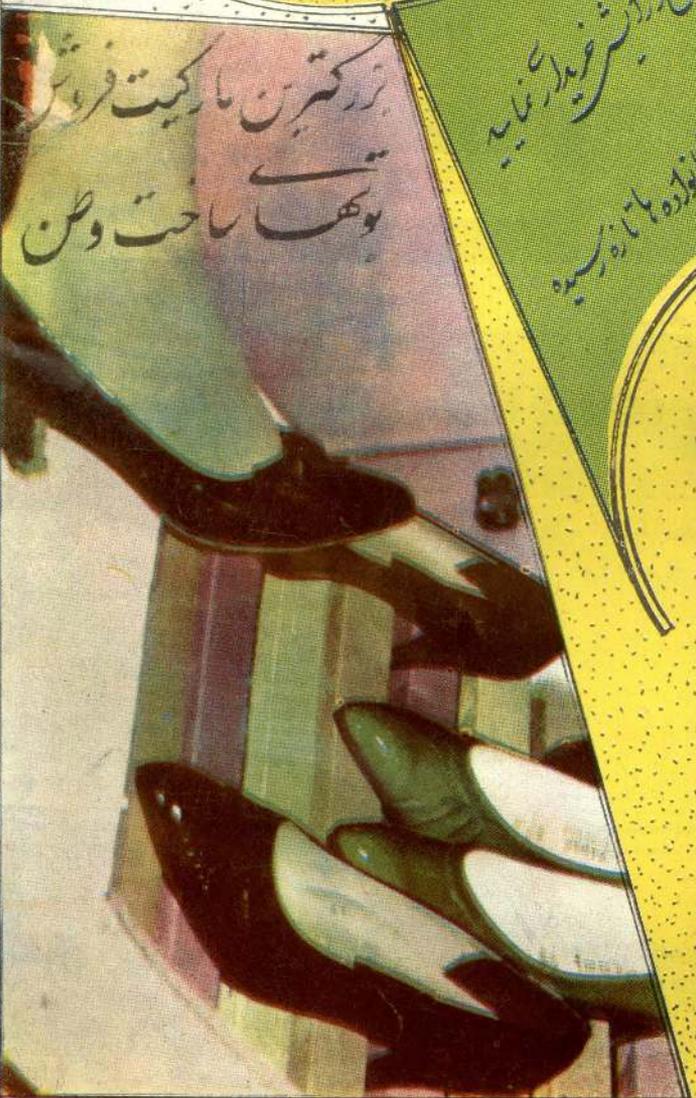
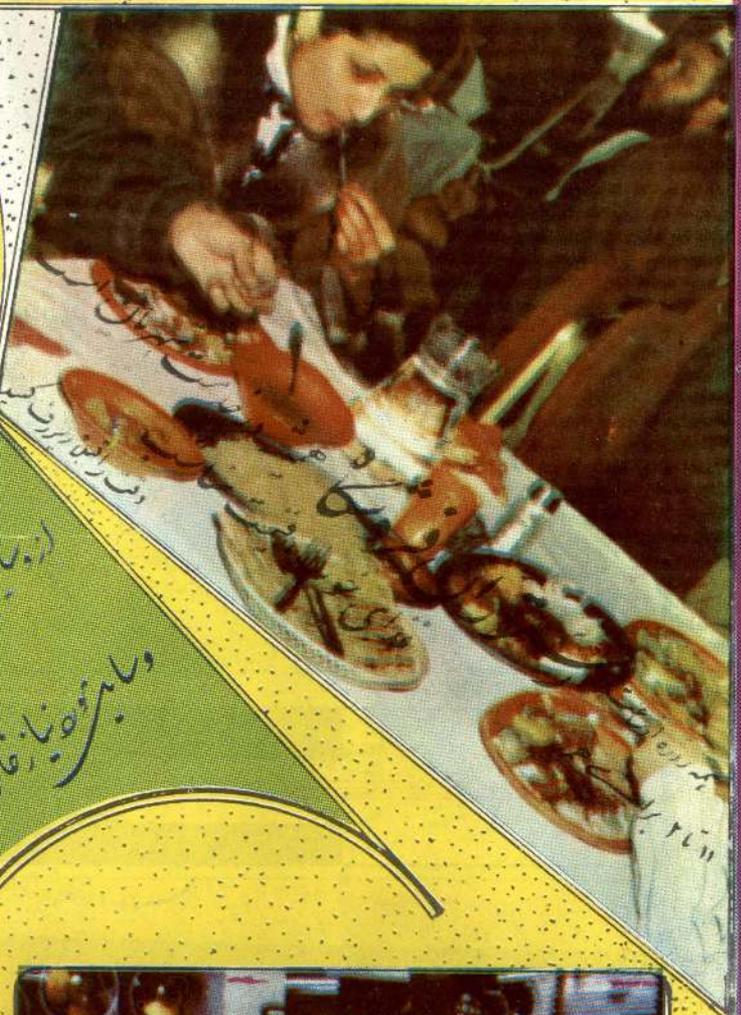
قرطاسیه فروشی وحیدالله

انواع قرطاسیه مورد نیاز موسسات و شاگردان مکاتب به قیمت تازی بدسترس مشتریان و مراجعین
محترم قرار میدهد. قرطاسیه فروشی وحیدالله علاوه از قرطاسیه. مجله میاوان. مجله
جوانان امروز. نشرات اخبار هفته. نگاه. پیام و سایر نشریه هارا نیز برای مشتریان
عرضه میدهد.
وحیدالله پلاستیک که تازه به فعالیت آغاز نموده هر نوع اسناد از قبیل تراخیص. تذکره
و کارتهای شمارا ذریعه ماشین پرس مینماید.

آدرس: میر و میر سید اشرف معابد تانگه تیسیر

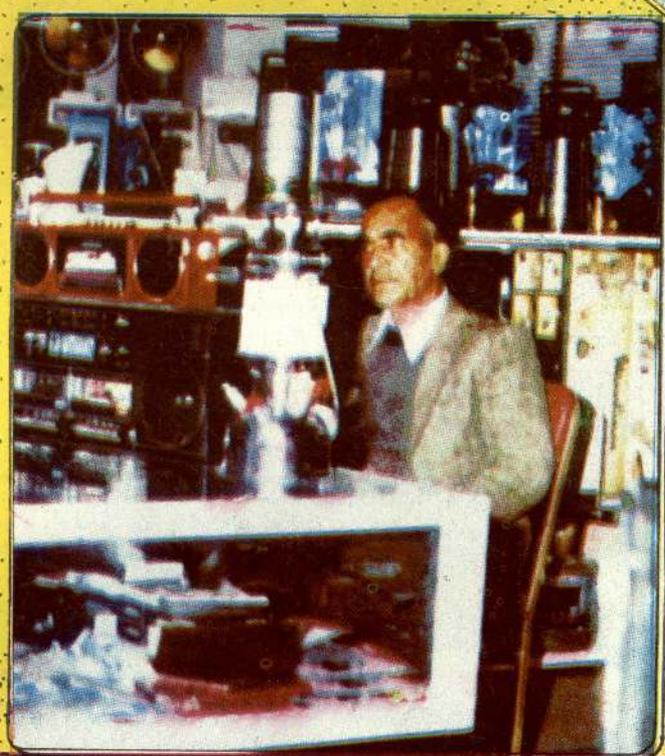
قرطاسیه فروشی شمیریز

نشرات مورد نظر شما: سپاهوش. جوانمرد روز. اخبار مجله. قرطاسیه. کارتها ترکیه همه را به قیمت مناسب ازین قرطاسیه فروشی
آدرس: متصل بازار امید



زرگترین مارکت فروش
بوهک ساخت وطن

از سال ۱۳۴۳ خریدار نمایه
وبایر فقه نیاز خانواده ما تا دهه سیه



قیمت ۳۰۰۰۰۰۰۰

**Get more e-books from www.ketabton.com
Ketabton.com: The Digital Library**